ادبیات دری

در

نیمهٔ اول سدهٔ بیستم

مؤلف : دکتور اسدالله حبیب

انتشارات پوهنتون کابل

۱۳۶۶

ادبیات دری

در

نیمهٔ اول سدهٔ بیستم

بانگرشی

برمسألهٔ دوره بندی در ادبیات دری و مروری برچگونگی ادبیات سده های هفدهم ،هجدهم و نزدهم

تألیف : دکتور اسدالله حبیب

به‌اهتمام پوهنیار ضیاءالدین ضیا

ACKU

نشر کردهٔ پوهنځی زبان وادبیات پوهنتون کابل

فهرست عناوین

عنوان	صفحه
کتابی تازه در بارهٔ ادبیات معاصر دری	الف
تقریظ	ج
پیشگفتار مولف	ه

بخش نخست

نگرشی برمسالهٔ دوره بندی درتاریخ ادبیات دری ۱

الف) دوره بندی ادب دری (سده های ۱۷ ،۱۸ و ۱۹)

وطرح مسأله در ادبیات معاصر ۵

ب) دوره بندیکه میتوان پیشنهاد کرد ۵

ج) ادبیات دری در قرن ۱۷ ونیمهٔ قرن ۱۸ ؛

(دورهٔ ادامهٔ «سبك هندی») ۱۷

د) ادبیات دری ازآغاز قرن ۱۷ تانیمهٔ قرن ۱۸ ؛

(۱۶۰۰ م – ۱۷۴۷ م) ۲۰

ه) دورهٔ بیدل گرایی یاعصر بیدل ؛

(ازنیمهٔ قرن ۱۸ تانیمهٔ قرن ۱۹) ۲۷

و) دورهٔ جنگنامه سرایی و شعررزمی ؛

(نیمهٔ قرن ۱۹ تاآغاز قرن بیستم) ۳۶

بخش دوم

روشنگری وادبیات معاصر دری

الف) نظر کوتاهی برزمینه های رویش ادبیات نو ۶۵

عنوان	صفحه

ب) دورهٔ روشنگری در ادبیات دری ۸۱

ج) محمود طرزی شاعر و روزنامه نگار ۸۵

د) سراج الاخبار ومسألهٔ ادبیات نو ۹۶

ه) «ادبیات فنی» و «ادبیات ملی» ۱۰۶

و) بی پروایی به اشکال شعری قدیم ۱۱۳

بخش سوم

ظهور قالب های نو ادبی

الف) سفر نامه ۱۱۷

ب) شعر منثور ۱۱۸

ج) داستان ۱۲۳

بخش چهارم

سایهٔ یأس بر ادبیات ۱۲۸

بخش پنجم

پیشآهنگان شعر این دوره

۱ــ عبدالرحمن لودین ۱۳۶

۲ــ عبدالهادی داوی ۱۴۶

۳ــ عبدالعلی مستغنی ۱۵۹

بخش ششم

سالهای نبرد داغ نو جویی و تقلید ۱۷۱

نتیجه ۱۸۶

فهرست مآخذ ۱۸۹

کتابی تازه درباره ادبیات معاصر دری

کتاب «ادبیات معاصر دری» تألیف محترم کاندیدا کادمیسین پوهندوی دکتور اسدالله حبیب را بادقت وموشگافی تمام مطالعه کردم وموارد یرا که پرسیدنی دانستم ، ازمؤلف پرسیدم وپاسخ قناعت بخش یافتم : این اثر که قسماً درشماره های مجلهٔ ادب به نشر رسیده بود وبالاخر به گونهٔ یك اثر مکمل درسی آماده گردیده است ، در واقع نخستین اثر درسی است در بارهٔ «ادبیات معاصر دری». این اثر یك کتاب درسی مقتبس از کدام اثر دانشمند داخلی یا خارجی نیست ؛ بل که یك اثر تحقیقی درسی است ، که در روشنایی روشهای جدید علمی درساحهٔ ادبیات نبشته شده است .

دربارهٔ ادبیات زبان دری دانشمندان زیاد همچون استاد فقید براون ، استاد لازار ، استاد ریپکا ، و استاد دکتور ذبیح الله صفا ، استاد دکتور شفق و استاد فروز انفرو استاد رشید یاسمی ودیگران آثار سودمند ومشرح تألیف کرده اند ؛ امادر بارهٔ ادبیات دری افغانستان بالعموم آثار کمتر تألیف شده است ، ازین لحاظ ما به داشتن چنین اثر نیازمندیم .

این اثر ازدیدو یژه و به شیوهٔ جدید دسته بندی وفصل بندی شده است وایجاب میکرد که بردوره های مختلف ادبیات معاصر روشنی انداخته شود وبرای فهم دقیق وهمه جانبهٔ جنبش ها ونهضت هایی که در کشور ما پدید آمد ناگزیر باید پیشینهٔ آنها نیز توضیح وتشریح می شد ، تا خواننده در تاریکی و سردرگمی باقی نماند .

مؤلف توضیح کرده اند که چگونه وضع سیاسی وجریانات انتهاضی برروند ادبیات وشیوهٔ تفکر اثر میاندازد ، وشعر ونبشته جلوهٔ دیگر ولون تازه می یابد . زیرا ادب معنی را تجلی می بخشد و مفهوم ومعنی خوب را بقالب الفاظ نیکو باید آورد .

نمیتوان با الفاظ و کلمات مرده و بی روح به خوانند، چیزی القأ کرد و نویسنده ومؤلف ناگزیر است که فکر تازه را با لباس جدید و پسندیده در جلوهٔ دید ها قرار دهد. کاندیدا کادمیسین دکتور حبیب نهضت های سیاسی را که در دوران امیران مستبد در کشور ما باشکال گونه گون بظهور می پیوست و بی گمان بر اسلوب نبشته ها و افکار مردم و با لخصوص دانشمندان وطن ما اثرات ژرفی داشته است ، خوب بررسی و تشریح میکنند و با ایراد مثالهای خوب و انتخاب اشعار جالب از آثار آنان تأثیر محتویات این اثر را بر ذهن خوانند ، دو بالا و دو چندان می سازد ، و فرا گرفتن درس بدین شیوه سهلتر وخوشایندتر می شود .

این اثر تنها بر ادبیات زبان دری درعصر ما روشنی نمی افگند؛ بل که تاریخ معاصر کشور ما را که بر ادبیات اثرمند بوده است بررسی می نماید. تألیف این اثر را توسط کاندیدا کادمیسین دکتور حبیب برای محصلان و آرزومندان مطالعهٔ « ادبیات » یک کار بسیار پر ثمر مفید میدانم ، تمنا دارم که دنبالهٔ این کار رها نشود ودربارهٔ جوانب دیگر ادبیات ما هم روشنی افگنده شود و آثاری ازین گونه تألیف گردد .

با نشر این اثر و اثر محترم پوهاند قویم تحت عنوان «ادبیات دری ازدوره های باستانی تا قرن چهارم هجری » و آثار دیگر تحقیقی ودرسی که توسط بخش دری پوهنځی زبان وادبیات تألیف گردد قدمهای مثبت درراه ارتقأ ادب و فرهنگ خویش برداریم .

کاندیدا کادمیسین

پوهاندشاه علی اکبر شهرستانی

رئیس پوهنځی زبان وادبیات

پوهنتون کابل

تقریظ :

کتاب تاریخ ادبیات معاصر دری افغانستان ، عنوان اثریست که توسط پوهندوی دکتور اسدالله حبیب ، استاد دیپارتمنت زبان وادبیات دری بزیور نگارش آراسته شده است. کتاب شامل شش بخش به شمول مندرجات ، پیشگفتار و منابع میباشد . برای اثبات مطالب به مآخذ معتبر مراجعه شده و متحوای آن با بینش دقیق علمی عیار گردیده که در آن تبویب بخشها ، تسلسل منطقی ، سادگی وروانی جملات و بالاخر کمال استحکام و پختگی جلب توجه میکند بخش نخست که در آن دوره بندیهای تاریخ ادبیات معاصر دری به اساس تألیفات محققان و دانشمندان افغانستان و خاورشناسان جهان باز تاب یافته است تا قرن نزده از آن به صورت فشرده بحث بعمل آمده است .

بخش دوم و سایر بخشها از ۱۹۰۰ تا ۱۳۴۱/۴۵ رادربرمیگیرد که بطور مشخص در زمینه های رویش ادبیات نو ، دورهٔ روشنگری ، ادبیات فنی و ادبیات ملی ، ظهور قالبهای نوادبی ، پیشاهنگان شعر ایندوره ، سالهای نبرد داغ نوجویی و تقلید ، و سرانجام نتیجه گیری ازین مباحث ارایه شده است ، که درآن ها برجستگی مطالب و موضوعات بخوبی مشهود است . گرچه رسایل نشر شده در زمینهٔ تاریخ ادبیات معاصر دری افغانستان چه در داخل کشور وچه در کشور های دوست وبیگانه به ملاحظه میرسد؛ اما واقعاً

غالب آنها از دید مادی تاریخ فرهنگ کشور واز جهت تکامل ادبیات نظر به اوضاع اقتصادی و سیاسی بهره یی چندان ندارند . اینجانب ضمن بررسی و مطالعهٔ این کتاب دریافتم که حقا دکتور حبیب در کتاب خود تصویر مشخص از سیر ادبیات معاصر کشور کشیده اند و بویژه که با احساس نیازمندیهای مبرم جامعهٔ ما از نظر علمی ، این تصویر را چنان بر جسته، محققانه و دانشمندانه کار نموده اند که کمتر نظیر آنرا میتوان سراغ نمود نویسندهٔ کتاب که خود از شاعران و نویسندگان مترقی ، پیشرو و شناخته شدهٔ کشور میباشد با درك عمیق و همه جانبه از خصایص فرهنگی کشور با توانایی نیروی فهم و قلم توانسته اند که درزمینهٔ تهیهٔ این اثر ارزشمند ادبی سهم شایستهٔ فرهنگی و جایب ملی خود را ایفا نمایند اینجانب کتاب موصوف را از نظر پژوهش و نگارش به سطح عالی کتاب نویسی ارزیابی کرده و بدینوسیله چاپ حروفی آنرا جداً آرزو میکنم تا باشد که هرچه زودتر چاپ و بدسترس استفادهٔ محصلان عزیز و محققان ارجمند ادبی کشور مان و کشور های دیگر قرار بگیرد .

پوهنوال دکتور محمد افضل بنووال

پیشگفتار

مطالعهٔ ادبیات معاصر دری با نخستین وبزرگترین مشکل یعنی نبود کتاب دراین زمینه مواجه بود ومقاله ها ورساله های کوچکی که تا کنون دراین یا آن بخش ادبیات این دوره نگارش یافته اند تصویر کلی دربارهٔ وضع ادبی معاصر ارایه کرده نمیتوانند .

برای شناخت قانونمندیهای رشد ادبیات معاصر یعنی ادبیات سدهٔ جاری که منظور سدهٔ بیستم مطابق سالنمای مسیحیست میبایست شناختی کافی از ادبیات دری سده های پیشین داشته باشیم . دراین مورد باز مشکل همانا نبود کتاب بود . کتابی که بتواند تصویر ادبیات دری سده های نزهم هژدهم وهفدهم راروشن سازد .

نگارنده طی پژوهش ویژه گی های ادبیات سده های گذشته ، نخست دوره بندیی را پیشنهاد نمود تابتوان در چار چوب خصوصیت های هر دوره آشنایی بارویداد ها ، رجال ، آثار وروند های ادبی آن بدست آورد .

بی تردید نتیجهٔ کاوشها چنانکه دربخش نخستین این کتاب آمده فشرده و به صورت اجمالی نگارش یافته است ؛ اما عمده ترین نکته ها را که قابل بسط و تفصیل مزید است درآن میتوان یافت این بخش قبلاً زیر عنوان ادبیات معاصر دری بررسی‌ها ، نظریات ، پیشنهاد ها طی یك سلسله مقاله‌ها در مجلهٔ ادب (سال بیست و چهارم) به چاپ رسیده است ، که بعداً با تعدیلات وتصحیحات لازم وتجدیدنظر دراین کتاب جاداده شده است .

دراین بخش و بخش های دیگر که به ادبیات دری سدهٔ بیستم اختصاص دارد آثار محققان داخلی و خارجی مورد تحلیل وداوری قرارگرفته است.

در بخش‌های بعدی کتاب نیزمانند بخش نخستین ازشرح وتفصیل غیر لازم موضوعات خود داری شده است و بیشتر تلاش به عمل آمده تا برسمت رشد ادبیات ، شرایط واوضاع ومسایل کلیدی روشنی انداخته شود. در محدودهٔ تحلیل و نتیجه گیری های هر فصل علاقمندان خود میتوانند به تحقیق و مطالعهٔ مزید بپردازند .

دراین بخش‌ها ادبیات معاصردری تاسالهای جنگ جهانی دوم تحت مطالعه قرار گرفته است . امیدوارم در آینده بتوانم جلد دوم را که شامل بحث برادبیات دری بعد ازسالهای جنگ خواهد بود آماده سازم .

باهمه دقتی که صورت گرفته هنوز کاستی هایی شاید درکار باشد، که باپژوهش های بعدی دانشمندان رفع خواهد گردید .

دربرنامهٔ عمل حزب دموکراتیک خلق افغانستان آمده است، که حزب تأمین امکانات رشد علوم طبیعی و اجتماعی را برمبنای جدید ترین دست آوردهای علم و تخنیك به خاطر ترقی اجتماعی اقتصادی و فرهنگی وطن محبوب ما ازوظایف مبرم میشمارد .

به‌اتکا به این اصل آرزومندم، تاکتاب حاضر درعرصهٔ تحقیقات علمی در ادبیات معاصر افغانستان سودمند به شمار آید ودر شناسایی سیمای ادبیات این دوره نقشی ولواندك ایفا نموده بتواند .

دوکتور اسدالله حبیب

کابل جدی ۱۳٦٤

بخش نخست

نگرشی بر مسالهٔ دوره بندی در تاریخ ادبیات دری

کار تحقیق در ادب معاصر دری ازهمان دشواری آغاز می یابد، که درزمینهٔ کاوش پدیده های ادبی سده های گذشته (۱۷ - ۱۸ - ۱۹) سنگ را متحقق می گردد . وآن نبودن دوره بندی پذیرفته شدهٔ علمیست که به واسطهٔ ماهیت، پهلوی وبزرگ . درافغانستان شماری کتب تاریخ ادبیات (پشتو و دری) تألیف یافته است که در آنها به مشکل میتوان بازتاب روحیهٔ مردم را در آیینهٔ ادبیات پیدا کرد وسیر تکامل ادبیات را بروشنی دید ودر این خصوص نمیتوان بی اعتنا ماند ؛ زیرا که ادبیات راانسانشناسی تعریف کرده اند واز ادبیات افغانستان نیز سوای این نباید منتظر بود . زیاده برآن ناهمگونی که در طرح ودوره بندی تاریخ های ادبیات هست برسیمای هرگونه پژوهشی درزمینهٔ ادبی که بربنای یکی از آنها استوار باشد، مهرشك وتردید میگذارد . ازاینجاست که ارزش مسألهٔ دوره بندی تاریخ ادبیات افغانستان ودرپهلوی آن تاریخ ادب دری وبعد طرح مسأله در ادب معاصر دری با اهمیت خاص جلب توجه مینماید . بنا برآن ضروری پنداشته می شود

تا این تحقیق را با بحثی در بارهٔ دوره بندی تاریخ ادب دری آغاز نماییم.

درسال ۱۹۶۰ مسألهٔ دوره بندی تاریخ ادبیات دری را پروفیسور براگینسکی نمایندهٔ شوروی در بیست و پنجمین کنگره بین المللی خاورشناسان مطرح بحث قرار داد. (۱)

دانشمند موصوف در سر آغاز سخنرانی خود روش های مروج دوره بندی تاریخ ادبیات دری را بر مبنای آثار محققان شرق وغرب چنین خلاصه نمود:

نخست دوره بندی براساس مناطق، چون امین احمدرازی در هفت اقلیم ولطف علی بیگ آذر در آتشکده، و دیگر براساس خانواده های فرمانروا که بیشتر معمول است و در کتب معروف تاریخ ادبیات (همایی، شفق، صفا) ودر تاریخ ادبیات فارسی پروفیسور ادوارد براون و تاریخ ایران وادبیات تصوفی کریمسکی دیده میشود و گاهی با تصنیف بر مبنای حوزه های جغرافیایی می آمیزد، مثلاً در سخن و سخنوران بدیع الزمان فروزانفر، سدیگر تقسیم شعرا به متقدمان، متوسطان و متأخران، چنانکه در شعر العجم شبلی نعمانی مراعات شده است. چارم، دوره بندی بهتر که برسبك ها اتکادارد ودرسبك شناسی ملك الشعرا بهار دیده می شود. پنجم، ذکر شعرا از روی حروف اول نام یا تخلص که در مجمع الفصحا رضا قلی هدایت در نظر بوده است. ششم: دوره بندی از روی انواع یا ژانر های مهم که اته در اثر معروفش *Grundrib der iranischen philolgie* ۱ وعده یی از مؤلفان غربی بکار برده اندوانواع آمیختهٔ آن در آثار خاورشناسان ایتالوی، آلمانی وروسی وغیره

---

(۱) ای اس براگینسکی دربارهٔ مسأله دوره بندی تاریخ ادبیات دری. ازمقاله های هیأت نمایندگان اتحاد شوروی در بیست وپنجمین کنگره بین المللی خاورشناسان مسکو، سال (۱۹۶۰).

براگینسکی پیشنهاد کرد که در برابر شناخت مروج ادبیات در حلقه های مشرقشناسان، یعنی شناخت ادبیات چون مجموعهٔ سادهٔ شعرأ و نویسندگان مفهوم جریان ادبی را باید نهاد و با تحلیل ادبیات در ترکیب ساختمانیش با تاریخ مردمآن سمت های رشد ادبیات را باید دریافت وتنها با دوره بندی علمی میتوان درك ماهیت جریان ادبی وشناخت وارزیابی درست آثار یك شاعر و نویسنده رامیسر ساخت؛ بنا بر آن دانشمند موصوف برای تاریخ ادبیات دری چنین دوره بندی را بارمز انکشاف ادبیات سازگار میداند:

۱ — ادبیات قدیم که میتوان اوستا و نوشته های سغدی، پهلوی وپارتی را از آنجمله شمرد.

۲—ادبیات سده های میانه (از قرن ۹ تا ۱۹) که به این بخش ها تقسیم می شود:

—دورهٔ اول سده های میانه (از قرن ۹ تا قرن ۱۵).

—دوره دوم سده های میانه (از قرن ۱۶ تا قرن ۱۹).

وچون از قرن ۱۶ مسیر رشد ادبیات کشورهای شامل این حوزه ازهم جدا می شود بنا بر آن در تاریخ ادبیات تاجکستان، سده های «۱۵— ۱۶—۱۷» را دورهٔ انکشاف مسایل شهری که ایدیالوژی پیشه وران را منعکس می سازد وتقویهٔ «سبك هندی» شناخته شده است.

از قرن ۱۸ تا ۱۹ (بشمول قرن ۱۹) را بنا بر توجه بیشتر شعرأ به بیدل دورهٔ «بیدلیزم» نام میگذارد ودر داخل «بیدلیزم» برمبارزهٔ دوروند، مترقی ومحافظه کارانه انگشت میگذارد.

برای تثبیت چنین شناختی از ادبیات وچنین دوره بندی، از آن پس مقاله

ها یی در زمینه های دوره بندی ادبیات شرق (۱) رنسانس شرق (۲) به نشر سپرده تا این برداشت و این طرح را به وسعت همه ادبیات شرق در حلقهٔ بحث خاورشناسان بگذارد. مقاله های پروفیسور براگینسکی از پشتیبانی محققان صاحب نظر دیگری برخوردار بود و مسالهٔ رنسانس شرق در شماری از مقاله های دیگر مورد تحلیل قرار گرفت (۳) تا سرانجام براساس بحث ها و نظریات مخالف و موافق در کتاب دو جلدی «تاریخ ادبیات شرق در سده های میانه»، مؤلفان اینگونه دوره بندی را اساس کار خود قرار دادند :

۱ـ دورهٔ آغاز ادبیات سده های میانه (از قرن ۳ تا ۷).

۲ـ ادبیات دورهٔ پیش از رنسانس (از قرن ۸ تا قرن ۹).

۳ـ ادبیات دورهٔ رنسانس (از قرن ۱۰ تا قرن ۱۵).

۴ـ ادبیات دورهٔ اخیر سده های میانه (از قرن ۱۶ تا اواسط قرن ۱۷). (۴)

تا اینجا تلاش ها یی را که در خصوص دوره بندی علمی تاریخ ادبیات مشترک مردمان افغانستان، ایران و تاجکستان در سطح جهانی شده است بررسی کردیم.

۱ـ ای.س. براگینسکی دربارهٔ حدود دوره بندی در ادبیات شرق (تیزس ها) در مجموعهٔ مقالات «مسایل دوره بندی تاریخ ادبیات خلق های شرق» مسکو ۱۹۶۷ و مقاله دیگر ازهمان محقق محترم زیر عنوان «یک بار دیگر دربارهٔ مسالهٔ دوره بندی تاریخ ادبیات فارسی و تاجیکی» و مقاله دیگرش که با اشتراک پروفیسور بالدیروف نوشته شده و زیر عنوان «نظری دربارهٔ دوره بندی ادبیات کلاسیک فارسی و تاجیکی» درهمان مجموعه به چاپ رسیده است.

۲ـ ای.س. براگینسکی دربارهٔ تاریخ رنسانس و مقالهٔ «آیا رنسانس درشرق ممکن است» در مجموعه مقالات «مسایل نظری ادبیات شرق». مسکو ۱۹۶۹.

۳ـ رجوع شود به مقالهٔ چهارتن خاور شناس معروف شوروی: باروولینه. پاینسکویه و یوزد نیوه «دربارهٔ بعضی مسایل مشترک رنسانس در ادبیات شرق» و مقاله «دربارهٔ بعضی تمایلات رنسانس در ادبیات ترک» در همان کتاب.

۴ـ ادبیات شرق در سده های میانه. مجلد دوم. پوهنتون مسکو. ۱۹۷۰.

برمیگردیم به ادبیات افغانستان در قرن ۱۷ ومخصوصاً نیمهٔ قرن ۱۸ که با تشکیل دولت مستقل افغانستان به همت احمد شاه بابا (۱۷۴۷ تا ۱۷۷۳) ادبیات راه خود را میگیرد وشکل ملی را اختیار می کند و باید با خصوصیات تکامل درونی واثر گذاری واثر پذیری آن در برابر ادبیات وحوادث سیاسی کشور های همسایه و دنیا مطالعه شود .

الف) دوره بندی ادب دری سده های ۱۷ — ۱۸ و ۱۹ و طرح مسأله در ادبیات معاصر

پیش از ابراز نظر درین زمینه، دوره بندی تاریخ ادبیات دری را از (قرن ۱۶ تا ۲۰) در آثار محققان افغانستان و کشور های خارج مطالعه و ارزیابی میکنیم .

در افغانستان نخستین تاریخ ادبیات را گروه دانشمندان: احمدعلی کهزاد، علی احمد نعیمی، علی محمدزهما، میرغلام محمدغبار و محمدابراهیم صفا نوشتند، (۱)

در کتاب مذکور تاریخ ادبیات افغانستان به پنج دوره تقسیم می‌شود :

دورهٔ اول — از قدیمترین زمانه‌ها تا ظهور دین مقدس اسلام .

دورهٔ دوم — از ظهور دین مقدس اسلام تا تهاجم تاتار .

دوره سوم — از حملهٔ چنگیز تا سقوط سلسلهٔ تیموری در افغانستان .

دورهٔ چهارم و پنجم — که در این بخش مخصوصاً مورد نظر ماست : نخستین از سقوط بدیع الزمان میرزا تا ظهور محمدزایی‌ها و دومین از ظهور محمدزایی ها تا سالهای مقارن تألیف کتاب محدود میشود . در این دوره بندی اگرچه ظاهراً رسم توجه به خاندانهای حکمروا (غزنویان ، سلجوقیان

۱- کهزاد و دیگران . تاریخ ادبیات افغانستان برای صنوف ۱۲ لیسه‌ها ، کابل: ۱۳۳۰ -

وغیره) شکسته است؛ اما درجزئیات ازآن با پیگیری اطاعت می‌شود وزیاده بر آن رسم دسته بندی شعرا به حوزه‌های جغرافیایی نیز بکار رفته است؛ مثلاً دورهٔ چهارم، چنین تصنیف میشود مقدمه؛ فصل اول ـ شعرا و فضلا در قرن دهم در بلخ و بدخشان و هرات. شعرای کابل در قرن دهم. فصل دوم ـ شعرای قرن ۱۱ در هرات، قندهار، کابل. فصل سوم ـ قرن ۱۲ و ۱۳ بلخ و بدخشان هرات، قندهار و کابل. چنانکه دیده می‌شود روش دوره بندی براساس قرنها که در بعضی از کتب تاریخ ادبیات بکار رفته است نیز دراین اثر مورد توجه قرار گرفته است. قابل یادآوریست که هیچگونه تقسیم و تبویب دورهٔ معاصر در کتاب وتاریخ ادبیات افغانستان برای صفوف ۱۲، ضرور پنداشته نشده است.

تنها بصورت ضمنی اشاره میکنیم که در کتاب مذکور زیر عنوان ادبیات، از مؤرخان، علما ودانشمندان وحتی خوشنویسان و نقاشان بحث می‌شود که از نظر ما پذیرفتنی نمی‌باشد.

انجمن آریانا دایرة المعارف نیز در کتاب افغانستان که در ۱۳۳۴ نشر کرده است، بحثی رابه تاریخ ادبیات افغانستان اختصاص داده است در آن کتاب بخش ادبیات افغانستان درادوار قدیمه را احمد علی کهزاد و نخستین سخنسرایان فارسی راتا ابوالفرج سکزي، دکتور احمد جاوید وازابوالفرج به بعد را محمد حسین بهروز نوشته است. چون اساس دوره بندی آن، خانواده‌های فرمانرواست و در این خصوص تازگی ندارد، بحث بیشتر بر آن ضروری نمیباشد. (۱)

درسال ۱۳۳۶ هجری شمسی محمد حیدر ژوبل استاد تاریخ ادبیات فاکولتهٔ ادبیات کتابی به نام «تاریخ ادبیات افغانستان» تألیف نموده (۲) چون روش

---

(۱) «افغانستان ـ انجمن آریانا دایرة المعارف، سال ۱۳۳۴.

(۲) م. ح ژوبل. تاریخ ادبیات افغانستان، سال ۱۳۳۶.

دوره بندی ژوبل و یا با بیان دقیقتر بهره بندی کتاب، نما یانگر برخوردی سالمتر با ادبیات است، بررسی گستردهٔ آن از نگاه هدف این تحقیق مفید خواهد بود.

کتاب ژوبل به دو بخش عمده تقسیم می‌شود :

۱ ـ ادبیات افغانستان از قدیمترین دوره‌ها تا ظهور اسلام ، که بیشتر شامل مطالبی در بارهٔ زبانهاست .

۲ـ تاریخ ادبیات افغانستان بعد از اسلام که چندین تقسیم شده است .

دورهٔ اول ـ از قدیمترین زمانها تا سال ۲۱ هجری .

دورهٔ دوم ـ از سال ۲۱ هجری به بعد .

دورهٔ دوم تقسیم میشود به :

الف ـ دورهٔ حکمروایی عرب از سال ۲۱ تا ۲۰۵ هـ

ب ـ آغاز استقلال خراسان و احیای زبان دری.

در بخش (ب) از دورهٔ طاهریان (۲۰۵ ـ ۲۵۹ هجری) وصفاریان سیستان (۲۴۵ ـ ۶۹۰ هـ) بحث می شود . یعنی همان دوره بندی معمول که خانواده های فرمانروا اساس آن است، مراعات شده است .

فصل سوم ـ شالودهٔ مثنوی سرایی و قصیده و تکامل شاهنامه نگاری که شامل این مباحث می‌شود :

الف ـ دورهٔ سامانیان بلخی و ترقیات ادب دری (۲۶۱ ـ ۳۸۹)

ب ـ نخستین دوره ارتقای زبان و ادب دری (عصر رودکی).

ج ـ حماسه سرایی با شعر رزمی و تکامل آن (دقیقی و فردوسی)

فصل چهارم ـ جنبش قصیده سرایی و تکامل آن (دورهٔ عنصری و فرخی) که این فصل نیز به دو حصه تقسیم می شود، بدینصورت :

الف ـ دورهٔ غزنویان و اوج قصیده سرایی (۳۸۹ ـ ۵۸۳ هـ).

ب- دورهٔ سلجوقیان ، خوارزمشاهیان ،غوریان هرات و با میان (٤٣٢ - ٦٢٨ هـ) .

ج- داستا نسرایان عشقی ورباعی سرایی

فصل پنجم - جنبش تصوف و تکامل مثنویهاي عرفانی . این فصل شامل این اجزأ است :

الف - حدیقه سنایی ، تهداب شعر تصوفی .

ب- منطق الطیر عطار مبناي سمبولیزم (رمز گرایی) .

ج- مثنوي مولوي شاهکار عرفانی .

د- تکامل نثر تصوفی .

هـ- ادب اخلاقی دورهٔ مغول (٦٢٨-٧٧١) .

فصل ششم - رنسانش افغانستان یا دور جامی و بهزاد که چنین تقسیم می شود :

الف - رنسانش شرق ، دورهٔ تیموریان هرات (٧٧٠-٨٠٧ هجري) .

ب - جامی ودامنهٔ داستانسرایان عشقی

ج - جنبش تاریخنویسی و میرخوند .

فصل هفتم - جنبش غزلسرایی وعصر بیدل که حاوي این عناوین فرعیست :

الف - ترقی غزل و سبك هند .

ب - بیدل وتأثیر سبك وي در ادبیات ما .

ج- ادبیات در عصر درانی ها .

به نیکویی پید است که ژوبل در نوشتن تاریخ ادبیات به جریان ها و انواع وپید آیی قالب هاي تازهٔ ادبی وسیر وتکامل آنها نظر دارد تا خواننده را از آن طریق به سیر تکامل ادبیات آشنا سازد .

البته این عقیده خود تا حدی سزاوار تائید است؛ مگر نقص کار ژوبل در آنست که، مثلاً گاه بحث از «آغاز استقلال خراسان و احیای زبان دری» هیچ نوع یا جریان ادبی تازه نیافته، ناگزیر بر رسی خود را به رسیدن خانوادهٔ طاهری و صفاری سیستان به قدرت سیاسی گره میزند. در فصل سوم که از اساسگذاری مثنوی سرایی و قصیده سرایی و تکامل شاهنامه نگاری سخن میگوید، چون مشخصه ها تصویرهایی از رودکی، دقیقی و فردوسی می کشد، اما دوباره برمی میگردد به آغاز دورهٔ غزنوی و از جنبش قصیده سرایی بحث میکند و باز سنت گرایانه دورهٔ خوارزمشاهیان غوریان هرات و بامیان را عنوان قرار میدهد و گاهیکه در فصل ششم از رنسانس صحبت میکند نابرابری فصل ها به خوبی روشن می شود. بدین توضیح که رنسانس با مفهوم وسیع آن در کنار حماسه که نوع ادبیست و قصیده که قالب ادبیست مثلا دورهٔ سلجوقی که چند سال فرمانروایی خانواده بیست که تأثیر مشخص بر سیر بالندگی ادبیات میتواند داشته باشد و میتواند نداشته باشد، گذاشته می شود. این تصویر کاملاً فریبنده است که با نگرشی ژرفتر از آنسوی بحث پدیده های گوناگون ادبی همان دوره بندی مروج یعنی دوره بندی بر اساس خانواده های حاکم را در کتاب ژوبل میتوان تشخیص داد

گذشته از همه باز هم بصورت ضمنی باید یادآور شد که بیان جنبش تاریخنویسی که در فصل ششم آمده، در تاریخ ادبیات به عقیدهٔ ما موردی ندارد.

فصل آخر کتاب (فصل هشتم) به ادبیات معاصر اختصاص یافته است که زیر عنوان «دورهٔ تجدد ادبی و جنبش نثر نویسی امروز» در دو بخش مطالعه می شود:

۱ – از ۱۲۵٤ – ۱۲۹۷ (پیش از استقلال).

۲ – دورهٔ بعد از استقلال.

هرگاه مسألهٔ دوره بندی را کنار بگذاریم، «تاریخ ادبیات افغانستان» تألیف ژوبل در میان کتبی که در زمینهٔ تاریخ ادبیات در افغانستان نگارش یافته است، از لحاظ دقت مباحث وعمق تحلیل و تحقیق کم نظیر است.

دربارهٔ ادبیات معاصر افغانستان نخستین رساله را نیز ژوبل نوشت. «نگاهی به ادبیات معاصر افغانستان» (۱) از همان مؤلف در واقع سخنرانی او دربارهٔ ادبیات دری از کهنترین زمانه ها تا قرن بیستم، فشرده یی از کتاب «تاریخ ادبیات» اوست که تبویب ودوره بندی را در آن بررسی کردیم باعلاوه فصل آخرین ازهمان اثر، وحالا مبحث ادبیات معاصر دری را در رساله «نگاهی به ادبیات معاصر افغانستان» ارزیابی مینماییم.

چنانکه دیدیم ژوبل در «تاریخ ادبیات» خود آغاز دورهٔ معاصر را سال ۱۲۵٤ میداند که معلوم نیست چرا مبدأ قرار گرفته است؛ واما در رسالهٔ «نگاهی به ادبیات معاصر افغانستان» مبدأ را حذف مینماید ومی نویسد: تا ۱۹۲۸ و بعد از آن، با وصف آنکه در رسالهٔ مذکور، ژوبل آغاز ادبیات معاصر را نشر «سراج الاخبار» مینویسد؛ اما زیر تأثیر (تاریخ ادبیات خود) که آغاز را به حکومت رسیدن خانوادهٔ محمدزائی دانسته بود، از اصلاحات امیر شیرعلیخان بحث میراند و پیوست بآن از حماسه سرایی زمان جنگ اول ودوم افغان وانگلیس حکایت می کند، پس از آن به زعم ژوبل دورهٔ بازگشت (به سبك) های قدیم میرسد (بخش چهارم) وسپس از نثر نویسی وجنبش آزاد بخواهی سخن می گوید (بخش پنجم) و بعد به دورهٔ پس از استقلال میپردازد.

باید یادآور شد که ژوبل در بررسی ادب معاصر افغانستان، روزنامه نگاری وحتی تدوین نظامنامه وقانونامه ها را در حلقهٔ بحث می کشاند که قابل تأمل است.

---

(۱) م. ح. ژوبل. نگاهی به ادبیات معاصر افغانستان. کابل ۱۳۳۷.

نکات مهمی که درمورد کار ژوبل درادب معاصر افغانستان قابل تردید به نظر می آید، البته با فروگذاشت جزئیات، یکی آغاز ادبیات دورهٔ معاصر را با آغاز فرمانروایی خانوادهٔ محمدزائی یکی دانستن است ودیگری دوره یی را بنام بازگشت به سبک های قدیم مشخص ساختن. به عقیدهٔ ما درمورد اول، ژوبل (در تاریخ ادبیات خود) بدون مناسبت آغاز دورهٔ ادبی را با آغاز حکومت خانواده یی گره میزند که در رسالهٔ نگاهی به ادبیات معاصر تصحیح کرده است(۱).

در مورد دوم در تاریخ ادبیات معاصر افغانستان هیچ دوره یی که با بازگشت به سبک های قدیم مشخص شود وجود ندارد؛ بلکه آنچه وجود دارد نبرد پیگیر کهنه گرایی و تقلید است، با جنبش های نو.

نمایندگان کهنه گرایی (و بازگشت) در دوره یی زندگی می کنند که جنبش حماسه سرایی در ادبیات، مبارزات آزادی خواهانهٔ نمایندگان مردم را همراهی مینماید. بنا بر آن پیکار این دوگونه طرز تفکر خصوصیت آن دوره است وجریانیکه روحیهٔ مردم را منعکس می سازد حماسه سراییست که دورهٔ مذکور باید با آن مشخص شود.

درسال ۱۳۴۰ رسالهٔ (سیر ادب در افغانستان) بچاپ رسید(۲) مؤلف رسالهٔ مذکور، مانند ژوبل ادبیات معاصر افغانستان را به دو دورهٔ، پیش از استقلال وپس از حصول استقلال تقسیم میکند. در رسالهٔ سیر ادب در افغانستان شعرا و ادبا) از روی آثارشان به سبک خراسانی؛ سبک آمیخته و سبک جدید تصنیف می شوند ودر بخش دوم (ادبا و نویسندگان) به نویسندگان ادبی، اجتماعی، سیاسی، نویسندگان تاریخی، علمی، فلسفی و اسلوب تازه دسته بندی می گردند.

---

(۱) همانجا ص۱۵.

(۲)- سیر ادب درافغانستان. کابل حمل ۱۳۴۰ ش.

نویسندهٔ محترم رسالهٔ مذکور مقاله‌های سیاسی، اجتماعی و کتب تاریخی علمی و فلسفی را از جملهٔ آثار ادبی میداند و تاریخ ادبیات را چون مجموعهٔ سادهٔ شعرا و نویسندگان میپندارد که بهر طوری میتوان تقسیم کرد، اما با درد و نکته نمیتوان موافق بود.

درخارج کشور کوشش دوره بندی تاریخ ادب افغانستان و از آنجمله ادبیات معاصر توسط گراسیموا و گیرس دانشمندان شوروی درسال ۱۹۶۳ در رسالهٔ «ادبیات افغانستان» به‌عمل آمده است. (۱) در رسالهٔ مذکور ادبیات معاصر افغانستان چنین دوره بندی میشود:

- نخستین گامهای ادبیات نو (آغاز قرن بیست).
- نخستین سالهای آزادی (۱۹۱۹ تا ۱۹۲۹).
- مرحلهٔ استواری ادبیات نو (۱۹۲۹-۱۹۳۹).
- ادبیات روشنگری سالهای بعد از جنگ جهانی دوم.
- ادبیات ملی و میهن پرستانه سالهای پنجاه.
- ادبیات روزگار ما.

دراین تقسیم ادبیات پشتو و دری هردو در نظر بوده، توجه بیشتر مؤلفان به ادبیات پشتو می باشد که از نگاه خصوصیات ادب معاصر دری هرگاه قرار باشد جداگانه مطالعه شود؛ حرفهای در بارهٔ دوره بندی مذکور هست، مخصوصاً تقسیم دورهٔ معاصر به دوره های ده ساله از نظر ما تا حدی قابل تأمل است.

---

(۱) گراسمیووا. و گ. گیرس. ادبیات افغانستان، مسکو: ۱۹۶۳، (بزبان روسی).

در رسالهٔ «تاریخ مختصر ادبیات ایران، افغانستان وترکیه» که مجموعهٔ درسهای سه دورهٔ تعلیمی فاکولتهٔ شرقی لیننگراد است. ادبیات افغانستان به اساس قرنها دوره بندی شده است. رچکووا نویسندهٔ آن فصل بحث خود را از قرن ۱۶ (شعر فیودالی سده های میانه) آغاز مینماید و از پایه گزاری دولت درانی، ادبیات افغانستان را به قرن های ۱۸—۱۹ وادبیات تازه تر (قرن بیستم) تقسیم مینماید. دراین رساله نیز به ادبیات دری کمتر التفات شده است.

دوره بندی ازروی قرنها در تحقیقات دانشمندان اروپای غربی نیز سابقه دارد: هوگ ژان دود یانوس فرانسوی در شماره ۳۱ مجلهٔ *Orient* درسال ۱۹۶۴ مقاله یی زیر عنوان «ادبیات افغانستان درقرنهای ۱۹و۲۰» به چاپ رساند (۱) طوریکه ازعنوان مقاله برمی آید، نویسنده ادبیات افغانستان را (ادبیات دری را) در این دو دوره کاملاً فشرده مطالعه میکند.

جورج گراسمك امریکایی در کتاب افغانستان زیر عنوان «نگاهی به ادبیات افغانستان» ادبیات معاصردری را نیزارزیابی میکند اما به هیچگونه دوره بندی متوسل نمی شود. (۲)

در کتاب لویی دوپری امریکایی که به نام «افغانستان» در سال ۱۹۷۳ در پرنستون نیوجرسی چاپ شده، فصلی به زبانها وادبیات افغانستان تخصیص یافته است (۳) مؤلف درفصل مذکور از قدیمترین آثارادبی آغاز سخن میکند

---

۱ - هوگ ژان دود یانوس. ادبیات افغانستان در قرنهای ۱۹ و ۲۰ به ترجمه دری آقای شاه علی اکبرشهرستانی درمجله ادب شماره های سوم وچهارم سال ۱۳۵۳.

2- Grassmuck, George, et al (eds) Afghanistan. Some New Approaches, Ann Arbor. The University press, 1969.

3- Louis Dupree, Afghanistan, Prinston University Press, Prinston New Jersey, 1973.

وتا زمان معاصر میرسد و از شعرا و نویسندگان قرن بیست فقط با ذکر نام اکتفا میورزد، بحث دوپری درین زمینه آنقدر فشرده وسطحیست که اشتباهاتی مانند ذکر میرزا عبدالقادر بیدل (متولد در ۱٦٤٤ و متوفی در ۲۱-۱۷۲۰) در شمار شعرای قرن بیستم افغانستان در آن رخ داده است(۱) در کارد وپری با تعمق زیاد میتوان استخوان بندی دوره های غزنوی، سلجوقی ومغول را تشخیص داد و دوره های بعدی سرز قرنها (۱۷ - ۱۸ - ۱۹ و ۲۰) در زمینه گفتار او آشکار می شود.

در کتاب « تاریخ زبان و ادبیات ایران درخارج از ایران » نوشتهٔ پرفیسور عباس مهرین شوشتری که درسال ۱۳۵۲ شمسی (۱۹۷٤م) در ایران به چاپ رسید است ( ) ادبا و شعرای افغانستان به دو نوع تقسیم می‌شود: متقدمین و متأخرین بحث شعرای متأخر که با استفاده از جلد «سوم آریانا- دایرهٔ المعارف)) نوشته شده از تیمورشاه درانی آغاز می شود وتعدادی از شعرای معاصر افغانستان را بروش تذکره نگاری قدیم معرفی مینماید. پروفیسر شوشتری زحمت بیشتر را بخود روا نداشته و با چند سطر زندگینامه وچند بیت شعر از هرشاعر اکتفا کرده است. و اشتباهات چون شاه اشرف را خواهرزادهٔ محمود هوتك پنداشتن(ص۲۳۵) وزندگینامهٔ محمود طرزی را به پدرش غلام محمد طرزی وشرح حال پدر را به پسر بستن ودر پهلوی آن ازشیر احمد ملک لشعرای دربار را میرحبیب الله و قتیل یکباره به عبدالرحمن پژواك گذشتن و میر محمدعلی آزاد ، محمدانور بسمل ، عبدالغفور ندیم ، سردار محمد عزیز وعبد العلی مستغنی شاعر نامدار دورهٔ روشنگری افغانستان و قاری عبدالله

---

(۱) همان اثر ص، (۹۲)

(۲) عباس مهرین شوشتری زبان وادبیات ایران درخارج ازایران، چاپخانه فردوسی ایران، ۱۳۵۲.

ملك الشعرأ و استاد بیتاب ملك الشعرأ و ده ها تن دیگر را از قلم انداختن و از شعرای روز گار ما تنها از دو تن نام بردن همه دلیل آن است که این بخش کتاب باشتاب زیاد نوشته شده است .

بررسی آثار در بارهٔ تاریخ ادبیات افغانستان بیانگر آنست که ادبیات دری پس از قرن ۱۶ طور لازم و کافی مطالعه نشده است و تا هنوز تصویری مشخص از راه حرکت آن در پهنهٔ تاریخ در هیچ اثری چه در خارج و چه در داخل کشور دیده نمی شود . بنا بر آن کار بالای دوره بندی ادبیات دری در این سه قرن و بعد از آن مطالعه و شناخت هر دوره بذات خود ارزش و اهمیت زیادی دارد . و برای کسیکه در ادب معاصر دری تحقیق مینماید نیز شناخت وضع ادبیات در این برش تاریخ شرط نخستین و حتمیست .

دوره بندی تاریخ ادب دری از قرن ۱۶ به بعد باید بر مبنای چنان رویداد های سیاسی و اجتماعی صورت گیرد که براستی چرخشی در روند تکامل ادبیات آورده باشد و در طرح چنان دوره بندی ، چنانکه پیش از این گفته ایم ، باید تاریخ ادبیات چون جریانی در نظر گرفته شود تأثیر ادبیات بر اجتماع و اثرات اجتماعی بر ادبیات از نظر نیفتد و پیوند ادبیات ملی با ادبیات کشور های همسایه و جهان فراموش نشود . عقیدهٔ نگارنده چنان نیست که سیاست و اقتصاد در هر گام جهت ادبیات را تعیین مینماید ؛ اما تحولات مهم در تاریخ ادبیات خواه مخواه انگیزهٔ سیاسی و اقتصادی دارد .

ب) دوره بندیکه میتوان پیشنهاد کرد

۱ــ قرن ۱۷ تا نیمهٔ قرن ۱۸ ، ادامهٔ سبك هندی که با بیان گسترده تر این دوره بنا بر شرایط خاص سیاسی و اقتصادی با رواج تصوف و شعر صوفیانه مشخص شده میتواند .

۲ـ از نیمهٔ قرن ۱۸ (تشکیل دولت درانی) تا نیمهٔ قرن ۱۹ (قیام ملی سال ۱۸۴۱ علیه متجاوزین برتانوی) دورهٔ بیدل گرایی است که در زمینهٔ رواج سبك هندی وتصوف به اندیشه های عرفانی بیدل توجه بیشتر شده است ودر حلقه های ادبی اشعار بیدل شرح و تحلیل میشده شعرا به پیروی از غزلهای عرفانی او غزل می گفته اند.

۳ـ از نیمهٔ قرن ۱۹ تا آغاز قرن بیست دورهٔ جنگنامه سرایی واشعار رزمیست. درین دوره جنبش حماسه سرایی و آزادیخواهی در ادبیات طوری تا اوایل قرن بیستم ادامه مییابد که کهنه گرایی به شکل تقلید از قدما ودر مرکز آن توجه به بیدل درفضای دربارها یادر میان شعرای نمایندهٔ قشر های بالایی جامعه همراه و.درپیکار با آن تادوره های بعد میماند و پایداری میکنند:

۴ـ ادبیات قرن بیستم (دورهٔ روشنگری) از آغاز قرن بیستم با نشر سراج الاخبار در سال ۱۹۱۱ آغاز می شود.

ادبیات دورهٔ روشنگری و ادبیات قرن بیستم را درمجموع بنا برروبداد های داخلی و حوادث جهانی و اصل ها ییکه معضلهٔ خاصی را در زمانهای مختلف در دستور روز قرار داده است و با انعکاس یافتن آن معضله ها در آثار ادبی جهت بالندگی ادبیات را مشخص کرده است، به دوره های ده ساله میتوان تقسیم کرد.

طرح دوره بندی پیشنهادشده شاید پرسش های زیادی رادرذهن بیدار کند برای اینکه این طرح ازگنگی نجات یافته باشد، لازم می افتد تاوضع ادبی افغانستان در هر یکی ازدوره های مذکور بیشتر تحلیل شود وجوانب مسأله روشنتر گردد.

تا قرن ۱۷ ادبیات دری مرز فراختری دارد و در دوره های مختلف تاریخ میزان آمیزش عناصر فرهنگی آن گوناگون است و تنها پس از سدهٔ هفدهم میتوانیم آنرا با ابعاد مختلفش در قالب مشخصات ملی تصور کنیم.

ج) ادبیات دری در قرن ۱۷ و نیمهٔ قرن ۱۸ دورهٔ ادامه « سبک » هندی

در قرن هفده خاکهای افغانستان پیوسته زیر تاخت و تاز حکومت گورگانیان هند و صفویهٔ ایران قرار داشت. ست بازیهای قدرت های همسایه قبایل مختلف را در مرز کشور ما برای بنا گذاری دولت مرکزی و آزاد بر انگیخت قیام میرویس هوتک در برابر بیداد گرگین در سال ۱۷۰۹ نخستین تلاش برای تشکیل دولت مستقل افغانستان بود. پس از مرگ این بزرگمرد تاریخ در سال ۱۷۱۶ پیشوایی جنبش بدست عبدالعزیز برادرش افتاد که او هم توسط محمود برادرزاده اش کشته شد و محمود را اشرف به خواهش پدر به قتل رساند. تمام دورهٔ فرمانروایی خانوادهٔ غلزایی تا اشرف آخرین شاه این خانواده که در جنگ با نادر افشار کشته شد درزد و خورد برای گسترش قلمرو سپری شد.

تنها در نیمهٔ سدهٔ هژده یعنی در سال ۱۷۴۷ دولت مستقل درانی به پایمردی احمدشاه ابدالی بنا یافت.

شاعر قرن ۱۷ و ۱۸ خاکهای افغانستان در زمینهٔ پیوند های قبیلوی میرویید که هنوز ویرانه های نظام بردگی در آن باقی بود. جنگ ها اقتصاد زراعتی ابتدائی را برهم میزد و شهرهای بزرگ چون هرات، قندهار و کابل با هر هجوم و لشکرکشی ها تاراج می شد. بار جنگ ها بدوش کشاورزان سنگینی توان فرسا داشت و خرج اصلی لشکرکشی ها را آنها می پرداختند.

در مدرسه ها حلقهٔ درس تنگ و در خانقاها مجال ذکر اندک بود. فشار جنگ ها و فقر باعث آن می گردید که زیر سایهٔ تصوف که نیروی اجتماعی

بود، مردم به تصوف روی آوردند و بنا بران بیشتر شاعران این دوره اهل سلوك ودرویش اند . صاحب آثاری درتصوف اسلامی مانندمولانا شاه محمد ابوالمجدمتخلص به شاه که درسال ۱۶۶۱ وفات یافته است .وی در زمان شاه جهان در کشمیرزندگی میکردوشاه جهان ودارا شکوه ارادتمندش بودند. صاحب چند مثنویست وتفسیری ازاو مانده که درهند به «تفسیر ارگ شاهی» معروف است ودیوانش پنجاه هزار بیت دارد . (۱)

وخلیفه ابراهیم فرخاری متوفی درسال ۱۷۴۷ که شش هزار بیت مثنوی داشته است وشرحی برنکات شاه نعمت الله ولی نوشته است (۲) و سعدالدین احمد انصاری مشهور به حاجی صاحب پایمنار که درده یحیای کابل زاده شد وهمانجا زندگی میکردواز آثارمشهورش شورعشق، شورش عشق ، جوش عشق، رموزعشق وسازعشق، نیرنگ عشق، فرهنگ عشق ، آهنگ عشق ، یمین الایمان ، کشف المحقق رامیتوان نام برد. سعدالدین احمد انصاری سفری به حج کرد و درسال ۱۷۵۷ به وطن بازگشت وبارشاد طریقهٔ غوثیه پرداخت.(۳)

آشفتگی اوضاع عمومی کشورما دلیل آن شد که شماری ازشعرا برای کسب دانش تن به غربت دادند؛ مانندمیرغیاث الدین غیاثی که درحصارك جرم بدخشان تولدیافت ، برای فراگرفتن دانش به هند سفر کرد ودرعهدمحمدشاه گورگانی درهند میزیست ودرسرهندمریدشاه غلام محمدمعصوم معروف به معصوم ثانی گردید وپس از زمانی دوباره به وطن آمد ودرسال ۱۷۶۷ ـ ۶۸ درفیض آباد وفات یافت . (۴) تعدادی دیگر به دربار های هندوایران وآسیای میانه روی

---

۱)رضاقلی هدایت . ریاض العارفین ،ص ۱۵۲.

۲)عبدالحکیم رستاقی .چراغ انجمن ص ۸۵ ورضاقلی هدایت همان اثرص ۶۶.

۳)محمدحیدر ژوبل تاریخ ادبیات افغانستان ص۱۳۸ .

۴)خسته .یادی از رفتگان .۱۳۴۴ص ۸۸ تا ۹۰.

آوردند ، مانند ملانظمی بدخشی که درماوراء النهر ملك لشعرای دربار نذر محمدخان (۱۶۴۰ – ۱۶۴۷) گردید وحکیم لایق بلخی ، ملایگانهٔ بلخی وملا مفید بلخی به دربار امام قلیخان (۱۶۰۸ – ۱۶۴۰) میبوده اند . (۱)

و میر چوچك علمی ازسرپل بلخ : قرار نگارش محمود کتابدار در بحرالاسرار – ملك الشعرای دربارعبدالمؤمن خان شیبانی بود (۱۵۹۹–۱۵۹۸) ودر اوایل جلوس امام قلیخان وفات یافت . ملامبرك بلخی چهاسال دراصفهان زیست وشاه عباس ماضی توجه زیادی به حالش داشت . (۲) وهمان پادشاه درسال ۱۶۲۱ که به هرات آمد شعر فصیحی هروی را پسندید واورا با خود به مازندران برد وشماری ازشعرای قرن ۱۷ مانند : میرمحمدهاشم بدخشی مولانا وفایی هراتی ؛ مولانا بهزاد ، کابلی وجهی هروی ؛ مولانا وامق بلخی تحت حمایه عبدالرحیم خان خانان (متوفی درسال ۱۶۲۹) در هند میزیستند . (۳)

فراقی کابلی که در ریاض الشعرا وردایف الاشعار فخری هروی ذکرش رفته است . به طبابت نیز دست داشت و به قول ریاض الشعرا در خدمت رستم میرزا بن بهرام میرزا بن شاه اسماعیل که از ایران برآمده ودر هند اقامت گزین شده بود بسر میبرد . (۴)

درچنان اوضاع واحوال سخنورانیکه در کشور پایداری کردند نیز بیشترشان صوفی واهل سلوك بودند ودر شعر سبك هندی رابرای بیان احساسات سرکوفتهٔ خود سازگار می یافتند .

(میرزا صالح شهادت) که درسنگ چارك تولد یافت تمام زندگیش رادر شبرغان بسر برد ودرسال ۱۷۳۷ در همانجا وفات یافت وبه خاك سپرده شده

---

۱) تذکره نصرآبادی صفحه ۴۴۰ – ۴۴۱ .
۲) همانجاص ۱۶۵ تا ۱۶۶ .
۳) رجوع شود به تذکره نصرابادی .
۴) افغانستان – اریانا دایرة المعارف . سال ۳۴۴ ص ۲۷۳ .

ومیرزا محمد ارشد که در سال ۱۶۱۶ در برنا باد هرات تولد یافت (۱) پیرو سبک هند بود ؛ وسوای این ها از حافظ مزاری که مجاور آرامگاه خواجه عبدالله انصاری بود ؛ خواجه حسن قندهاری ؛ میرحمدی سیستانی که شاعری مجذوب بود وسروپا برهنه می گشت و مولانا سلامی که در هرات ابریشم کاری میکرد وآشفتهٔ کابلی که درسال ۱۷۵۸ به مرض جنون درگذشت ؛ میتوان نام برد .

ذ) ادبیات دری از آغاز قرن ۱۷ تا نیمهٔ قرن ۱۸
(از ۱۶۰۰ تا ۱۷۴۷ م)

از اوایل قرن ۱۶ تا نیمهٔ قرن ۱۸ تجزیهٔ خاکهای افغانستان ادامه می یابد دردوام لشکرکشی ها هرات، قندهار، ومشهد زیر فرمان صفوی ها میرود و کابل و مضافات آن به نام صوبهٔ کابل جزو قلمرو امپراتوری مغول هند میگردد و بر بلخ وبدخشان شیبانی ها مسلط می شوند .

با ازمیان رفتن حکومت مرکزی وتجزیهٔ کشور وضع اقتصادی ـ اجتماعی وفرهنگی افغانستان دستخوش بحران سختی گردید. زراعت، آبیاری وصنایع ملی متلاشی شد. ازجانب دولتهای اشغالگر عواید گمرکی ومالیات سنگین برخلق های ما تحمیل گردید وموازی با بهره برداری از نعم مادی زمین های اشغال شده بی توجهی زیاد درمورد حقوق انسانی مردم صورت میگرفت. مدارس، کتابخانه ها ومؤسسات خیریه باوقوفات آنها از بین رفت. بهترین چرگاهها برای ستوران سپاه بیگانه اختصاص داشت وبهترین کشتزارها در جنگ ها لگد مال شد .

در این مرحلهٔ دشوار برای مردم افغانستان، درهند دردربار امپراتوری ـ مغول مخصوصاً از اوسط قرن ۱۶ ادبیات دری به درخشش چشم گیری رسیده

---

۱ مجله کابل سال ۴ شماره اول .

بود و حتی منازل خانها و نواب های بزرگ، محل تجمع سخنوران و علاقمندان ادبیات دری بود. در آن تحرک عظیم ادبی در پهلوی شعرای هندی کسان دیگری نیز قرار داشتند که زادگاه شان افغانستان بود. استاد غبار از شعرای افغانستان که به هند رفته اقامت گزین شده بودند از آتش قندهری، ارزانی، امانی کابلی، الله یار بلخی، بیکسی غزنوی، جهانگیر هروی، تاش محمد قندزی، نیازی بدخشی، میر فخرالدین میمنگی، کمالی شبرغانی، میرک هروی وغیره چهل تن را نام میبرد. (۱) آثار شعرای مذکور در انکشاف ادبیات ملل هند تأثیر شایسته داشت و در پهلوی آن شعر دری از مواد فرهنگ هندی غنا یافت و رنگین گردید.

فرار از زادبوم بنا بر سبب های مختلفی از سدهٔ ۱۶ آغاز یافت. بیشتر شعرای قرن شانزدهم بدخشان به هند سفر کردند و علت آن یکی تهاجم فیودالهای شیبانی و هشترخانی به آن منطقه بود که اکثر سخنوران استیلای بیگانه را تحمل نتوانسته، به سوی هند که نسبت به دیگر مراکز نزدیکتر بود، فراری شدند. علت دیگر عزیمت شعرای قرن شانزدهم به هند آن بود که امپراتوران مغول هند و مخصوصاً اکبر در سدهٔ مذکور نسبت به شیبانی ها و هشترخانی ها به پشتیبانی ادب دری و دلجویی شعرا که برای آرایش دربار و افزایش شهرت امپراتوری لازم، بود بیشتر پرداختند و به ویژه آنانی را که با شیبانی ها ناسازگاری داشتند و از قلمرو خان های مذکور فرار می کردند به گرمی پذیرا شدند انگیزهٔ سومین فرار بیکاری و بدر وزگاری در زمین های تاراج شده و جنگ زدهٔ افغانستان، از جمله بدخشان بود. عارضی بدخشی شاعر قرن شانزدهم که از کاروان شعرای فراری سرباززد چنین دلیل آورد:

---

(۱) میرغلام محمد غبار، افغانسان درمسیر تاریخ، دولتی مطبعه، کابل ۱۳۴۶، ص ۴۰۳.

عارضی ازپی روزی تومرو جای دگر
آن خدایی که به هنداست به بدخشان هم هست (۱)

و دوستی نیز در بارهٔ این جستجوگران روزی در دیار دیگران گفته بود :

. . . چودوستی سوی هندرفت آنکه ازپی مال
غریب نیست گوش رنج و یأس پیش آمد
. . . بداد نقد جوانی زکف زهی خسران
که پیرو مفلس وبی زر به ملك خویش آمد
زر سفید چو بر دش سوی زمین سیاه
سیاه روی شد اما سفید ریش آمد .

بنا برعلت ها ییکه برشمردیم در قرن شانزدهم از بیست و نه سخنور بدخشان دوازده تن را درهند می یابیم . از سفر کرده ها میتوان مدامی، محمد قاسم موجی (سال فوت ـ ۱۵۷۱ م)، مولانا ابتری، نیازی (تا سال ۱۵۹٤ که سال تألیف هفت اقلیم است زنده بوده) خلیفه ابراهیم ، حافظی خطیب، مخفی، قاضی نظام و فضل الله صبوحی (سال وفاتش ۱۵٦۵ م) را نام گرفت. تنها نذری بدخشی به بخارا وواقفی به سمرقند رفت ودر آنجا به شهرت رسیدند .

درسدهٔ ۱۷ ونیمهٔ سدهٔ ۱۸ نیز زیاده برسبب های یاد شده شماری ازشعرا یا برای کسب دانش، یا غرض بهره و رشدن از حمایت در بار ها و یا برای پرورش هنر خویش در جنب را هنمایی استادان بزرگ شعر و استفاده از محضر شعرای نام آور وقت ویا کسب فیض از تلقین و ارشاد صوفیهٔ معروف، وطن را ترك گفتند .

---

(۱) افغانستان ـ آریانا دائرة المعارف ،جلد ۳، ص ۳ ۸.

به گواهی تذکرهٔ نصر آبادی و تذکرهٔ میخانه، این شاعران قرن هفدهٔ افغانستان درهند می زیسته اند: میر محمدهاشم بدخشی، وفای هراتی (۱)، مولانا بهزاد کابلی حیدر خصالی و برادر بزرگش وجهی هروی (۲) مولانا وامق بلخی . . . .

علاوه برشعرای مذکور شماری را در آسیای میانه می یابیم، مثلاً نظمی بدخشی که درماوراالنهر ملك الشعرای دربار نذرمحمدخان (۱۶۴۰ - ۱۶۴۷) گردید وحکیم لایق بلخی، یگانهٔ بلخی، مفید بلخی، در دربار امام قلیخان (۱۶۰۸ تا ۱۶۴۰) میبوده اند (۳) و میرچوچك علمی زسرپل قرار نگارش محمود کتابدار در بحرالاسرار ملك الشعرای دربار عبدالمؤمن شیبانی بود و در اوایل جلوس امام قلیخان وفات یافت .

درچنین احوال بعضی از شعرای هرات وبلخ وبدخشان به دربارهای صفوی کشانده شده اند، چون میرك سبزواری، محمدباقر سبزواری وفصیحی هروی که شاه عباس درسال ۱۶۲۱ م هرات آمده شعراورا پسندید ووی را باخود به مازندران برد . ومیرزا اعجاز هراتی که در نثر و نظم تمایل به طنز پردازی داشت ومیر بقایی بدخشی . (٤)

خصوصیت دیگر این دوره که سیمای شعر را مشخص میساخت رواج بی حد وحصر تصوف بود، تصوف این دوره عاری ازهرگونه جوهر مبارزه وپیکار بود . شعرا در توجیهات صوفیانه سرنوشت جهان و انسان تسلی دل شکسته ونا امیدخویش راجستجو می کردند و نکوهش نامه های دنیای مادی وهستی

---

(۱) میرزا محمدطاهر نصرآبادی. تذکرهٔ نصر آباد . تهران ارمغان، ۱۳۱۷ ش. ص۳۳۸.

(۲) ملاعبدالنبی فخر لزمانی قزوینی تذکرهٔ میخانه باهتمام احمد گلچین معانی اقبال. تهران، ۱۳۴۰ ص ۸۴۵.

(۳) نصرآبادی، همان اثر، ص. ۴۴۰ با ۴۴۱

(۴) نصرآبادی، همان اثر ص۱۳۱ - ۱۵۱

PROPERTY OF ACKU 2861

عینی را چون افیونی برای خویش و دردمندان مأیوس دیگر می سرودند .
سایهٔ یأس صوفیانه بر تمام ابعاد زندگی گسترده بود و موازی با وضعی که در هند جاری بود ، یعنی افزایش حیرت انگیز شمارهٔ مجاذیب و قلندران . در افغانستان نیز ترک دنیا و زاویه نشینی ، سخت در میان باسواد و بی سواد پسندیده افتاده بود .
اکثر شعرا صوفی و ریاضت کش و گوشه گیر بودند حافظ مزاری مجاور آرامگاه خواجه عبدالله انصاری بود میرحمدی سیستانی از مجاذیبی بود که سروپا برهنه می گشت و آشفتهٔ کابلی در ۱۷۵۸ به مرض جنون در گذشت .

«سبک هندی» مناسب به بیان امیال سرکوفته و احساسات صوفیانهٔ شاعر ما و برای پروازهای دور تخیل او از دنیای مادی به جهان ذهن و اوهام ، استعاره تشبیه وزبان انعکاس سخت مجرد ، بیگانه نما و ابهام آمیز را در اختیار داشت . بنابر آن شعر این دوره مطابق ارزش نما های «سبک هندی» سروده می شد که به علت نبودن زمینهٔ پرورش پایهٔ بلند نداشت .

نکتهٔ مهم دیگر درمورد خصلت ادبیات این دوره آنست که بر اساس جنگ رقیبانهٔ صفویان و فیودالهای شیبانی و هشترخانی برای تصاحب هرچه بیشتر خاک های کشور ما که برخورد تعصب آمیز مذهبی شیعه و سنی را در بطن خویش داشت و پا فشاری امپراتوری بابری در زاویهٔ سوم این مثلث دنیای شعر و ادبیات دری که سابق بر آن در قلمرو فراخی گسترش یافته چند بعدی و شامل عناصر فرهنگی گوناگون بوده به سوی متلاشی شدن میرفت و آهسته آهسته در چوکات ملی منحصر می گردید .

جنبش های آزادیخواهانهٔ توده های زحمتکش ما با دو نیرو مواجه بود یکی فیودال های داخلی فروخته شده به قوه های اشغالگر و دیگری اردوی زورمند آن دولت ها .

درعوام تقسیم خاکهای افغانستان ولایات شرقی وشمال شرقی (بلخ ، بخارا ، بدخشان) تحت فرمانروایی حکام شیبانی، تیموری و محلی به تدریج ارتباط خویش را از مراکز اداری هندوماوراالنهر گسستند و شکل تقریباً مستقل را اختیار کردند. این حالت آرامش داخلی این مناطق را تأمین میکرد. درولایات غربی وجنوبی تسلط دولت نظامی صفوی را اردوی نیرومندی پاسداری میکرد دولت صفوی قیام هرات، مقاومت اندخوی و قندهار و بلوچستان را فرو شکست و با غارتگری ودست درازی به مال وجان مردم که ازسوی عمال صفوی صورت میگرفت توانست تا قرن ۱۸ جلو مبارزات آزادیخواهانه مردم را بگیرد. مخصوصاً کشمکش امیرهای غلجایی ودرانی برزمین‌های قلات جنبش‌های ملی راضعیف ساخته بود. تنها در شرق کشور از آغاز قرن ۱۶ تا قرن ۱۷ قیامها فرو نه نشست هر چند منتج به پیروزی نشد اما نبردهای آزادیخواهانه را در جنوب کشور برانگیخت .(۱)

مخصوصاً از اواسط قرن ۱۶ جنبش نیرومند روشانی به سرکردگی بایزید انصاری مردمتصوف وصاحب طریقهٔ مخصوص و مؤلف تصانیف مذهبی چون حالنامه و خیرالبیان برضد امپراتوری بابر آغاز یافت. پس از بایزید پسرش جلال الدین وبعد از او احداد برادرزادهٔ جلال الدین وسپس عبدالقادر پسر احداد یکی پی دیگر مبارزین را رهبری نمودند .

پس از شکست یافتن عبدالقادر از سپاه شاه جهان و وفاتش در سال ۱۶۳۶ تاسی سال دیگر جنبش روشانی تقریباً خاموش گردید . بار دیگر درسال ۱۶۶۶ ـ آخند چالاك وباکوخان یوسف زایی مجدداً پرچم مبارزه را علیه تسلط بابری به خاکهای افغانستان برافراشتند.

---

(۱) غبار؛ همان اثر ص ۳۰۷،

قیام میرویس هوتك در برابر گرگین در سال ۱۷۰۹ نخستین تلاش برای تشکیل دولت مستقل افغانستان محسوب می شود. پس از مرگ میرویس در سال ۱۷۱۵ پیشوایی جنبش به برادرش عبدالعزیز تکیه کرد که او را محمود برادر زاده اش کشت. ومحمود از ۱۷۱۶ تا ۱۷۲۵ پادشاه بود. ومحمود را اشرف به خون خواهی پدر به قتل رساند واشرف نیز در سال ۱۷۲۹ در جنگ با سپاه نادر افشار کشته شد. پس از شاه اشرف شاه حسین هوتکی مدتی در برابر قشون اعزامی نادر افشار مقاومت کرد تاسر انجام در سال ۱۷۳۸ تسلیم شد.

درسال ۱۷۱۷ عبدالله خان حکومت ابدالی هرات را اساس گذاشت که در سال ۱۷۳۱ به دست نادر برافتاد. نادر تا سال ۱۷۴۷ فرمانده خراسان بود.

دورهٔ حکمرانی هوتکی ها در جنگ برای فراختر کردن قلمرو سپری شد وبه مسایل فرهنگی و در آنجمله به ادبیات توجه لازم صورت نگرفت.

در فرجام این بحث باید یادآور شد که فقدان چنان مرکز اداری که تکثیر نسخه های دواوین شعرا را پشتیبانی نماید ودر پهلوی آن پریشان حالی مردم که فرصت پرداختن به تلاش های فرهنگی را کمتر داشتند باعث گردید که تك نسخه های مجموعه های شعر شاعران این دوره در آشوبها از دست برود و تا زمان ورود صنعت چاپ به افغانستان جز یکی دو نسخه از یکی دو شاعر چیزی به جا نماند، بنابراین اصل داوری بر شعر این دوره که بیشتر بر اساس چند نمونهٔ نقل شده در تذکره ها صورت می پذیرد تنها میتواند تصویر مغشوشی از چگونگی وضع هنر شاعری را در این یك ونیم قرن نشان دهد. پس به جز شعرایی که دیوان شان در دسترس بوده است در بارهٔ شعر دیگران سخن گفتن و قضاوت کاریست دشوار.

ه)دورهٔ بیدل گرایی یاعصر بیدل

ازنیمه قرن ۱۸ تا نیمه قرن ۱۹

ازنیمهٔ قرن ۱۸ باتأسیس دولت مرکزی ابدالی وتوجه امرای آن خانواده به شعرو هنر، بازکاخها مرکزتجمع شعرأ و هنرمندان گردید. درعهد حکومت ابدالی زبان دری زبان رسمی دربار بودواکثر پادشاهان ورجال دولتی قبیله ابدالی بزبان دری شعرمیگفتند و به‌شعر دری علاقمند بودند و با تشویق شعرا پاسداری شایسته‌یی ازادبیات وشعردری کردند. تیمور شاه، شاه‌شجاع شهزاده نادر، شهزاده عبدالرزاق، عبدالله خان دیوان بیگی وکیل‌الدوله همه درشعردری شهرتی ومقامی داشتند.

توجه شعرای افغانستان به«سبک هندی» درسراسر قرن ۱۷ ونیمهٔ اول قرن ۱۸ دراین دوره جهت معینی یافت وبدور محورواحدی متمرکز گردید. دردربار تیمورشاه درانی حلقهٔ ادبی تشکیل شدکه ازاعضای آن خود شاه، میرهوتک افغان، لعل محمدعاجز طبیب ومیرزا قلندر بودند. فضای این حلقهٔ ادبی بامشاعره های به طرز میرزا عبدالقادر بیدل(۱۷۲۱ — ۱٦٤٤م) که در «سبک هندی» مقام و مکتب خاصی دارد گرم می شد.

توجه به مکتب بیدل ارمغانی بودکه توسط شعرای ماکه درهند یاآسیای میانه سفرکرده بودند، به افغانستان آورده شد وبیدل که درآنوقت هرسال سالگرد وفاتش را شعرای شاه جهان آباد باتجمع برمزارش وخواندن اشعارش برگزارمی کردند(۱) وآوازهٔ سخنش آسیای میانه وافغانستان رامسخرکرده بود، ازواقف وهاتف وطالب آملی وکلیم وفیضی جلوتر افتادوسخنوران افغانستان رابدنبال خود کشید. بیدل گرایی درسایهٔ برج وباروی دربار رویدوتادورترین گوشه های کشور ریشه دواند.

---

۱)غلام همدانی .عقد ثریا.

عهد شاهان درانی ازنظر سیاسی پرحادثه و ناآرام بوده وبار جنگ‌ها بدوش رعیت سنگینی می کرد و به نوبت خود آتش‌ها وزد وخوردهای تازه‌تر را می افروخت.

دراین دوره مالیات به اجاره داده می شدچون در اثر جنگ ها اقتصاد زراعتی پامال می شد، مردم تقاضای عظیم دولت رادرباب مالیات پاسخ گفته نمی توانستند ومستاجران نمی توانستند، زرخزانهٔ دولت را برسانند. چنانچه عزیزالدین وکیلی فوفلزایی درکتاب تیمورشاه درانی درضمن واقعات زمان تیمور شاه می نویسد: «اعلیحضرت تیمورشاه نظربه پراگندگی اوضاع وعدم دارایی فرمانی به اسم شیخ عبدللطیف خان که در آغاز سلطنت، موصوف حیثیت وزیرمالیه راداشت صادرنمودو متن فرمان اینکه از عمال مستاجران زرسرکاررا حصول نموده وبزودترین فرصت تحویل خزانهٔ شاهی نماید.»(۱)

شیخ عبدللطیف تمام مستاجران حاضر کابل را آگاه ساخت واز جمله به نبال کاکا عبدالخالق سدوزایی که مستاجرشکارپورو مبلغ شش لك روپیه باقی ده بود، کسان خودرا فرستاد، عبدالخالق برادرخود را به‌شکارپورروان کرد، اما هنوز زرنرسیده بود که عبدللطیف بافرستادن مکرر محصلان اورا به ستوه آورد. وی ناچار باچندنفرازملازمینش‌شباشب به سوی قندهار گریخت که‌سخن به قیام کاکا عبدالخالق وشورش قندهارو یورش به سوی پایتخت کشید. بدینصورت هنوز که وضع اقتصادی جامعه متشنج بود و صوفیگری و (سبك‌هندی) درمیان شعرای افغانستان رواج زیاد داشت، تصوف پردامنه و به کمال رسیدهٔ بیدل که درمحیط هند بارنگ های شیوهٔ تفکروزیست هندی رنگین شده بود، زبان خاص بیدل یعنی زبانی آراسته بار مزوکنایه و صنایع

---

۱) عزیزالدین وکیلی فوفلزایی. تیمور شاه درانی. کابل، ۱۳۳۳. ص ۶۴.

لفظی و درسویهٔ عالی برای اکثریت شعرای ما دلنشین و مطلوب بود . چون عرفان بیدل وغزل های صوفیانهٔ او با همان شکل افادهٔ منحصر به فرد و در اوج تمام ارزش های هنردر باری راجمع داشت، نه تنها درعرصهٔ صد سال یعنی از نیمهٔ قرن ۱۸ تا نیمهٔ قرن ۱۹ طبقات حاکمهٔ افغانستان به پخش و گسترش آن تلاش ورزیدند، بلکه دردوره های بعدی نیز گاهی در زمان تسلط ادبیات مترقی ومردمی در پهلوی آن به زندگی ادامه داده است. وگاهی غلبه یافته، برتاج سنت گرایی و تقلید و عنعنه پرستی مسلط برادبیات درخشیده است وتا امروز طرفدارانی درمیان شعرای افغانستان دارد.

شایستهٔ یادآوریست که تا امروز بیشترشعرصوفیانه وعقاید عرفانی بیدل را شعرای ما آموخته وبه آن دلبسته اند واز آن در کار شاعری اثرپذیرفته اندویا بیشتردر دوره های مختلف تاریخ ادبیات افغانستان پیروی از بیدل و گرایش به شیوهٔ شاعری اوچون نوعی سنت گرایی وتقلید و برخوردی بیمار گونه به شعرو ادبیات ظهور کرده است و استادانی مانند عبد العلی مستغنی دردورهٔ « ادب فنی» وقاری عبد الله ملك الشعرا در دورهٔ « شعرسبك جدید» که ذکرش خواهد آمد به تعهد بیدل در برابر اجتماع واندیشه های مترقی اومتوجه گردیده وجوه واقعگرایانهٔ شعر بیدل را و پیشروی های او را در استعمال زبان و شیوه های توصیف و تجسم ستارهٔ را هنما قرار داده اند.

دراین مبحث مرادما ازمکتب بیدل همان یك جهت از مکتب هنری او، ومقصود از بیدل گرایی ، توجه به عرفان بیدل وتقلید ازغزلهای صوفیانهٔ اومیباشد .

ازچهره های تابناك شعردر عهد تیمورشاه یکی میرهوتك افغان است، پسر محمدزمان که در عهد احمدشاه بابا تولد یافته است. وی مصاحب و مشاور تیمورشاه درسفرو حضر بود. درشعر از بیدل پیروی میکرد ودر این سبك سر آمد روزگار بود. ازقصیده و نامه هاییکه دوست و شاعرمعاصرش

عاجز کابلی در زمان اقامت او در بلخ برایش فرستاده است، برمی آید که عده‌یی از معاصران، همیشه در منزل افغان یا عاجز جمع میشده اند و « بیدل خوانی » می کرده اند. توجه میرهوتك افغان به شعر بیدل به آن پیمانه بود که اکثر مضامین اشعار بیدل درسخن او راه یافته است. مثلاً موضوع این بیت بیدل :

زسودای چشم تو تا کام گیرم　　دوعالم فروشم دو بادام گیرم

درین بیت میرهوتك دیده می‌شود:

گر به سودای دوچشم تو بود دسترسم　　دوجهان گیرم و قربان دو بادام کنم

سال تولد و فوت میرهوتك را نمیدانیم؛ اما اینقدر معلوم است که دیوان اشعار خود را در سال (۱۲۰۳ هـ.ق) (مطابق ۸۹-۱۷۸۸ میلادی) تمام کرده است. (۱)

میرزا لعل محمد عاجز یکی دیگر از شعرا و طبیب دربار تیمور شاه است که از شاه به تاریخ ربیع الاول سال ۱۱۹۲ عبدالشافی خان لقب یافت. وی تا سال ۱۳۲۸ هجری قمری زنده بود، به کمال پیری رسیده است. چنانکه خود گوید :

خم شد قدم از حسرت ایام جوانی　　این بار سبك ما به چه مقدار گران بود

تاریخ تولد و فوتش در دست نیست، عاجز اکثر غزلهای بیدل را تخمیس

---

(۱) برای کسب اطلاع بیشتر دربارهٔ میرهوتك افغان رجوع شود به: مقالهٔ عاجز افغان یا افغان عاجز نوشته حافظ نور محمد کهگدای. مجلهٔ کابل سال ۱۳۱۳. ویادی از رفتگان. تألیف خسته. دولتی مطبعهٔ کابل: ۱۳۴۴ و مقالهٔ آقای عبدالحی حبیبی دیوان اشعار اعلیحضرت تیمورشاه. مجلهٔ کابل. سال سوم. شماره ۸، وامان التواریخ. عبدالمحمد مؤدب السلطان جلد هفتم، تیمور شاه درانی تألیف عزیزالدین وکیلی (بخش تذکرهٔ شعرای دور تیمور شاه) و مقالهٔ خسته زیرعنوان «افغان» در مجلهٔ عرفان. شماره ۸ سال ۲۰. عقرب ۱۳۳۵ و تذکرهٔ روز روشن ومقالهٔ آقای سرور گویا زیرعنوان « دیوان میرهوتك افغان» در مجلهٔ کابل شماره دهم سال سوم.

کرده خود نیز به شیوهٔ بیدل غزل می‌سرود ، از شعرای سبک هندی ، به‌شوکت نیز توجه داشت. عاجز، میرهوتك افغان ومیرزا قلندر دوستان صمیمی وهم‌عقیده بودند نه تنها از شیوهٔ شاعری بیدل پیروی میکردند؛ بلکه به‌وی ارادت میورزیدند و به‌حیث پیر و پیشوای معنوی می‌نگریستند.

درسنهٔ ۱۲۰۴ که‌شاه مراد بیك حاکم بخارا به مرزهای شمالی افغانستان رخنه کرد ، تیمور شاه سوی بلخ شتافت ومیرهوتك ومیرزا قلندر را نیز با خود برد وعاجز در کابل ماند. وی در قصیدهٔ ۲۶ بیتی خود به‌یاد آن دو دوست گرامی چنین می‌نویسد :

اول فصل ربیع وآخر ماه صیام
بود کز نیرنگ کاری های دهر بی مدار

بر من عاجز بلایی شد محیط از چارسو
در بر و بیم بسته بود ازشش جهت راه فرار

داشتم از جمله یاران دو یار مهربان
چون دو چشم خود عزیز وخورد بین ونیك کار

آن دو تن همچون دو لب سر پوش حرف وصوت من
من از ایشان چون سخن مشهور هر شهر و دیار

آن یکی از بی نظیری شوکت وقت سخن
وان یکی ازطبع سالم صائب این روزگار

آن یکی میرهوتك شاعری در افغان لقب
وآن یکی میرزا قلندر باغ معنی را بهار .. (۱)

---

(۱) مفصل شرح حال عاجز رادر تاریخ ادبیات افغانستان برای صنوف ۱۲ لیسه ها تالیف آقای محمد حیدر ژوبل ، کابل ۱۳۳۰ ص ۲۲۳ و عاجز افغان و افغان عاجز ویادی ازرفتگان ، تیمورشاه درانی که در موردشرح حال میرهوتك اشاره کردیم میتوان جستجو کرد .

میرهوتك افغان نیز دراشعارش ازدوستی خود باعاجز یاد کرده است؛ مثلاً در این غزل :

من وعاجز سبب عرض تمنای همیم

محفل افروز هم وانجمن آرای همیم . . .

میرزا قلندر که آرامگاهش امروز در پریان پنجشیر به بابا قلندر معروف است، فرزند شاهین داده است که در پریان در خانوادهٔ متدینی تولد یافت. علوم متداول را در پنجشیر و قطغن فرا گرفت ، در شاعری به شهرت رسید و در سلك مصاحبین تیمورشاه در آمد . (۱)

بیدلگرایی در عهد فرزندان تیمورشاه نیز ادامه یافت . شاه شجاع در شعر ازپیروان بیدل بود. در دیوان او اکثر غزلها به اقتفای بیدل سروده شده است، مثلاً این غزل :

دارم دلی چون غنچه تنگ از عشق جانان در بغل

مجروح وغرق بحر خون از زخم هجران در بغل(۲)

این وزن و قافیه و ردیف را بیدل سخت پسندیده و غزلهای زیبا و استادانه در آن قالب سروده است، با این مطالع :

ای از خرامت نقش پا خورشید تابان در بغل

از شوخی گردرهت عالم گلستان در بغل (۳)

عمریست چون گل میروم زین باغ، حرمان در بغل

از رنگ دامن بر کمر از بو گریبان در بغل(٤)

---

۱) جهت مزید معلومات رجوع شود، به مقالهٔ محمد هاشم انتظار . شرح حال ملاقلندر . مجلهٔ آریانا شماره اول سال ۱۳ .

۲)شاه‌شجاع.دیوان.مطبع اسلامیهٔ لاهور.ص۱۸۲.

۳) بیدل. کلیات.جلد اول(غزلیات). پوهنی مطبعه،۱۳۴۱،ص۸۰۷.

۴) همانجا ص ۸۱۶ .

محوجنون ساکنم شور بیابان در بغل

چون چشم خوبان خفته‌ام ناز غزالان در بغل(۱)

می‌آید از دشت جنون گردم بیابان در بغل

توفان وحشت در قدم فوج غزالان در بغل(۲)

وشهزاده عبدالرزاق پسرزمانشاه نیزدر غزل پیرو بیدل است، مثلاً این غزل او:

بسی دارم بروچون مه ولی چشمان مستستش

دوافعی حلقه‌ها بر بسته و بر گل نشستستش

به پیروی از این غزل بیدل سروده شده است:

من و آن فتنه بالایی که عالم زیردستستش

اگرچرخست خاکستش و گرطویست پستستش(۳)

درباریان شاعر وشعرای درباری بیدلگرایی راتا اواسط قرن ۱۹ بصورت تمایل ادبی مسلط برقلمرو ادبیات پخش کردند چنانکه سردار علم خان علم پسر ارشد سردار عبدالله خان دیوان بیگی عهداحمد شاه بابا و وکیل الدوله تیمورشاه درشعردری پیرو بیدل بود خودش درغزلی چنین اشاره به موضوع دارد:

کن علم را در سخن سازی به شهر قندهار

پیرو صاحبدلی چون حضرت بیدل مرا (٤)

سردارمهردل مشرقی متولد در ۱۲۱۲ هـ ق (مطابق ۹۸ - ۱۷۹۷) ومتوفی در ۱۲۷۱ هـ . ق. (مطابق ۵۵ - ۱۸۵٤ م) در قندهار محافل بیدلخوانی

---

۱) همانجا ، ص ۸۱۸ .

۲) همانجا ، ص ۸۱۸ و به همین وزن و قافیه و ردیف غزلهایی ازمخفی خراسانی وقدسی نیزداریم وشاید از شعرایی دیگرهم موجود باشد .

۳) بیدل همان اثر ص ۷۷۲

۴) عزیزالدین وکیلی همان اثر ص ۲۱۹ و ۲۲۰ .

دایر میکرد و شعرا را به پیروی از بیدل تشویق مینمود ، خودش هم به روش بیدل شعر می گفت . (۱)

سردار غلام محمد طرزی که در سال ۱۲۴۵ هـ ق (مطابق ۳۰ ـ ۱۸۲۹ م) در شهر قندهار تولد شده در سال ۱۳۱۸ هـ . ق (مطابق ۱۹۰۱ ـ ۱۹۰۰ م) در دمشق وفات یافته است بیشتر به تقلید از قدما شعر می گفت و بخصوص پیرو بیدل بوده و بعد از او پسرش محمد امین عندلیب ـ متولد در سال ۱۲۷۱ هـ ق (مطابق ۵۵ ـ ۱۸۵۴ م) از طرفداران جدی شعر بیدل بود .

وی در ثنای بیدل وشعرش گفته است :

زبان جوهر شمشیر زهر آلود میباید

رگ تب لرزه و بیم است مرد طبع بیدل را

و برا قتفای بیدل جای دیگر چنین تأکید میکند :

پیرو بیدل گلزار سخن شو عند لیب

مرشد صاحبدلان و اهل معنی بیدل است (۲)

بیدل گرایی محدود بدربار نماند . شعرای زیادی در گوشه های مختلف افغانستان به آن پیوسته وشعر بیدل در اکثر حلقه های ادبی راهش را باز کرد. میرزا عبدالواسع طبیب پسر میرزا لعل محمد عاجز نیز از پیروان بیدل بود و میر مجتبی الفت کابلی که در سال ۱۲۲۴ هـ.ق تولد یافته ودر سال ۱۲۹۸ هـ ق وفات کرده دیوان خود را در سال ۱۲۴۹ تمام نموده که در آن اشعار زیادی به پیروی بیدل دارد (۳)

---

۱) خته . یادی از رفتگان ص ۱۰۸.

۲) محمد سرور گویا . آثار نزدیکان . مجلهٔ کابل شماره ۱۱ ـ سال ۲ .

۳) آریانا دائرة المعارف. افغانستان. کابل ۳۱۰۰ هـ ش. ص ۳۲۴.

میرغلام شاه ذوقی دروازی متوفی درسال ۱۲۵۲ ه.ق (مطابق ۳۷ — ۱۸۳۶) از پیروان بیدل وصائب بود.(۱) و عبدالواحد صریر که درسال ۱۲۲۳ ه.ق (مطابق ۹ — ۱۸۰۸ م) درخرم سمنگان تولد یافت فرزند عبدالشکور خرمی بود ودرشعر از بیدل پیروی می کرد وحتی در نامه پیکه ازاو مانده است تأثیر سبك نثر بیدل بوضاحت دیده می شود.(۲)

نصرالدین وارث شبرغانی که شاعری متصوف بود درشعر سبك بیدل را می پسندید (۳) میرمحمد غوث کامل متوفی در ۱۳۳۶ ه.ق که در فقه وحدیث و تفسیر استاد مسلم عصر بود به تقلید بیدل شعر می گفت و به حافظ وصائب نیز علاقه داشت.

دره ورهٔ بیدل گرایی تقلید از شیوهٔ سخن پردازی بیدل تنها سودی که به شعر دری آورد همانا تشجیع شعرا بود به استعمال ترکیب ها وعبارات تشبیه واستعاره های مخصوصاً به روش بیدل درهمان محدودهٔ موضوعات عشق وفنا شدن و پشت پازدن به هستی مادی وغیره که از نظر ارزش های زیبایی شناختی به تکامل شعر و به غنای بیشتر آن توانست کمکی بنماید.

دراین دوره مانند هردورهٔ ادبی دیگر بیرون جریان عام ومسلط شعرایی قرار داشتند که بیشتر به تقاضاهای اجتماعی می پرداختند وموضوعات شعر خود را از زندگی خود و جامعه انتخاب میکردند. سردستهٔ اینگونه سخنوران که تعداد شان نهایت اندك است. عایشه شاعرهٔ نام آور افغانستان است. عایشه که هر چند خود وابسته به دودمان سلطنتی بود، اما برخی ازغزلها یش که بروزن

---

۱) خسته. همان اثر.

۲) خسته. همان اثر. ص ۵۲.

۳) آریانان دایرة المعارف. افغانستان. ص ۳۲۵.

وقافیهٔ بعضی غزلهای معروف حافظ سروده شده است، بیداد اجتماعی وخود سری امراو مردم فریبی‌هارا به باد انتقاد گرفت ودر بخش عمدهٔ دیوان خود به‌مناسبت کشته شدن فرزند جوانش فیض‌طلب در نبرد کشمیر باسوگنامه‌های دردناکی بزبان‌ساده در پیکار باسیاهکاریهای قدرتمندان برآمد و تصاویر درخشانی ازجامعه وزندگی مردم ودربار را بدست داد .

یکی دیگر ازخصوصیات دورهٔ بیدلگرایی رجوع شعرا وهنرمندان است از کشورهای همسایه به سوی دربارهای افغانستان کـه میرزامحمد واصل فروغی اصفهانی شاعر ، شهاب ترشیزی شاعر ، محمد هاشم لاهوری نقاش و آقابابای اصفهانی حجار از آن شمارانند .

درنیمهٔ قرن نزدهم تجاوز مسلحانهٔ سپاه برنانوی به خاك افغانستان(۱۸۳۸ـ ۱۸۳۹) حادثهٔ تکاندهنده‌یی بود که لزوم اتحاد طبقات وقشرهای مختلف مردم رانشاندادد عده‌یی ازشعرای کشور باآزادیخواهان پیوستند وباسلاح شعردرپیکار آزادی میهن وارد شدند این دوره راکه دورجنگنامه سرایی و شعر رزمی نامیده ایم ، یکی ازدوره های تابناك شعردری میباشد پس ازاین معرفی خواهیم کرد .

ز) دورهٔ جنگنامه سرایی و شعر رزمی
(ازنیمهٔ قرن‌نزدهم تاآغاز قرن‌بیستم)

بهارسال ۱۸۳۹ رویداد تلخی‌زندگی مردم افغانستان رااز بنیاد تکان داد . قشون سی هزار نفری انگلیس براساس تصویب پارلمان آن کشور براین‌خاك حمله کردند. درسر راه متجاوزین نبردهای دفاعی مردم آتش‌های کم‌دوامی افروخت که سپاه انگلیس ازآن‌همه باپیروزی گذشت ودرمیان برق‌سرنیزه‌ها

شاه شجاع را بر تخت کابل نشاند و این حادثه بیش از هرچه بر غرور ملی مردم آزادی دوست ما، آسیب رساند و خشم ها را برانگیخت.

این حادثه وقتی اتفاق افتاد که مردم ما از مداخله های بیجای «فرنگی» به ستوه آمده بودند و حتی دربار که همیش در مذاکرات با زمامداران برتانوی بر دو نکته یکی ضمانت شکل میراثی سلطنت بر اولادهٔ امیر و دیگری حفظ امنیت داخلی کشور با کمك پول و سلاح هنگام شورش های احتمالی تأکید می کرد، روزی رسید که از این دو تقاضای معمول نیز صرف نظر کرد. امیر دوست محمد در یکی از مذاکرات گفت که من نمیخواهم سلطنت را به خانوادهٔ من تضمین کنند و مردم افغانستان خواهش دارند که حکومت برتانیه در کشمکش های داخلی شان نیز مداخله نکند و حل دعوی ها یشان را بخودشان بگذارد. براستی این تقاضای جدی مردم بود که امیر را واداشت که حتی در حالتیکه تخت به آسانی بین برادران سدوزایی دست بدست می شد این ضمانت را نخواهد.

مردم دل آزردهٔ ما به قیام های خونین برخاستند و امیر دوست محمد خودش را کنار کشید. درسال ۱۸۴۱ آزادیخواهان چاریکار را گرفتند. درشیخ آباد نزدیك غزنی قوای انگلیس تارومار شد. قبایل باشندهٔ درهٔ خیبر ضربات محکمی بر انگلیس ها وارد کردند. روحانیون جهاد را اعلان نمودند. درسراسر کشور ما شعار پیکار متحد علیه دشمن پخش شد. در کابل سران وطن دوست قبیله ها طرح قیام مسلحانه را ریختند و رستاخیز بی امان صفوف گستردهٔ مردم روز دوم نوامبر سال ۱۸۴۱ آغاز یافت. مردمان شهری، پیشه وران، دکانداران و دهاقین اطراف شهر بر اقامتگاه برنز، حکمدار انگلیس حمله ور شدند و او را کشتند. سپاه انگلیس که در حومهٔ کابل اقامت داشت محاصره شد و در این وقت اکبرخان پسر امیر دوست محمد با شش هزار نفر مسلح وارد کابل شد.

زیر آتش پیکار گرم آزادیخواهان، قوماندانی اعلای انگلیس مجبور به تسلیم بلاشرط شد و سخن به آنجا کشید که از سپاهیان اشغالگر یکی جان به سلامت نبرد و حتی شاه شجاع نیز بهای تجاوز را با خون خود پرداخت.

این جنگ ها که در تاریخ به نام «نخستین جنگ افغان و انگلیس» یاد می‌شود، طبقات مختلف مردم ما را متحد ساخت که با یکپارچگی برای آرمان مشترک و حیاتی که عبارت از آزادی کشور و نجات زندگی از ننگ اسارت بود، پیکار کنند. تعدادی از شعرا که به مردم زحمتکش نزدیک بودند، در ین نبرد ها با سلاح برندهٔ شعر داخل شدند و مشعل آزادیخواهی را فروزانتر کردند و اما تعداد دیگر که از نظر کمیت نیز فزونی داشتند بی توجه به حوادث مهم زمان و تقاضای جامعه تقلید از قدما را ادامه دادند و همان موضوعات مکرر را با تعبیرات کهنه و تکراری بیان نمودند و از مدیحه سرایی دست نگرفتند.

در این دوره به همت شعرای دستهٔ نخستین، شعر در خدمت زندگی قرار گرفت و شاعر احساس مسؤولیت کرد که با هنرش به سوال مهم روز پاسخی جستجو کند. در جهان شعر از نظر اندیشه، واقعگرایی (به معنای عام کلمه) به کرسی نشست. و این جنبش واقعگرایی هم آورد ملیونها پیکار گر راه آزادی نیروی عظیم یافت و نفوذی عمیق، تا آنجا که در حصار ارزش های هنری قرون وسطی نیز رخنه کرد و قصاید مدحی را نیز متأثر ساخت.

امیر شیرعلی با ریفورمهایی که به مشورهٔ سید جمال الدین افغانی آورد بالیه را از جنس به نقد تبدیل کرد. سپاه را سازمان بخشید و بر تعداد شان افزود. چنانکه در سالهای ۶۰، قرن ۱۹ به پنجاه هزار می‌رسید و تشکیلات پولیس را اساس گذاشت، پست عصری را تأسیس کرد، با اصلاحات دیگر از این قبیل پشتیبانی مردم را جلب نمود. میرزا محمد جانخان پسر میرزا سعید احمد خان

متولد درحدود ۱۲۴۷ ومتوفی درسنه ۱۳۱۸ (۱۹۰۱-۱۹۰۰ م) در قصیده یی خواست به‌مدح امیر بپردازد واما نتوانست از بیان مشتی واقعیت‌ها فراتر برود بجای مبالغه های معمول دراین نوع شعر به این بیان ساده اکتفا کرد :

... آنکه کرده به‌وطن مستری خانه تأسیس

آنکه فرموده دران جمع همه پیشه وران

آنکه شدساخته دردورهٔ او توپ وتفنگ

باگلوله وپتاقی به وطن بی پایان

آنکه در عهد خوشش فوجی لایق داریم

جمله بارعب ومسلح همه چون شیر ژیان (۱)

بازدر نوامبر سال ۱۸۷۸ دولت برتانیه که‌از سالها پیش پلان تقسیم افغانستان راطرح کرده بود دبهانه یی بدست آورد و ۳۵ هزارسرباز مسلح را وارد افغانستان نمود. پیکار افغان وانگلیس آغاز یافت. امیرشیرعلی تخت کابل را به پسرش سردار محمدیعقوب گذاشت که با انگلیس معاهدهٔ گندمك را امضأ کرد.

این معاهده هرچند درظاهر صلح مؤقت راسبب شد اما مورد تأیید مردم قرار نگرفت وعلیه آن شورش ها آغاز یافت. محمدجانخان وردك وملا دین محمد معروف به‌ملامشك عالم دربسیج کردن ورهبری قشون ملی جهد فراوان کردند. به‌پاسخ تلاش های آزادیخواهانهٔ مردم ما دولت برتانیه جنرال روبرتس را با قوای قهاری به‌افغانستان فرستاد که تا بالا حصار، هزاران مردوزن این خاک باسروسینه راهش را سدمی کردند.

۱ـ افغانستان . ازنشرات آریانا دائرةالمعارف ، سال ۱۳۳۴ - ص۳۴۵.

درسال (۱۸۸۰) انگلیس‌ها بر غزنی مسلط شدند وهزاران رزم آور مسلح با تبر راکه بارها قشون منظم انگلیس راشکست داده بودند، از تیغ کشیدند، انگلیس‌ها یعقوبخان رااز تخت فرود آوردندوامیرعبدالرحمن راکه ازماورا النهر آمده بود، به پادشاهی افغانستان پذیرفتند ومعاهده یی باوی امضأ کردند.

دربارهٔ یکی ازنبرد های مردم بادشمن آزادیشان در حومهٔ شهر کابل مؤلف عین الوقایع می نویسد که چگونه سپاه بی راهبری وسلاح کافی باتوپ وتفنگ انگلیس می جنگیدند تا آنکه ازتپه بالا رفته درصف انگلیس‌ها شکست آوردند ومی نویسد که چگونه زنان با مشکهای آب درمیانشان دلیرانه خدمت می کردند ازچهارصدزن هشتادوسه نفر درآن روز کشته شد وجنگاوران افغان بعدازشش ساعت جنگ آسمایی را گرفتند وانگلیس هارا راندند (۱) این گفته بهترین سند آنست که هر وجب این خاک با خون هزاران زن و مرد آزاد شده است و بهترین گواهی فداکاری زنان جامعهٔ ماست وبه بهترین وجهی نشان میدهد که جنگ های افغان وانگلیس درعمق جامعه مشتعل می شد وهیچ گروهی ، هیچ قشری وهیچ طبقه یی بیرون آتش نمی توانست بماند .

محمدغلام غلامی ولد ملا تیمورشاه شاعری ازقریهٔ آفتابه چی کوهستان حوادث جنگ اول افغان وانگلیس را به نظم کشید وجنگنامه یی بروزن شاهنامهٔ فردوسی سرود (۲)

کارنظم جنگنامه درسال ۱۲۵۹ (۱۸۴۳ م) به پایان رسید وخود شاعر ۴۷ سال

---

۱) ـ عین الوقایع ص ۱۹۰ .

۲) ـ دربارهٔ درك بهای تاریخی این اثررجوع شود به مقاله‌های «یك اثرمهم جدیدراجع به جنگ های اول افغان وانگلیس » و ممیزات جنگنامهٔ مولینا محمدغلام کوهستانی به قلم احمدعلی کهزاد .مجله ژوندون شماره‌های دوم وسوم سال پنجم .

بعد از آن یعنی درسال ۱۳۰۶ (۱۸۹۰م) وفات یافت . سال ختم جنگنامه مصادف بود با باز گشت امیر دوست محمد به کابل وجلوس دوبارهٔ او بر اریکهٔ سلطنت .

غلامی اثرخویش را بعد از حمدونعت با توصیف امیر دوست محمد آغاز میکند و عنوان ورهایی یافتن سردار محمداکبرخان از بند پادشاه بخارا، آخرین عنوان متن چاپی اثر است که در سال ۱۳۳۶ (۱۹۵۷) از طرف انجمن تاریخ افغانستان به چاپ رسیده است (۱) .

چنانکه از مقدمهٔ احمدعلی کهزاد برمی آید، چاپ کتاب از روی یگانه نسخهٔ بدست آمده، تهیه شده است که از آخر افتادگی داشته است بنا بر آن با نویسندهٔ مقدمه میتوان موافقت کرد که بدون شبهه از تاریخ رهایی سردار محمد اکبرخان از بند تا تخت نشینی مجدد امیر دوست محمدخان حوادث زیادی رخداده است که می توانست بیانگر فصیح قهرمانی های ملی مردم این کشور باشد مگر افسوس که آخرهای کتاب افتاده است ونمیتوان دربارهٔ آن تا پیداشدن نسخهٔ پورهٔ کتاب چیزی گفت. استاد کهزاد در مقدمه می نویسد: «شاعر علاوه براین کتاب غزلیات دیگری هم داشته که برخی از آن در کتاب تحفهٔ شاهنشهی درموزهٔ کابل موجود است (۲) .

در «تحفهٔ شاهنشهی» اشعاری هست از شاعری به تخلص غلام نه «غلامی» وحتی در مواردیکه وزن شعر تقاضا می کرده که «غلامی» ذکر شود باز هم شاعر به آوردن کلمهٔ «غلام» اصرار ورزیده است . (۳)

۱- مولینا محمدغلام غلامی کوهستانی .جنگنامه مطبعهٔ دولتی . میزان ۱۳۳۶.

۲- همان اثر ص۳.

۳- مثلاً دراین بیت که به جای «غلامی» «غلاما» گفته شده است .(دعای ازدیاد عمرو اقبال غلاما کن بهردم درهمه حال (ص۲۶۸ - ۲۶۹).

بنا بر آن چونکه در بیت‌ها و رباعی هاییکه در حاشیهٔ متن اصلی کتاب نوشته شده، شاعر تخلص خود را هم غلامی نوشته است (به قول کهزاد در مقدمه) بی تأمل نمی توان تخلص شاعر را غلامی پذیرفت.

در نسخهٔ بدست آمده نام اثر معلوم نبوده است وحین چاپ با توجه به متن کتاب آنرا «جنگ نامه» نامیده اند. چون در وقت چاپ به سبب خرابی نسخه، کلمه ها مصرع ها و حتی بعضی بیت ها خوانده نشده بجای آن نقطه چینی کرده اند واین وضع در پهلوی آنکه کلماتی غلط چاپ شده وکلماتی هم غلط خوانده شده بحث وقضاوت را بر کتاب غلامی بر اساس متن چاپی موجود دشوار می‌سازد به‌ویژه آنکه متن اصلی نیز در کتابخانهٔ نسخ خطی کمیتهٔ دولتی کلتور دستیاب نشد. بهرحال در بارهٔ این اثر ارزنده ومهم تاریخ ادبیات کشور ما با یك نظر تحلیلی میتوان نکته هایی را برشمرد.

باهمه پیوستگی حوادث «جنگنامه» شاعر تمایل خاصی دارد که هر حادثه را در قالب قصه یی مستقل بیان کند و باختم آن حادثه پایان قصه را اعلان نماید و باز گاهی با مقدمه و گاهی بی مقدمه حادثهٔ دیگری را شرح دهد.

نمی توان گفت که قهرمان عمدهٔ جنگنامه چه کسیست. امیر دوست محمد میر مسجدی خان، سردار محمد اکبرخان، شاه شجاع، ویا هیچکدام. البته سخن از قهرمان عمده نمیتواند درمیان باشد. بدون قهرمانان مثبت مانند اشخاصیکه ذکرشان رفت وقهرمانان منفی مانند لات (مکناتن) برنس (برنز) داکتر ژرارد وغیره در سراسر جنگنامه نقش فعالی دارند و توجه را جلب میکنند، اما بنگاهی ژرف پیدا است که شاعر در حوادث گوناگون انبوه مردم را در محل آزمایش می گذارد و کنش ها و اکنش ها یشانرا می سنجد وحالات روانی کتله ها را در اوضاع خاص نشان میدهد. در این سنجش البته تاریخ ومعیارهای آن

راهنمایی شاعر است. به‌همان اندازه که‌شاعردرشرح حوادث از تصرفهای هنری به‌نفع تاریخ پرهیزمیکند وایکاش که نمی کردوحتی‌دراما تیزم حوادث را که دردسترس اوقرار داردو مثلاً باکمی دست کاری میسرمی شود با بیان مؤرخانه نابود میکند قهرمانان جنگنامهٔ غلامی هریك با ضعف و قوت خود و خصوصیت های روحی شان تصویر شده اند و آن خصوصیت ها را ما بیشتر از واکنش هایشان در برابر رویداد ها درمی یابیم. تصاویرذهنی که از قهرمانان بدست میدهد مانندفردوسی با تشبیه آنان به‌شیر ،شیرنر، شیرژیان، پیل، پیل دمان، اژدها وغیره صورت می گیرد وفراتراز آن از قهرمانان شاهنامه چون‌رستم واسفندیاروافراسیاب‌وسهراب نیزدرتصویر قهرمانان کمك‌میجوید. لشکر ،بیشتر به کوه یادریا تشبیه می‌شود مثلاً دراین بیت‌ها:

در آن بزمگه حیدر نامدار — بهرگوشه‌رو کردچون‌اژدهار (ص۶۰)
به تنهایی آن حیدر نامور — درآن گله مانند آن شیرنر (ص ۶۰)
بغریدچون کوس برپشت پیل — بجنبید لشکر چودریای نیل (ص۵۳)

* * *

برون گشت ازلشکر شهریار — سواران جرنیلیان سی هزار
ببستند صندوق برپشت پیل — روان گشت‌وآنگه‌چودریای نیل (۸۲)
به‌سوی قعله تیزبنهادرو — بجنبید بالشکری همچو کوه (ص۶۳)

مسأله‌مهم دیگر مسألهٔ مرگ است. مرگ پایان زندگی هانیست بل که‌آغاز زندگی های شکوهمندی برای قهرمانان است. بدین معنی که فقط مرگ‌است که قهرمان را درین بست ها به یاری می رسد و آنان را دلیری خارق العاده می‌بخشد ودست بدست مرگ‌است که قهرمان تن‌به خطر های بزرگ می‌زندو

سلامت پدر می‌رود، مثلاً در جنگ امیر دوست محمد و برنز سردار محمد افضل که عرصه را تنگ می‌بیند روسوی پدر می‌کند.

به‌شه گفت افضل که ای کامران نماند کسی در جهان جاودان

ازین زندگی مرگ بر تن نکو که باشیم اینگونه بی‌آبرو... (ص۱۹۳)

شاعر چنان در بیان رویداد ها سرگرم می شود که به محیط قصه ها کمتر می‌پردازد وطبیعت که هرچند یکی دو جای به نظر میخورد تابع حادثه است وموازی با آن تأثیر حادثه را برخواننده شدت می‌بخشد: دل شب از کشتگان مستمند می‌شود. شب جامهٔ سیاه به‌تن می کندو به سوگواری می‌نشیند. شب با دل ناامید بر کشتگان می گرید وصبح ازغم گریبان می‌درد وغیره (ص۵۹) تصویر زمان با استعاره وتشبیه پیچیده تر صورت می گیرد، البته با مقایسهٔ شاهنامهٔ فردوسی، مانند افتادن آفتاب از بام فلک و برکشیدن خسرو آفتاب کلاوه زرینش را و یا این تصویر دمیدن سپیده:

چو باز سپید سحر در رسید به جنگل دل زاغ شب بردرید (ص ۲۶)

غلامی درسرودن جنگنامه سخت زیر تأثیر فردوسی قرار دارد وحتی سخن استاد طوس چون تضمین هم در اثرش راه یافته است وچون توارد هم. مثلاً در جایی می گوید:

چه خوش گفت فردوسی نامدار (*) که این نکته دارم ازاو یادگار

«پسر کو ندارد نشان پدر تو بیگانه خوانش مخوانش پسر» (ص۶۵)

ودرجایی دیگر گاهیکه برنز با سردار محمداکبر سوار بر پیل به‌در بار امیر دوست محمد می‌رسد برنز بدعای شاه لب می‌گشاید ومی گوید:

... همه ساله بخت تو فیروز باد همه وقت روز تو نو روز باد

(*) این مصرع با مصرعی از سعدی توارد دارد که: چه خوش گفت فردوسی پاکزاد...

به تو هر که کج باز داند زمان شود خوار و زار و شکسته روان (ص ۱۵)

در شاهنامهٔ فردوسی گاهیکه رستم و اسفندیار در کنار هیرمند ملاقات میکنند رستم در پایان سخن ها اسفندیار را دعا میکند :

همه ساله بخت تو پیروز باد شبان سیه بر تو نوروز باد (۱)

چون جنگ‌ها و جنگ افزار ها نو است استعاره ها و تشبیه‌های تازه در جنگنامهٔ غلامی دیده میشود که در حماسه های کهن جستجو شده نمی‌توانند و شاعر با بیان بی‌تکلف و روان چنان به سرعت رویدادها را حکایه میکند که خواننده تا پایان درعمق حوادث می‌ماند. برای مثال این گفته ها وصف یکی از صحنه های جنگ را از حماسهٔ غلامی نقل میکنیم :

... بدین گفته یکبار همه سرکشان زدند دست در مار آتش فشان
برآمد فغان از دهان تفنگ بجوشید در کام دریا نهنگ
وزان سوی هم خیل نصرانیان فگندند آتش هم اندر جهان
سراسر سیه شد جهان همچو دود برآمد فغانها به چرخ کبود
وزان پس ببارید غمبار ره غم وزو نامداران کشیدی الم
بغرید غرابه در روز کین چو سیماب لرزید روی زمین
همی خشت برخشت برج حصار بیفگند آن اژدر پر شرار
چو نزدیک دیوار نصرانیان رسیدند با لشکر بیکران
وزان سوی هم نامداران جنگ زدندی به تیر و به خشت و به سنگ
ولی کافران رو نبرتافتند که دیوار بر پنجه بشگافتند
چنان می‌زدند سرکشان ازدرون که شد خندق قلعه پرموج خون
بسی خیل نصرانیان کشته شد که این دورهٔ قلعه چون پشته شد

---

(۱) فردوسی. شاهنامه. متن انتقادی. جلد ششم، مسکو: ۱۹۶۷. ص ۲۲۶.

از آن فوج کس زنده یك تن نماند — فلك بر یلان آفرین ها بخواند
همی توپ یکدم نبودی قرار — بهاریه بر همچو ابر بهار
چو برنس مرین کار را دید سخت — بلرزید برسان برگ درخت
بگفتا که تا یاد دارم بسکین — نشوریده بسا ساکس اندر زمین
همی ریش برکند و برباد داد — یکی حیله اش آندم آمد بیاد ...
(ص۱۱٦۰)

تشبیه تفنگ به مار آتش فشان و تشبیه توپ به اژدر پرشرار و تشبیه میدان کار زار به سیماب از تازه های این اثر در زمینهٔ زبان است و مانند این تشبیهاتی دیگر نیز دارد .

غلامی در کار برد کلمات گفتاری تردیدی ندارد و هر گاه که لازم افتد بجای زهر زار و بجای شهر ، شار استعمال میکند و ناشر جنگنامه با تأسف بدون توجه به این خصوصیت سخن غلامی در جایی «زار» را «زهر» ساخته که بیت چنین شده است :

کسی کو همی میرد از دست زهر — پس از مرگش تریاك باید بکار (ص٦۱)

و «شار» در بیت های زیادی آمده است چون این بیتها از صفحه ٦۲ :

که درسید آباد دارند قرار — بدل دارند آیین یغمای شار . . .

* * *

بدان سان گذشتند ز پهلوی شار — که آگه نشد کس از آن گیر و دار . . .

* * *

کنون تا بکی داری اینجا قرار — بباید که پویان شوی سوی شار . . .

غلامی شاعر جنگ نامه بیشتر به معنای امروزی کلمه هنرمند است . بیشتر تکیه به احساس خود میکند هم در توصیف اشخاص و اشیا و هم در تصویر حوادث

و در گزینش کلمات و استعمال زبان کمتر به ارزش های ادبیات قدیم پابند است و اما در مجموع از نظر هنری در کار خود پیشرفت زیادی ندارد به توصیف های مشخص و دقیق تازه زیاد دست نمی یابد. تصویر صحنه ها اکثر با وسایل تصویر متداول یعنی استعاره و تشبیه مروج در آثار حماسی قدیم صورت می گیرد. خواننده کمتر به دنیای ذهن قهرمانان راه می یابد و شاعر پهلوهای نمایشی حوادث را فرو می گذارد و قربانی بیان تاریخ نگاری ساده می سازد.

یکسال بعد از جنگنامهٔ غلامی ملا حمیدالله حمید کشمیری پسر مولوی حمایت الله نیز حوادث نخستین پیکارهای افغان و انگلیس را به نظم کشید و با نظر داشت اهمیت سیمای سردار محمداکبر در آن حوادث کتابش را «اکبرنامه» نامید.

حمید در قرن هژدهم میلادی تولد یافته درسال ۱۲۶۴ هـ ق (۴۸-۱۸۴۷)(*) از جهان رفته است. آثار منظوم او عبارتست از اکبر نامه، شکرستان، چاینامه و بی بوجنامه و از آثار منثور حمید دستور العمل و نامه پرسان نامه را تذکره نویسان نام برده اند. (۱)

حمید چنانکه در سر آغاز اکبر نامه می نویسد تصمیم داشت که کار نامه های سردار محمد اکبر را طوری به شعر بیاورد که مردم بدانند سخنوری در زبان دری با سعدی و حافظ و فردوسی پایان نیافته و خریداری اگر سراغ شود شاعر توانا امروز هم هست و شعر خوب امروز هم سروده می شود و بنا بر آن قصه های

(*) دکتر گ. ل. تیکو در پارسی سرایان کشمیر تاریخ وفات اورا ۱۸۴۸ قید کرده است چاپ تهران. ص ۱۶۲.

۱ - سید حسام الدین راشدی. تذکرة الشعرای کشمیر - ۱۶۷۹ ص ۲۵۱.
دوکتور گ. ل. تیکو. پارسی سرایان کشمیر - ۱۳۴۲ ص ۱۶۲.

آن جنگها را از اشخاص مختلف که باشندهٔ آن نبردگاهها بوده اندشنیده و روایت‌ها را پهلوی‌هم گذاشته بر درستترین روایت‌ها و اقوال مؤکد منظومه‌اش را بنا کرده است.

... بپرسیدم از مردم هوشیار — که بودند باشندهٔ آن دیار
در اخبار بود اختلاف کلام — بهم داده تطبیق گفتم تمام
من از خود جز آرایش بزم خویش — نگفتم درین قصه یك نکته بیش (۱)
روایت چنین کرد آن راویه — که آنروز بودا ندز ان‌ها ویه

(ص ۱۶۲)

و مخصوصاً درمیان راویان حمید کسانی هم بوده اند که چشم دیدهای خودرا قصه کرده اند و این اطلاعات دقیق و مشخص سبب آن شده است که رویدادهای تاریخی واقعبینانه بیان شده وشیوهٔ بیان نیز با تشریح جزئیات وخصوصیت‌های ارزشناك صحنه‌ها واشخاص رنگ داستان پردازی واقعی رابگیرد.

از نام اثر برمی آید که سراسر منظومه ستایش نامهٔ رزم ها و دلیری‌های اکبر باشد وشاعر شاید پیش از انکه دست بکار شود چنان عزمی داشته است؛ اما اسناد دقیق وباور کردنی ودرست که توسط اشخاص آگاه وگاهی شاهد حوادث در اختیار حمید گذاشته شده است اورا بیشتر شیفتهٔ حقایق تاریخی ساخته است تا سیمای اکبر یا کس دیگر. در این منظومه شخصیت ها چنانکه از آزمایش تاریخ برآمده اند تصویر می‌شوند پایداری واستقامت شان سربازی ها یشان ودر مواردی لغزش ها وخطاها یشان همه صادقانه وصمیمانه تجسم می یابد وحمید به نفع هیچکس از اظهار حقیقت چشم نمی پوشد. اکبرنامه به قول خود حمید در سال ۱۲۶۰ تمام شده وشاعر در یك سال آنرا سروده است.

۱- حمید کشمیری، اکبرنامه. کابل ۱۳۳۰ ص ۲۳۶.

حمید کتاب خودرا بافرار شاه شجاع الملك به لودیانه ورسیدن تخت کابل به امیر دوست محمد شروع میکند .

تیمورشاه درانی درسال ۱۲۰۷ وفات یافت و ۳۷ فرزند بعد از خود گذاشت که ۲۴ آن پسر بودند، بعدازتیمورشاه، زمانشاه پادشاه شد. زمانشاه برای اتحاد ملت لازم دید که نفوذ سران قوم را ازمیان بردارد و به تحریك یکتن از متنفذان رؤسای قبیله های مختلف، برادرزمانشاه، شهزاده شجاع را علیه او تقویه کردند.

زمانشاه فرمان اعدام تمام رؤسای قبایل راصادر کرد . فتح خان پسر پاینده خان از حصار قندهار فرار کرد ودر گرشك با دیگر برادران خود پیوست ومحمودرا که در آنوقت درایران بسر میبرد برضدزمانشاه سلاح انتقام ساخت ومحمود به سر لشکری فتح خان کابل را فتح کرد. زمانشاه به جلال آباد گریخت و به قلعهٔ عاشق شنواری پناهنده شد که درهمانجا به امرمحمود کورش کردند . شهزاده شجاع در پشاور از کورشدن برادر تنی خویش خبرشده به سوی کابل لشکر کشید. بر کابل دست یافت و محمود را زندانی کردو برخودشاه شجاع الملك لقب گذاشت . محمودازز ندان رهایی یافت و به یاری فتح خان عرصه را بر شاه شجاع الملك تنگ ساخت تا آنکه به کوهستان ختك متواری شد وشاه محمود بار دیگر بر تخت کابل دست یافت . بعدازشماری رویدادها مانند کور شدن فتح خان در هرات و کشته شدن او به دست محمود وجلوس دوست محمد بر تخت سلطنت کابل انگلیس ها شاه شجاع الملك را که دربند بسر می برد به تسخیر سلطنت کابل تشجیع کردند ودرسال ۱۸۳۹ قوای انگلیسی با هجوم وحشتناکی برخاك افغانستان شاه شجاع را به بالاحصار کابل آوردند . نخستین جنگ های افغانان و انگلیس ها از همان تاریخ آغاز می یابد .

چنانکه پیشتر اشاره کردیم دراکبر نامهٔ حمید کشمیری تاریخ بر منطق راستین خوداستواراست یعنی گردانندهٔ چرخ رویدادهای تاریخی کتله های

مردم اند نه ،فلان شاه و شاهزاده. حمید کشمیری با نبوغ هنری به این کشف ارزنده راه برده است ودراکبرنامه شخصیت ها هرکدام جای خود را دارند و به اندازهٔ نقش تاریخی شان بهاگذاری می‌شوند ..

قهرمان همیش پیروز نیست ،همیش دستش بالا نیست وهمیش تیرش به‌هدف نمی‌خورد. تزلزل وشکست واشتباه وضعف هم دارد رویین تنی دراکبرنامه دیده نمیشود. شکست باهمه دلایلش وپیروزی باهمه‌دلایلش استادانه تصویر می‌شود .

زمانیکه امیر دوست محمد از زندان نصرالله‌خان امیر بخارا فرار کرد و تا کوهستان افغانستان خود را رساند وبعد ازنبردناکامی که به‌کمک‌مردم خلم باانگلیس ها انجام داد با نومیدی افراد باقیماندهٔ‌سپاه را مرخص کرد. در سیغان سران کوهستان نزدش آمدند وازبیداد انگلیس‌ها شکایت کردند واز دوست محمد خواستند که به جهاد کمر ببندد. گفتند که نیروی مصمم و یکپارچهٔ مردم که دیگر از آزار فرنگی به‌ستوه آمده اند پیروزی راضمانت خواهد کرد.

امیردوست محمدراسران مردم قوت قلب بخشیدندو در صف نخستین نبرد قرار دادند . تصویریکه حمید از دوست‌محمد خان و سران مردم کوهستان می‌نگارد درخور توجه است :

... چو بنمود چندی به‌سیغان مقر — کهستانیان را رسید این خبر
همه سروران حد کوهسار — چه ازبوم نجرو چه از چاریکار
برفتند ورفتند چون دادخواه — شکایت ز جور فرنگی و شاه :
دبگفتند ش ای میر کشورکشای — بنامت سزدوصف ظل خدای
جهان آفرین تادم نفخ‌صور — نسازد زماهرگز این سایه دور
چه گویم برما فرنگی چه کرد — شجاع دوروی ازدورنگی‌چه کرد

ز حد جور و بیداد را داد داد — همه خاک این شهر بر باد داد
بدیدیم از حد ستمگاری بی — خدارا بما باز کن یاری یی »
بگفت: «ای بزرگان روشن قیاس — نبرد آزمایان دشمن شناس
چه خیزد ز دستم که یاری کنم — بدست تهی مایه داری کنم
من از بیم دشمن به کهسارها — چو شیران بجویم بن غارها
کجا زور سرپنجه‌ام تارها — کنم دیگری از دم اژدها
همه کابل و هند و سند و فرنگ — بکین خواهی من کمر بسته تنگ
کجا طاقتم تا به تنهاتنی — ببندم کمر بر سر دشمنی
از آنها نترسم چنان وقت کار — که از مردم کابل و قندهار
اگر شیر نر گرگ را خون کند — ولیکن به همجنس خود چون کند»
بگفتندش: ای سرور نامدار — از این غم دل خویش درهم مدار
که افغان ز ما بیش دل خسته‌اند — به جنگ فرنگی کمر بسته‌اند
از اینجا ز دست تو خنبک زدن — وزانها پی رزم طنبک زدن
مخالف بما بس نخواهد شدن — مددگار او کس نخواهد شدن
که هر کس ز زور خورد دست نیش — رسیدست هر یک به پاداش خویش
هراسی ز جنگ فرنگی مدار — که زن نیست شایستهٔ کارزار
برو به فنی شیر گیری کنند — چه امکان که با ما دلیری کنند
تو بر جنگ کن اسپ را تنگ تنگ — دگر ما و میدان و فوج فرنگ
کمر کرده وادر تماشا نشین — ببرد هز بران و ببران ببین
چو تازیم یکبارگی بارگی — بسازیم زانگونه خوارگی
که دشمن همه جامه در خون زند — چو خر چنگ در قعر دریا خزند...

وزمانیکه به‌سرکردگی محمدزمان‌خان بارکزایی عده‌یی از آزادیخواهان برتر را کشتند و هنوز می‌اندیشیدند که چگونه به‌غله‌خانهٔ سرکاری دست یابند تا غازیان

نیرو گیرند و سپاه دشمن در گرسنگی بیچاره شود که خبر قتل برنز در شهر شهره شد و مردم با انبان و جوال به سوی غله خانه یورش بردند. هرچند پیروزی دست نداد؛ اما برای سران قشون ملی آزمایش پر ثمری بود که از آن استفاده عظیم کردند، دانستند که غله خانه با قوای مجهزی پاسبانی می‌شود و یگانه راه دست یافتن به آن منفجر کردن یکی از دروازه‌هاست با نقب. و همان بود که از علی نقاب کمك خواستند و او هم این کار را با کامیابی انجام داد.

حمید می‌نویسد:

شنیدم که گردان کابل زمین — چو کشتند برنس به شمشیر کین
بسر ستند از دشمن بد گهر — بیفتاد در دست شان سیم و زر
ز کم یابی غله و قحط نان — همه کس نظر داشت بر غله‌دان
بزرگان دین پرورو نامور — در اندیشه بودند با همدگر
که بر غله دان حمله یی آوریم — به نیروی مردی به یغما بریم
که تاغازیان را درین ترکتاز — مهیا بود توشه و برگ و ساز
اگر قحط افتد به فوج فرنگ — بیابند از روزی تنگ تنگ
هنوز آن بزرگان به تدبیر کار — که این ماجرا شهره شد در دیار
به یکبار رشد از دحام عوام — بجوش آمده برزن و کوی و بام
چپ و راست نادیده رفتند پیش — نه آگه که هست اندرین نوش نیش
بخود هریکی داشت خیك و جوال — با میدیغمای مال و منال
چو نزدیك رفتند از غله‌دان — ز دار دوربند وق و شاهین فغان
که‌ای شوخ چشمان بمانید پس — که هست اندرین خانه هم نیز کس
خبردار شد لات مغرور و مست — که بر غله دان دشمن آورد دست
ز ترکی سپاهان جنگی سوار — فرستاد شمشیر زن یك هزار

همه غرق آهن زپا تا به سر | سامشور و پرزور چون شیر نر
چو سیلاب جوشان، خروشان چو ابر | چو تند رغریوان، شتابان چو ببر
سوی اهل کابل نهادند روی | بگردون شد از مردوزن های وهوی...

(ص ۱۵۰)

جنگ ها ییکه در تاریخ به نام نخستین جنگ افغان و انگلیس یاد می شود در واقع به همت و سربازی مردم شهر وده که گاهی رهبری منظمی داشته اند و گاهی نه، به پیروزی انجامیده است وهمین جمعیت های پراگنده ضربه های اصلی واساسی را بر پیکر دشمن وارد کرده اند. یکی از صحنه های جالب وگرم در کتاب حمید جنگ زنان و مردان واهل بازار شهر کابل است با قشون دوازده هزار نفری انگلیس که به امر ملك شریف از بالاحصار به شهر سرازیر شده بودند. حمید آن نبردجانسوز را که به پیروزی وسرافرازی شهریان کابل انجامیده است چنین تصویر میکند:

...چو لشکر به بازار کابل تمام | درآمد برآمد خروش عوام
زن ومرد پیروجوان سوبه سوی | ستادند بر برزن و بام وکوی
هزبران کابل پس وپیش راه | گرفتند بر لشکر کینه خواه
نمودند در کوچهٔ تنگ بند | زبام ودر غرفه های بلند
بهر کس فتاد آنچه دردم بدست | بفرق سرخصم سرکش شکست
نهانی غزالان نخچیر گیر | که گاهی شکاری زدندی به تیر
در آن جنگ آشفته چون ماده شیر | زبالا ندیدند بالا وزیر
زهر روزن و برزن وپیش طاق | برآمد صدای قراقاق
یکی را به سر کاسه یی ازهوا | بیفتاد وشد کاسهٔ سرجدا
یکی خمرهٔ گاو دوشه به دست | برآورد وبر فرق دشمن شکست
دگر را شکستند بر سر سبو | که شدحلقه اش راست اندر گلو

تو گفتی که در گردن آن عنود شد از آسمان طوق لعنت فرود
یکی را بیفتاد طشتی زبام فتادش به سر طشت و طشتش زبام
یکی را بسر آب جوشان فتاد دگر گشت از نارسوزان به باد
چو سودا پیان اهل بازار ها به جنگ وجدل با خریدار ها
زسودا که دربار خود داشتند کسی بی دم نقد نگذاشتند
دکاندار گردی زکین بر فراشت نمك سنگ و سنگی که در پیش داشت
چو سنگ فلاخن به میزان نهاد بیفگند بر دشمن بدنهاد
ببین بازی گردش روزگار که چون سنگ شد رایج آن دیار
عجب هرج و مرجی که از مرد و زن نمی گفت کسی جز بگیر و بزن
چنان رونقی یافته کار مرگ که بازار گردید بازار مرگ
دلیران کابل چو شیران مست بغل بر کشوده بر آورده دست
به بندوق و شاهین و تیغ و تبر جهانرا نمودند زیروز بر
تفنگ آنچنان زد بلا را صلا که کابل شده وادی کربلا
به مردم چنان تیغ شد جان گسل که از رحم شد گوله را نرم دل
تفنگ آمد از خشم زانسان بجوش که نارش برون آمد از راه گوش
چنان شعله زد شوره در سرکشی که شد کرهٔ خاك هم آتشی
هوا گیر شد دود همچون سحاب که شد اندران ناپدید آفتاب
ازان ابر بارید باران مرگ حبابش سرو نیم سرها و ترك
سپاه فرنگ اندران جای تنگ چو صیدی گرفتار در پا لهنگ
زجان دست شسته به جنگ و نبرد به مقدور خود هیچکس کم نکرد
ولیکن چو بود آسمان وز میر بر آنها کمر بستهٔ خشم و کین
بدیدند کوتاه دست ستیز نهادند ناچار رو در گریز .

(ص ۱۴۷ تا ۱۴۹)

گردنکشان اکبرنامه که صحنه های باشکوهی از نبرد تن به تن شانرا حمیدهنرمند انه تصویر کرده است عبارت اند از سردار غلام حیدر ، سردار محمد افضل عبدالله خان چکزایی ، شمس الدین خان پسر سردار دردمحمد خان برادر امیردوست محمد، تاج محمدخان ، عارف کشمیری و امیردوست محمد و خود محمداکبر خان .

محمداکبرخان درنبرد با هر پسنگ که ناشناخته او را می کشد و در جنگ تن به تن باتن میجر پامکناتن که او را هم به قتل می رساند چون پهلوان حماسه ها تصویر می شود؛ امادر این حماسه اکبرورز مهایش هرگز به شکوهمندی و درخشانی سیمای غلام حیدر خان در جنگ غزنی نیست . عارف کشمیری پرخاشگر پرهنر در جنگ با سپاه پانزده هزار نفری لات و با سردار محمدافضل خان که حمید سردار پلانش می نامد در جنگ با کانلی در کوهستان برابری کرده نمی تواند. در جنگ هر پسنگ که افضل خان دادمردانگی میداد، جهانگل خان ناصری درین جنگ با اکبرخان خیلی یاری کرد. حمید موضوع راچنین حکایت میکند :

وزان سوی اکبر دران رستخیز — دو دل بود در فکر جنگ وگریز
یکی را سر از تن جدا ساختی — بدیگر کسی از پا در انداختی
یکی را تپانچه چنان زد بجوش — که مغزش برون آمد از راه گوش
هزبر افگنی جانگل نام او — بدو گفت : وای سرور نا جو !
درنگ آر مگریز نا کرده جنگ — مزن سنگ بر شیشهٔ نام وننگ
ره سخت پیش است و دشمن ز پس — نماند زما درجهان زنده کس
بفرض محال ار بروز حیات — ازین ورطه باشد مقدر نجات
ولی پیش مردان به وقت عتاب — چگویم از شرمساری جواب
نکو گفت رستم که مردن به جنگ — بسی بهتر از زندگانی به ننگ

چو پرسد چگویی جواب پدر — نظر دور تر کن زسستی گذر
به این سردی و گردی و جست و خیز — تو شیری، نزیبد زشیران گریز
بکن گرم جولان چو مردان مرد — تگ آور مخالف بر آور بگرد
از ین گفتن آن پشت بر کرده شیر — شد ایستاده با سی سوار دلیر
بیکبارگی بارگی تیز کرد — بجولانگری گرم مهمیز کرد...

(ص ۴۵ و ۴۶)

گفتیم که داشتن آگاهی دقیق از جریان حوادث حمید را کمك کرده است تا نقش مردم را در تعیین فرجام رویدادها دریابد و شخصیت ها را درست و دقیق بها گذاری کند و صداقت هنریش در سراسر این حماسهٔ ملی بی خدشه بماند. در پهلوی آن این آشنایی نزدیك با موضوع در شیوهٔ داستان سرایی حمید، در شرح حوادث و تصویر نگاری صحنه ها و اشخاص نیز تأثیر کرده و بیشتر او را براه داستان پردازان واقعگرای برده است و چه زیبا بود که این شیوه توجه دیگران را نیز جلب می کرد و در ادبیات ما راهی برای خودش می کشود. مثلاً در توصیف جنگ تن به تن دوست محمد با داکتری (از اردوی کانلی) این بیت ها را در اکبرنامه می خوانیم:

... به تندی چو برق و به تیزی چو تیر — بیاورد حمله بسوی امیر
زبس خشم دندان بهم بر زنان — به خاك از دم آتشین در زنان
بروتش زگوش از سر کین شده — جبینش چو کیمخت پر چین شده
امیر دلاور تگاور جهاند — چو آب روان سوی آتش براند
سرویش در زیر دندان گرفت — بکف تیغ چون برق رخشان گرفت
به سبلت چو شیر ژیان تاب داد — زخون عدو تیغ را آب داد...

(ص ۱۲۲)

حمید کشمیری تمام جزئیات صحنه را توصیف نمی کند؛ بل که به روش بعضی داستان پردازان واقعگرای به یکی دو خصوصیت صحنه یا حالت یا شخص اشاره میکند. یکی دو خصوصیت مهم که خواننده را کمك میکند تا تمام صحنه، حالت یا شخصی را به اتکای تجارب شخص تصور کند، مانند بهم خوردن دندانها، چین جبین و بروتهای داکتر که از گوش‌هایش نیز فراتر سرکشیده و حرکت امیرگاه حمله یعنی زیر دندان گرفتن ریش که برای مرد شرقی باریش دراز هنگام غضب یا آغاز کار مهمی حرکتی نمونه وارو اصطلاح تیپیک است وتاب دادن بروت نیز مانند آن درتخیل کردن صورت ظاهری وحتی حالت درونی قهرمان خواننده را یاری میکند. ونیز در جای دیگر مثلاً لشکر شهزاده شاهپور برادر فتح جنگ و محمد زمانخان بارکزایی را که در دشت مرنجان رو بروی هم صف کشیده‌اند، در سه بیت چنین توصیف میکند:

سپاه محمد زمان شش هزار — سه چندان زشهزادهٔ نامدار
مقابل ستادند باهم به جنگ — هوارا گذرگاه کردند تنگ
سرریش برناف واطراف دوش — ده انگشت سبلت برون تر زگوش

(ص ۲۱٤)

که این چند خصوصیت یك‌چند وسه‌چند بودن تعداد سپاهیان، فشردگی صفوف وریش های انبوه درازشان باسبیل هاییکه ازگوش ده انگشت بیرون‌زده است اگر باجنگ افزارها وجامه های جنگ که باربار ذکر شان در گذشته رفته است و خواننده در خاطر دارد بکار تجسم صحنه گرفته شود تصویر روشن ومشخصی به‌خواننده میدهد تصویر یکه کمك میکند تاخواننده تمام جنب و جوش حوادث‌را تصور کند وحتی‌سمت انکشاف حوادث‌را نیزحدس بزند.

«لات» برنز و دیگر فرماندهان اردوی انگلیس ،شجاع ، محمود ، جوانشیرو ملك ، سیماهای منفی اکبر نامه اند . تاریخ تعیین کننده است که نقش چه کسی مثبت و نقش چه کسی منفی بوده است . اشخاص به معیار نفع کشور ومردم سنجیده می شوند.

محمودخان از قوم جوانشیر به تحرك و تطمیع شاه شجاع حاضر شد که در وازهٔ حصار غزنی منفجر سازد وملك نیز با وی متحد شد. گاهیکه غلام حیدر خان از نبرد گاه جهت دم راستی به حصار برگشت یکی ازدروازه ها منفجر شدودشمن در داخل حصار هجوم آورد. غلام حیدرخان تن تنها باهزاران نفر داخل پیکار شد تا آنکه به امر شاه شجاع با کمند ها اورا گرفتند وکشان کشان نزد شجاع بردند . قضاوت حمید در بارهٔ محمودخان چنین است:

دومحمود بین کز یکی غزنو اند چسان خواند هریك به وضعی شوند
یکی رازروی وفا بر عوام بر حمت همه خلق گیرند نام
دگر شد به مولای خود بیوفا بود تا ابد لعنتش در قفا . . .
(ص ۹۳ و ۹٤)

توصیف کرکترها بیشتر به سخن خود شاعر وتوسط کنش وواکنش خود کرکترها در حالات وروید ادهای مختلف صورت می گیرد وگاهی از زبان یك کرکتروبا قضاوت اوتصویر کرکتری دیگر کشیده می شود، مثل اینکه دوست محمدخان درپیامی که به اکبرمی فرستد می گوید :

که غزنین شجاع ستمگر گرفت به تلبیس محمود حیدر گرفت
زآتش بسی خانه برباد کرد کنون روسوی سید آباد کرد . . . (ص ۹٤)

کرکتر شجاع درجا های مختلف با زبان دیگر قهرمانان توصیف شده است ومفصلترین آن حرفهای شجاع الدوله پسر محمدزمانخان بارکزاییست. شبانگاه که شاه شجاع الملك پنهانی با پالکی به بالاحصار برمی گشت،

شجاع‌الدوله سر راهش را گرفت و به پاسخ تحقیر یکه از شجاع شنیده بود با کنایه های تلخ فهماند. که قصد خونینی دارد. پاسبانان شجاع را کمک کردند که فرار نماید؛ اما از تیغ دستهٔ شجاع‌الدوله جان به‌سلامت نبردند. شجاع الدوله شاه شجاع را که از پالکی بیرون جهیده بود، درمیان جوی آب یافت، در حالیکه برق تیغ بالای سرشاه شجاع قرار دارد چنین صحبت پراحساس ودردناك وتلخی میان دوحریف می‌رود:

بگفتش که ای شیرشوریده سر — چه کردم که بستی بخونم کمر
چه صحبت بیاری دران گیرودار — که پرسد زخون منت کردگار
که کشتم ترا تا بخون ریزیم — زخونش بدامن در آویزیم
چوخودگرزنی برسرماه تیغ — نشاید زدن برسر شاه تیغ
خدا یاد کن بگذر از کین من — فرامش مکن حق دیرین من
شجاعش بگفت ای ستمکاره کیش — توکی شاه بودی که خوانی به‌خویش
تو بومی که بودت زشاهی خطاب — شد این بوم از ظل شومت خراب
سیه مست چون فیل جنگی شدی — مددگار فوج فرنگی شدی
خرابی به‌غزنین و کابل رسید — بهرخانه دست تطاول رسید . . .
چواین گفت تیغش چنان زد به‌فرق — که درخون خودشد دران جوی غرق

(ص ۲۰۶)

درمیان تصاویر قهرمانان اکبرنامه مخصوصاً قهرمانان منفی اثر، بعضی تصویر های خنده آورو جود دارد که برجسته ترین آنها این‌دو تصویراز دو سپاهی فرنگیست در نبردیکه دوست محمد خان باداکتر کرده است:

بیامد دگرتندرو بی چو یار — بقامت چومارو به‌حمرت چونار
چنان بینیش بود در چشم شور — که تابوت اندر میان دو گور

دهانش چو گور پر از ترس و بیم ز دندان پر از استخوان رمیم
تنش کوه الوند گردن چو میل غلام بنا گوش او گوش پیل
لبانش لب چه دهن چون مغاك چو آواز خر نعره اش هولناك . . .
(ص ۱۲۳)

وتصویر دیگر چنین است :

رسید از پسش زشت رویی دگر بجای کله داده طشتی بسر
سراسر برش از برص داغ داغ دریده دهن تا گلویش چو زاغ
وجودش چو بوزینگان پر ز موی ز زنگار چشمش ز شنجرف روی
دو سوراخ بینیش چاه سیاه که از اندرون رسته دارد گیاه
امیر از غضب نعره چون شیر زد روان بر سرش رفته شمشیر زد
فرنگی بیاورد بر سر سپر به عیاری از پس بلزد یك سر . . .
(۱۲٤)

این تصاویر در واقع هجو نامه‌هایست از قهرمانان منفی. در پهلوی آن شکل دیگر تصاویر طنز آمیز در اکبر نامه کار تونهای ساده ییست باچند خط که یك قهرمان از دیگری می کشد. نمونه های آنرا در نامهٔ هر یسنگ به امیر دوست محمد وجواب دوست محمد به هر یسنگ می یابیم ومانند آنها را در شاهنامهٔ فردوسی در نبرد رستم واسفندیار نیز می توان یافت. این کار تونها نیشخند ها ییست که در پهلوی حرف‌های نرم ومسالمت آمیز قهرمانان فروتن خشم وتهدید وتوصیف‌های داغ از نبردهای خونین حماسه را از نگاه احساس ولحن غنی می سازد وچون نسیم گوارایی در فضای گرم وشکوهمند جنگ‌ها میسوزد. در دل پذیر ساختن فضای حوادث اکبر نامه تأثیر چنین کار تونها که شمارشان اندك است باخوانش دقیق محسوس می‌شود. مثلاً زمانیکه مردم کابل

بعداز کشتن بر تر به‌خزانه حمله کردندو با افروختن تودهٔ کاه آنرا آتش زدند حمیددودوآتش‌سوزی‌را تصویرمیکندو با یك خط تصویر خنده‌آوری ازشاه نیزمی کشد که‌ازنظرموقف شاه‌درآن حالت برعلاوهٔ تنوع بخشیدن به فضای قصه‌اهمیت دارد:

چنان گشت زان کاه آتش بلند — که‌دودش به کیوان رساند کمند
چنان دود شد منتشرهر کنار — که‌شه عطسه‌می‌زدز بالاحصار...

(ص۱٤٦)

حمید در پایان هرحکایت به شیوهٔ اکثر داستان پردازان ادب کهن‌دری به ساقی خطاب می کند واما به جای شراب، چای میخواهد. این «چاینامه» های‌حمید، اگر بتوان چنان تعبیری را بکار برد، برای یك مجلس قصه‌خوانی شرقی‌مناسب‌تراست تاساقینامه‌های‌قدیم واین نکته‌هم ازنوآوری های‌پسندیده وارزشمنداست. در اینجاچند بیت از«چاینامه» ها را از نظر می گذرانیم:

بیاساقی از چای جامی بیار — مراده به شکرانهٔ اختصار
که صدداستان‌در یکی داستان — بیان کردم از گفتهٔ راستان
گرت نیست دل‌خوش زاجمال‌من — بیا تا به‌تفصیل گویم سخن
که تا میشود بر بزرگان پدید — که‌درهرفن دست داردحمید(ص۲۹)

* * *

بیاساقیا آب نوش توکو — بجوشم زغم چا یجوش تو کو
زشیرین‌و تلخ آنچه داری بیار — بمحتاج با تلخ‌وشیرین‌چه کار(ص۱۳۰)

* * *

بده ساقیا چای یاقوت رنگ — به شکرانهٔ دفع اهل فرنگ
که تا فرخی آیدم درضمیر — روم‌تا به کابل‌رسانم امیر(ص۲۳۰)

بیا ساقی ازچای شیری ایاغ　　لبا لب بده تا شوم تر دماغ
در نگی مکن چای تأخیر نیست　　بده تلخ گر مسکه وشیر نیست (ص۱۵۳)

*　*　*

بده ساقیا جامی از چای نغز　　که نیروی تن باشدو قوت مغز (ص۱۵۹)

در افغانستان تا همین چند سال اخیر هم نقال ها در بازار ها با بیان داستان های حماسی مردم را سر گرم می ساختندو همیشه هنگام قصه گویی پیاله چایی دردست میداشتند و در میانهٔ قصه حلق شانرا تر می کردند که شاید حمید آرزو داشته است تا روزی بجای قصه های امیر حمزه اکبر نامهٔ اورا برسر بازارها بیان کنندو در پایان هر حکایت چای بخواهندو گلو تر کنندو شاید انگیزهٔ دیگر، پابندی حمید به ارزش های دینی است که بجای ساقی نامه چاینامه سروده است.

حمید کشمیری شاعریست درفن شاعری استاد و پابند سنن شعر کلاسیك. صناعات ادبی را بامهارت خاصی در شعر بکار می برد که واقعاً سخنش را می آراید، مثلا:

خدایا جهاندا راکبر تویی　　کرم گستر و بنده پرور تویی (ص ۱)

اکبر در بیت بالا هم صفت خداوند است وهم اشاره به سردار محمداکبر خان یکی از قهرمانان اصلی اکبر نامه و صنعت براعت الاستهلال را حمید خوش دارد وزیاد از آن کار می گیرد. در آغاز «داستان مصاف شجاع الملك با مردم قندها روگریختن کهندل ومهردل بایران» می نویسد:

دگر روز چون صبح صادق دمید　　شجاع خور از کوه سر بر کشید
فگنده سپر مهردل خان ماه　　دژ مغربی کرد جای پناه
سیه اندرون حاجی شب گریخت　　سپاه ستاره به قایم بریخت ...

(ص۷۸)

که علاوه بروصف دمیدن صبح دراین بیت‌ها اشاره‌هایی به‌جریان حوادثیکه بعداً اتفاق می‌افتدواشخاص دخیل‌وجوددارد. شجاع همان‌شاه‌شجاع است ومهردل‌خان پسر سردارپاینده خان ومراداز حاجی همانا حاجی ولی‌خان مصاحب ووزیر امیر دوست‌محمد خان است.

صنعت تجنیس باهنرمندی کم نظیری‌در اشعار حمیدآمده‌است که‌شعرش را آب ورنگ میدهد، مثلاً دراین بیت‌ها:

پس‌آنگه که بنشینم ازدور دست　　به‌آتش کنم گـرم‌ازدورزدست (۱۳۶)

* * *

نشیمن بـه شهباز زیبد بدست　　ورش درقفس می‌نشانی بدست(۱۳۶)

* * *

به لشکر خبرشد که درشه شهید　　شدامشب زتیغ اجل‌شه شهید(ص۲۰۶)

* * *

ازین هم مرنج و مرنجان بیا　　بلشکر بدشت مـرنجان بیا(۳۱۲)

* * *

ببین همت عـالی شـاه بـاز　　که ناخوانده آمد برشاه باز (۱۷۷)

* * *

چومن ساختی روح پاینده شاد　　خدا از توپاینده خوشنودباد(۲۲۷)

جهت تصویر بهتر وپر احساس ترصحنه‌های رزم بیشتر به حوادث‌شاهنامهٔ فردوسی اشاره می‌شود واین تلمیح‌ها البته برای خواننده ییکه از شاهنامه‌با خبرباشد بیشتر معنی داراست درغیرآن در افزایش تأثیر عاطفی صحنه ها هیچ کمکی نمی نماید:

مانند این بیت‌ها :

بیفگند خیلی زنام آوران　　چو رستم بمیدان هاماوران (ص۹۰)

*　*　*

بدانسان بیفگند از شست صاف　　خدنگ زمین دوز سندان شکاف

که رستم بزد برسرا شکبوس　　ویا برزر یوند قنطال روش (۲۴و۲۳

*　*　*

دلیرانه تنها شد اکبر روان　　چو رستم برشاه مازندران (۱۷۷)

*　*　*

چنان رزم کردند با همه گر　　بشمشیر و تیر و سنان و سپر

که دیوسپید و تهمتن به جنگ　　نمودند باهم دران غار تنگ (ص۱۲۴)

در بعضی موارد به حوادث شاهنامه مانند غرق شدن فرعون در رود نیل نیزاشاره شده که اندك است.

آخرین نکتهٔ قابل یادآوری در بارهٔ اکبرنامهٔ حمید کشمیری فزونی و فراوانی نامهای پوشاك وافزار جنگ است که فراخنای باخبری حمید رادراین زمینه نشان میدهد واگر فراهم شود فرهنگ مفیدی ازآن نامها ساخته می‌شودو دراینجا درپایان سخن تعدادی ازآنها را بدانصورت که دراکبرنامه آمده است، مثال گونه ذکرمیکنیم: کوس، شاهین، توپ، تفنگ، طبل، کرنا، شیپور، خرمهره، نای ترکی، روینه طاس، شترناله، رهکله، شوره، غضبان، غنپاره، منجنیق، غربین، کمان، کمند، عمود، تیغ، تبرزین شش پر، گاودم، طمانچه یا طماچه، جزایر، بلاغون، خمپاره، بندوق (تفنگ) و چارآینه.

بخش دوم

روشنگری و ادبیات معاصر دری

الف نظر کوتاهی برزمینه های رویش ادبیات نو

از نخستین تجاوز مسلحانهٔ انگلیس‌ها به افغانستان (۳۹-۱۸۳۸ میلادی) طرد استعمار و حصول آزادی میهن نیازمند آن بود که شعر به کار نبرد رهایی بخش گرفته شود و بنا بر آن جریان معین شعر حماسی و رزمی در کنار ادبیات هر باری به وجود آمده، آثاری به نام جنگنامه سرایش و نگارش یافت. بررسی و تحلیل جنگ نامه‌های نامداران آن دوره نشان میدهد که ظهور شخصیت های تاریخی در قبای قهرمانان داستانهای حماسی و حکایه پردازی از رویداد های تاریخی شاعر و شعر را به واقعیت های عینی نزدیکتر کرد وجاذبهٔ واقعیت شاعر رسالتمند آن روز را به‌سنن ادبی کلاسیک و به‌سنت پرستی بی اعتناو بی علاقه ساخت. این گفته چنان تفسیر نخواهد داشت که‌شعر اهمهٔ ارزش نماهای ادبی کهن را از مرز ایجادگری برون ریختند؛ بلکه مراد اشاره به تأثیر هدف ادابیات بر ماهیت آنست، یعنی مخصوصاً زبان اشعار به خاطر صف فراخ پذیرندهٔ آن به سادگی

گرایید و افزار تصویر یعنی استعاره ، تشبیه و صحنه‌سازیها بیشتر مشخص گردید.
در کنار این دیگرگونی چشمگیر و پراهمیت در قلمرو ادبیات سیمای زندگی
نیز با تطور درگیر بود ، بدین تفسیر که پدیدهای فروریزندهٔ نظام مسلط ملاکی
درعمق جامعه جوانه میزد ، تجارت خارجی افغانستان از آغاز سدهٔ نزدهم ؛ چنانکه
سید جمال الدین افغانی مشخص کرده بود ، با بخارا ، ایران و هند جاری
بود (۱) پس از نیمهٔ آن سده رشد بیشتر یافت و فراخ تر گردید .

موهنلال مینویسد: امیر دوست محمد درزمینهٔ بازرگانی طرح های تازه ریخت
وبدین صورت داد وستد را بارور تر ساخت (۲) . امیر شیرعلی زیر تأثیر
مشوره های سیدجمال الدین افغان دردورهٔ دوم امارت (۱۲۸۵ --۱۲۹۶هق)
مطابق (۱۸۶۸-۱۸۷۹ میلادی) به اصلاحاتی دست زد ، بدین تفصیل :

۱- در بخش بازرگانی : به گواهی پژوهشگران زمانش چون فیشر (۳)
وسیدافغانی ، امیرشیرعلی بسوی سازماندهی امور تجارت گامهای استوارتر و
فراختر نهاد . باوصف آنکه درزمان فرمانروایی او بدانگونه که سیدجمال الدین
افغانی یاد آور می شود همواره قافله هارا صدای تیر گردنه گیران بیمناك
میداشت وراههای تجارتی نا ایمن بود .

۲-تنظیم قوهٔ اجرائیه : امیر دوست محمد کمتر مایل بود تادرامور ادارهٔ
کشور به کسی صلاحیت داده شود در زمان او به کسی لقب وزیر داده نشده
است . با وصف آن در دورهٔ اول امارت او میرزا عبدالسمیع ودردورهٔ دوم

۱- سیدجمال الدین افغانی ، تتمته البیان فی تاریخ الافغان: ۱۹۰۱م (عربی) ص ۱۸۴ .

۲- موهنلال حیات امیر دوست محمد . لندن ۱۸۴۶ میلادی جلد اول ص ص ۲۳۴-۲۳۵ (انگلیسی)

۳- فیشر ازمعاصران امیرشیرعلی است که کتابش در سال ۱۸۷۸ م به نام :
Afghanistan and central Asian Question.
درلندن به چاپ رسیده است .

عبدالرزاق وزیر اوشناخته می‌شدند . سپه سالاری هم به عهدهٔ امیر بود و در غیاب او پسرانش صلاحیت سالاری سپاه را داشتند . در دورهٔ اول پادشاهی امیردوست محمد میرزا سیدحسین مستوفی ورئیس دیوان امیرشناخته می‌شد . در دورهٔ دوم امارت که میرزا عبدالرزاق مستوفی الممالك شناخته‌شد. کار دیوان استیفا به میرزا محمدحسین پسر میرزا عبدالسمیع گذاشته شده بود ودیگر مامورین عالی رتبه در دورهٔ دوم پادشاهی او اینها اند :

میرزا محمدمحسن دبیر که‌شخص شاعر وفاضل بود دفتر پادشاهی را اداره میکرد، . شاغاسی شیردل بارکزایی کارهای داخلی در بار وامور داخله را به کف داشت، غلام محمد مختار پوپلزایی در امورعسکری وغیره بحیث مشاورشاه شناخته‌می‌شد، قاضی عبدالرحمن خانعلوم بارکزایی قاضی القضات بود وادارهٔ امورعدلیه را در کف داشت .

میرحاجی بن میرواعظ مرحوم نیز قدرت کافی راما لك بود؛ اما امیر به‌او اعتماد نداشت، وسید جمال الدین افغانی که مربی شهزاده محمداعظم ودر دربارمنسلك ودر سفر هرات همراه امیر بود. فرامرز جرنیل سر لشکر عنوان داشت . (۱۸) امیرشیرعلی با پایه گذاری هیأت وزرا به اسلوب عصری قوهٔ اجرائیهٔ دولت خود را استواری بخشید . بدین تفصیل که مطابق روایت «شمس النهار» روز دوشنبه ۲۵ رمضان ۱۲۹۰ شش تن را به کاروزارت گماشت، چنانکه درشمس النهار می‌خوانیم: «سیادت پناه سیدنورمحمدشاه صاحب که از عرصهٔ درازسر گرم خدمات شایستهٔ دولتی بوده درانجام امور ماموره خودحتی الوسع دریغ نفرموده و نیز شخص نجیب الطرفین ازاعاظم سادات پیشین

۱ـ سیدقاسم رشتیا . افغانستان در قرن ۱۹ ، مطبعهٔ عمومی کابل : ۱۳۲۹ شمسی ، ص ص ۱۵۱-۱۵۲ .

متعلقهٔ قندهار وملازم قدیم این سلطنت ودر دیانت ولیاقت ممتاز بود به عهدهٔ رفیعهٔ جلیلهٔ (صدراعظم) و «مختار الملك» دولت افغانستان مقرر نموده، به خلعت فاخر سرافراز نمودند، که ترجمهٔ القاب او شان در زبان صلابت بنیان افغانی (لوی تول مختار) است، شمس النهار به دوام آن میـنویسد: میرزا حبیب الله وردك بـه سمت مستوفی الممالك گماشته شد. جایگاه کارش را دفترخانهٔ خاصهٔ شریفه می گفتند و تمام کارهای وابسته به مالیه ومعاش در کف ادارهٔ او بوده. مستوفی الممالك آن روزگار همه وظایفی را که وزرای مالیه وداخلهٔ امروزی بدوش دارند انجام میداد.

سوم – ارسلا خان جبارخیل غلجایی را (وزیر دول خارجه) مقرر نمودند.

چهارم – عصمت الله غلجایی (وزیر کوهستانات) یا (حشمت الملك) مقرر شد.

پنجم – میرزا محمدحسن را دبیر الملك مقرر کردند. وی از ترکان شاملو برادر محمدابراهیم حیرت بود که پس از او سمت دبیر الملك به محمدنبی واصل تفویض شد.

ششم – احمدعلی چغتایی به سمت معیر الدوله مقرر شد. امور تمام خزاین دولتی و گمرکات که (چبوتره) نامیده می شد، در کف اختیار معیر الدوله بوده.

هفتم – حسین علی را سپه سالار مقرر کردند. (۱)

۳– تنظیم امور نظامی بخش دیگر نقشهٔ اصلاحات امیر شیر علی بوده. یعقوب علی خافی می نویسد: «خلص کلام سلطنت دوم بارهٔ سرکار امیر شیر علی دوازده سال کامل شد... ودر مدت سلطنت خود اول قانون نظام را برپا نمودند وجمیع افواج افغانستان را افواج نظامی کردند. از نظام لشکر بزرگی بهم رسانیدند وقانون

۱- حافظ نورمحمد کهگدای. اسناد ویا دداشتهای تاریخی «آریانا، سال اول، شمارهٔ ۱۰ عقرب ۱۳۲۲، ص دوم.

نظام داری را به کمال رساندند و دولت افغانستان را به دول های (دول) خارجه گویا همسر قرار دادند. باوجودیکه قبل ازین در زمان امیر کبیرهم کمتر نظامداری در افغانستان جاری بود، لاکن اندك ودیگرسپاه همه متفرقه وپراگنده بودند. دروقت خدمت بس اشکال داشت تاجمع میشدند وموجود کردن مشقت بود، بل که کمتر موجود میشد. درین وقت جمیع افواج افغانستان انتظار یك حکم می باشند وفوراً حاضرخدمت استند. هرگاه امر بخدمت شوند از توپخانه وپلتن ورساله مکمل اسباب، امروزو وفردا نمی گویند . . . » (۱)

نخستین قطعهٔ نظامی منظم به یاری نایب عبدالصمد هندی در نخستین دوره پادشاهی امیر دوست محمد تشکیل شد که درجنگ باشاه شجاع که در قندهار اتفاق افتادشرکت ورزید(۱۲۵۰ه.ق-۱۸۳۵میلادی). مگر بصورت اساسی دردورهٔ دوم پادشاهی امیرموصوف توسط مستر کمبل انگلیسی که درجنگ قندها راسیر شده، اسلام آورده بود وبنام شیرمحمد خان درعسکر افغانی به تعلیم سپاهیان می پرداخت وبه یاری جنرال ارلان امریکایی که ازخدمت رنجیت سنگ به ملازمت امیر آمده بودو به همدستی همان نایب عبدالصمد هندی اساس عسکر منظم گذاشته شد(۲) و درسال ۱۲۵۹ که امیر پسران خودرا به حکومات ولایات مقرر نمود، سازمان جدید سپاه بدین صورت بوجود آمد:

۱- به نام وزیر محمداکبر دو فوج پیادهٔ هشتصدی،
۲- به نام سردار شیرعلی یک فوج « «
۳- به نام سردارمحمدامین یک فوج « «
٤- به نام محمد شریف یک فوج « «

۱- میرزایعقوب علی پادشاهان متأخر افغانستان، (دولتی مطبعهٔ کابل: ۲۰ میزان ۱۳۳۶) ،جلد دوم، ص ۵۵.

۲- رشتیا. افغانستان درقرن ۱۹، ص ۱۴۹.

این پنج فوج با پنج کندك از چاگیرهای شهزادگان معاش می بردند؛ چنانکه از تاج التواریخ (۱) وقاموس الاعلام (۲) وتاریخ افغانستان اثر هملتن (۳) بر می آید به شمارهٔ پنج فوج بعداً افزایش صورت گرفته است؛ اما امیرشیرعلی گاهیکه از جنگ داخلی فراغت یافت امور نظامی را به شیوهٔ جدید مرتب نمود وتقریباً شصت هزار فوج مکمل از قسم توپخانه پیاده ورساله (سواره) با اسلحهٔ جدید همان زمان درشهر کابل آماده ساخت. (٤) منشی بلاقی داس نیز در شمار دیگر تاریخ نویسان در بارهٔ شمارهٔ سپاهیان امیر شیرعلی اطلاعاتی بدست میدهد. (٥) بر بنای احصائیه های موجود در کتب تاریخ، عسکر منظم امیرشیرعلی یکصد هزار نفر و تنها پیاده ۸٦ پلتن هشتصدی بود. فوج های مقیم کابل عبارت بودند از: پلتن کابلی وسه فوج مسمی به پلتن دیو از جوانان تناور که با تفنگ هایی به نام شیر کش مسلح بودند وفوج پلتن اردل که از قبایل گوناگون تشکیل شده بود. رساله های کابل نیز نامهای خاص داشت مانند نقره پوش، زردپوش، اردل، ولیعهدی، شاهرخی وغیره. (٦)

درعهد امیرشیرعلی فرمانداری سپاه را به ۹ درجه مختلف تقسیم کردند بدینقرار :

۱- تاج التواریخ - جلد دوم، (بمبئی ۱۳۲۲)، ص ۴۰.

۲- شمس الدین سامی. قاموس الاعلام، (استانبول سنه ۱۳۰۶). ص ۲۴۹.

۳- هملتن. تاریخ افغانستان، (لندن ۱۹۰۶)، ص ۳۱۲.

۴- کهگدای. «اسناد و یادداشتهای تاریخی»، قسمت دوم، آریانا، شماره، ۱۱ (اول قوس ۱۳۲۲)، به نقل از خلاصهٔ تاریخ وطن تألیف سید هاشم. (کابل سنه ۱۳۰۰) ص ۱۱۳.

۵- رجوع کنید به منشی بلاقی داس. تواریخ جلسهٔ شاهنشاهی، طبع میود پرس، ۱۸۷۸م، ص ۲۵.

۶ - برای تفصیل بیشتر رجوع کنید به حافظ نورمحمد کهگدای. آریانا، شماره ۱۱، سال اول، (اول قوس ۱۳۲۲) ص ۴۹ - ۵۰.

۱ ــ سپهسالار

۲ ــ نایب سالار

۳ ــ جرنیل

٤ ــ برگد

۵ ــ کرنیل

٦ ــ کمیدان

۷ ــ کپتان

۸ ــ سوبه دار

۹ ــ حواله‌دار (۱)

٤ــ صنایع جنگ ابزار سازی به‌وازات سازمان یا بی امور سپاه وافزایش سپاهیان رشد می یافت . دستگاه های کوچك توپ ریزی تفنگ سازی کرچ سازی ، گلوله‌ریزی ، پتاقی سازی نجاری، سراجی، ودیگر بنام «مستری‌خانه» دربالا حصار کابل ساخته شد . بخش های دیگر کار توپ ریزی درباغ علی مردان ، تنگی سیدان چهار آسیاب ، سرآسیا واقع ده افغانان نیز صورت میگرفت . دستگاه سراجی تحت رهنمایی استاد گل‌محمد ، کمربندوزین ولجام ودیگر نیازمندیهای سپاه‌را تهیه مینمود . استادانی مانند منشی محمد کریم‌خان کاکری وپاینده‌خان وپسرش محمدعلی‌خان درکاردیزاین‌وساختن ماشین‌های مستری خانه‌سهم بزرگی داشتند . ماشین‌خانهٔ تفنگ سازی زیر راهنمایی استاد پاینده خان وپسرانش محمد علی وموسی وچندتن دیگر کار می کرد . هردو دستگاه پتاقی سازی درآخرها زیر رهنمایی صوفی عبد اللطیف وصوفی نقشی کارمیکرده کاردستگاه گلوله‌ریزی‌را استاد ابراهیم اداره وراهنمایی میکرده

---

(۱) همان‌نجا .

دستگاه نجاری بالاحصار زیر نظر استاد احمد، قنداق ، تفنگ و پارچه های چوبی اسلحه می ساخت ، دستگاه کرج سازی را فقیرحسین خان دید . بانی مینمود. وگذشته ازاینها دستگاه دوخت البسه سپاه وسراجی نیز در بالا حصار وجودداشت.

در هرات کارخانهٔ سلاح سازی بصورت بسیار ابتدایی درزمان سلطان احمد برادر زادهٔ امیر دوست محمد بنا شده بود. درعهد امیرشیرعلی سپهسالار حسین علی بر روی خرابه های آن ماشین خانهٔ توپ وتفنگ وکرچ وبرچه سازی بنا کرد . از همین کـار خانه سه کندك سپاهی هراتی را باتوپهایی سه بست مسلح ساخت . در قندهار محمدامین برادر امیر شیرعلی به فرمان امیر کـارخانـهٔ تفنگ وکـرچ وبرچه سازی ساخت وازفراوردهٔ آن یکدسته سوار و چندین کندك پیاده راتجهیز نمود. نزدیك ششصدتوپ گوناگون بعد از جنگ ۱۲۶۹ هجری قمری به هندوستان برده شد که تا امروز درجاهای مختلف تاریخی نگهداری میشود .

۵ـ در زمینه های فرهنگی در عهد امیرشیرعلی نخستین جریده بـه نـام «شمس النهار» درمطبعهٔ شمس النهار در سال ۱۲۹۰ هـ ق (۱۸۷۳ ع) به چاپ رسید که مهتمم جریده و درعین حال مهتمم مطبعهٔ شمس النهار میرزاعبدالعلی بود (۱) این جریده درشش صفحه هفته وار یادرهرپانزده روزتا سال ۱۸۷۸ عیسوی مقارن حملات انگلیس ها به افغانستان انتشار می یافت . (۲)

دراین دوره به چاپ کتب نیز توجه گماشته شد ونظام نامه های زمان امیر شیرعلی در دومطبعهٔ مصطفاوی وشمس النهار به چاپ میرسید که درکار ترجمه و

۱ـ عبدالروف بینوا «شمس النهار «نخستین روزنامه درافغانستان» آریانا (مجلهٔ انجمن تاریخ شماره ۴ سال ۹) ؛ ۱۳۳۰ هـ ش ص اول .

۲ـ محمد کاظم آهنگ سیرژورنالیزم درافغانستان جلد اول (کابل ۱۳۵۹) ص اول ـ ۱۵ .

تدوین و تألیف آنها قاضی عبدالقادر رایل ملتری سکرتر پشاوری که منشی نظامی امیر شیرعلی بود و مقاله‌هایی در شمس النهار تیز چاپ میکرد (۱) و قاضی عبدالرحمن خانعلوم بیشتر حصه داشتند.

امیر شیرعلی اساس مکتب عصری را در افغانستان گذاشت و در زمان او مکتب حربیه درشیر پور و مکتب ملکی و خوانین در بالا حصار افتتاح شد. در مکتب ملکی بالاحصار حقوق و اداره سیاست و علوم ادبی تدریس می شد. ادارهٔ هردو مکتب را قاضی عبدالقادر پشاوری منشی نظامی امیر به‌عهده داشت. (۲)

اصلاحات زمان امیر شیرعلی در قصایدیکه در حواشی دربار سروده می‌شد نیز انعکاس یافت. چنانکه در بارهٔ جشن ولیعهدی سردار عبدالله پسر امیر شیرعلی که در سال ۱۲۹۰ هجری قمری در تپهٔ مرنجان برگزار گردید میرزا عبدالرشید «رشید»، محمدنبی واصل، میرزا محمدجانخان و غلام محمد طرزی قصایدی سرودند و از نظر امیر گزارش دادند، که در آن تصاویر روشن اصلاحات امیر شیرعلی کشیده شده است. (۳) میرزا محمدجان پسر میرزا سعید احمد که به‌دودمان احمدجام ژنده پیل تعلق داشت و در کابل تولد یافته بود در عهد امیر شیر علی و پس از آن در زمان امیر عبدالرحمان مشاغل مهم درباری داشت و در امور شمارگیری و دفترداری از شخصیت‌های بزرگ زمانش بود. او در سال ۱۳۱۸ شمسی در ۷۱ سالگی در کابل وفات یافت و متصل مزار عاشقان و عارفان زیر گنبد صوفی شیر محمد بخاک سپرده شده.

۱ـ کهگدای، اسناد و یادداشتهای تاریخی مجلهٔ آریانا شمارهٔ سوم سال دوم (اول حمل ۱۳۲۲) ص ۳.

۲ ـ پاینده محمد زهیر و سید یوسف علمی. تاریخ معارف افغانستان، (کابل ۱۳۳۹)، ص ص ۲۴-۲۵.

۳ـ کهگدای. اسناد و یادداشتهای تاریخی، مجله آریانا شماره ۱۲، سال اول، (اول جدی ۱۳۲۲) ص ۳۷.

میرزا محمد جان که گاه گاه شعر هم می سرود در قصیدهٔ ولیعهدی در بارهٔ امیر شیر علی میگوید :

آنکه کرده به‌وطن مستری‌خانه تأسیس
آنکه فرموددر آن جمع همه پیشه‌وران
آنکه‌شدساخته دردورهٔ او توپ‌و تفنگ
با گلوله وپتاقی به وطن بـی پایان
آنکه‌درعهد خوشش فوجی‌لایق‌داریم
جمله با رعب مسلح‌همه‌چون شیر ژیان
آنکه‌از کرتی و پتلون‌و کمربند و کریچ
هم‌زبوت‌و کله دادست سپه راسامان
آنکه ازجوشن‌وازخود و تفنگ و برچه
افسروعسکرخود کرده‌چوانجم‌رخشان

ودرین قصیده هفت‌وزیر نیز با لقب‌ها یشان ، یك یك نام گرفته‌میشوند ودر پایان شاعر به‌ولیعهدا ندرزمیدهد که‌در نوبت پادشاهی‌خوددست به‌مال‌رعیت‌دراز نکند، فنون پیکار بیاموزد، جنگاور باشد، کار به مشوره کند ، سخن‌چین‌را بارندهد ، وبه زندان ببیند که‌مبادا بی‌بی‌گناهی در آن افتاده باشد.

چون‌رسددورهٔ توهان‌مکن‌ازعدل‌عدول
بنگرباهمه بادیدهٔ لطـف واحسـان
نکنی پیشهٔ خود ظلم‌وستم‌راز نهار
نکشی تا بدو عالم زجزایش خسران
فکرعیاشی وتن پروری اندازز سر
مگز ین‌شیوهٔ راحت طلبی‌را چندان

پیرو مذهب و دین باش و شریعت پرور

تا معین تو بود صاحب دین در دوجهان

روش حرب بیاموز و مجاهد میباش

از سرت دور مکن شوق غزا را یک آن

مشوره کن به همه کار به ارباب صلاح

حل هر مشکل خود کن به تدبیر آسان

غصب و ضبط هستی و املاك رعایا نکنی

که بلا شبهه بود حاصل این سود زیان

رومد ه فاسق و نمام بخود زانکه ترا

میکند با همه بد بین به دروغ و بهتان

بی گناهی نشود تا که درآن زمره اسیر

باش پیوسته خبردار ز اهل زندان (۱)

اصلاحات امیر شیرعلی را جنگ دوم افغان انگلیس (۷۹—۱۸۷۸) میلادی برهم زد وزمانیکه امیر عبدالرحمان بر تخت کابل نشست (۱۸۸۰ میلادی ۱۲۹۷ . ق) باز در زمینه های اقتصادی و فرهنگی اندك کار هایی بسود رویش مناسبات سرمایه داری انجام یافت . چنانکه از کتاب (افغانستان) نوشتهٔ هملتون برمی آید امیر عبدالرحمان نیز به تقویهٔ تجارت توجه کرد . از محصول گمرکی اموالیکه بازرگـان افغانی ازروسیه می آورد ، کـاست . (۲) وخود

۱- احمدشفیع پروانه «ازشعرای فراموش شده ، میرزامحمدجان» آریانا، سال۷ ، شماره ۹ (اول میزان ۱۳۲۸) ، ص ۱۹و۲۰ .

۲- هملتون . افغانستان ، ص ص ۲۸۹ -۲۹۰ به اساس استفادهٔ محمد انورنیر در مقالهٔ تجارت افغانستان درقرن ۱۹ ، آریانا، سال ۲۵، شماره۲، (حمل وثور ۱۳۴۶) ص۵۲ .

امیر نیات خویش را درباره بالندگی بازرگانی چنین بیان می کند :

«... بسیار سعی میکنم که حالت تجارت را بیشتر ترقی دهم؛ زیرا که خوب میدانم رشتهٔ تجارت مأخذ بزرگی برای تحول مملکت می باشد. درزمان سابق اقسام مال التجاره خیلی به افغانستان وارد می شدو مازاد آن به خارج صادر می شد. حالا بیشتر آن مال التجاره درخود کابل ساخته می شودو آن پول در خود مملکت زیرورو میشود ؛ مثلاً ازجمله اشیا ییکه از خارج می آوردند مقدار زیادی نمك بود لهذا امر نمودم که دیگر نمك از خارج نیاورندو مردم باید نمك از معادن تازهٔ خود که مردم افغانستان کار مینمایند ابتیاع نمایند. مقدار زیادی از پوست های بره و یا قوت ولاجورد اقسام ، میوه جات و پشم و چوب برای عمارات و تریاك وسایر دواها از مملکت خارج میشود و باین وسیله پول در عوض داخل مملکت میشود . . .

خلاصه بعداز توجه به امورات نظامی بیشتر اوقات یومیهٔ خود در اصرف این امورات تجارتی مینمایم . » (۱)

وامیر عقیده مند بود که سرگرمی تجارتی از آشوبها وشورشها نیز جلوگیری میکند. (۲) درهمان زمان کشور ما باهند برتانوی، ایران وروسیه روابط بازرگانی داشت برای حفظ امنیت راه ها ، علاوه بر قوای امنیتی مردمان محل نیز مسؤولیتی داشتند. هرگاه درمحلی کشتار یا دزدی اتفاق می افتاد، باشندگان آن تا ده میل جواب ده بودند و از بیست تا پنجاه هزار روپیه جریمه به خزانهٔ دولت می پرداختند .

برای آسانی کار تجار، بازارهای جدید و کاروان سرا های متعدد در تمام کشور آباد شد، واحدوزن در تمام کشور سیر تعیین شد که اجزای آن چارك، پاو .

۱ــ تاج التواریخ، جلد ۲، ص ۵۲ ــ ۵۵ . (۲) همانجا .

خور ومثقال بود . درصورت تخلف و کاربرد اوزان دیگر صدروپیه جریمه معین شده بود . پست ازروی نمونهٔ هند برتانوی تنظیم گردید . بقول امیر پست از هند در ۳۶ ساعت بکابل می رسید . (۱)

درزمان امیر عبد الرحمان هر شهر گمرکی داشت که از اموال در ۵ ر۲ در صد محصول می گرفت . مثلاً هر گاه مال تجارت از هرات به قندهار برده میشد درسبزوار، فراه، گرشک و در خود قندهار از آن محصول گرفته می شد که بر علاوهٔ خرج راه بهای متاع را بسیار بالا می برد .

درسال ۱۸۹۷ مقرره یی وضع شد که بر اساس آن از مبادلهٔ اموال در داخل محصول گمرکی گرفته نمی شد.

در دورهٔ امیر عبد الرحمان به صنایع نیز توجه شد. امیر از فرمانفرمای هند برتانوی خواست تا کارشناسی برای بنا گزاری کار خانهٔ سلاح سازی به او بفرستد . همان بود که ژروم فرانسوی به افغانستان آمد. ماشین آلات ومصارف چنان کار خانه یی راسنجید و با مقداری پول برای خریداری و استخدام کارگران ماهر به هند برگشت . ماشین آلات رسید مگر از ژروم خبری نرسید . گفته میشود که انگلیس ها روا ند اشتند که او این کار را دنبال کند . با تقاضای امیر انجنیر پاین انگلیسی از جانب هند بر تانوی آمد و در سال ۱۸۸۹ کار «ماشین خانه» را به پایان رساند . « ماشین خانه »شعبه های ضرب سکه ، کار توس سازی، تفنگ سازی توپ ریزی، بوت دوزی، زرگری؛ مسگری، نجاری وغیره داشت ، بزودی در مزار شریف ومیمنه نیز دستگاهای سلاح سازی و بوت دوزی بنا شد .

بأسیس «ماشین خانه» کارگران فابریکه که در مستری خانهٔ زمان امیرشیرعلی

۱-تاج التواریخ جلد دوم ص ۱۰۰ .

چندین تن بیش نبودند درسیمای صف فشردهٔ زحمتکش ترین صنف اجتماعی ظهور کردند . شمار کارگران فابریکه در زمان امیرعبدالرحمان درسراسر کشور از یک تا یک و نیم هزار نفر گفته شد واستاد غبار شمار آنرا چهار هزار دانسته است . (۱) کارگران در وضع طاقت فرسا کار میکردند وقت کار از طلوع تا غروب آفتاب بود . بقول جویت مردی که در آغاز قرن بیستم ساختمان دستگاه برق آبی را نظارت می کرد، هرگاه کارگری از زندگی مرگبار ماشین خانه فرار میکرد اورا دوباره می آوردند کنده وزنجیر میکردند تا دیگران اندیشهٔ فرار را در سر راه ندهند. مزد اکثر کارگران تنها برای بخور نمیر کفایت میکرد

ف: مارتین می نویسد که اکثر کارگران همان دست مزد هژده سال قبل را اخذ مینماید درحالیکه بهای نان خشک - این خوراک اساسی کارگر - چهار چند شده است (۲)

برای تنظیم امور اداره و قضا نیز نظام نامه ها و دستور العمل هایی تنظیم شد .

بدین صورت در پایان قرن نزدهم دولت مطلقهٔ مرکزی در افغانستان بوجود آمد وامیر عبدالرحمان با اختیار لقب «ضیأ الملة والدین» نشان داد که قدرت مذهبی و اداری هردو در کف اوست . واین خود گویا اعلام تشکیل حکومت مطلقهٔ مرکزی افغانستان بود و از سوی دیگر بنا بر تحلیلی که از اوضاع اقتصادی واجتماعی افغانستان در قرن ۱۹ نمودیم در پایان های سدهٔ مذکور مناسبات سرمایه داری در بطن جامعهٔ افغانی رو به تکوین میرفت. درچنین

---

۱ میر غلام محمد غبار افغانستان درمسیر تاریخ ، (کابل ۱۳۴۶) ، ص ۶۴۵ .

۲- ف مارتین هشت سال در در بار امیر مطلق العنان ص ۱۸۶ ، نقل شده در کتاب مقاله هایی دربارهٔ تاریخ اقتصادی واجتماعی افغانستان درپایان قرن ۱۹ ، تألیف بابا خواجه یف (تاشکند ۱۹۷۵) ص ۶۳ .

اوضاعیکه‌موازی با سیرانکشاف اقتصادی در سطح سیاسی وایدیولوژیك ودر زمینهٔ مسایل اجتماعی وفرهنگی نیز تحرکی همه‌جانبه به ظهورمی پیوست، در آغاز قرن بیستم فرهنگ افغانی به مرحلهٔ جدیدی ارتقا یافت ودر ادبیات نیز تمایلات جدیدی ظاهر گردید که آن مرحله را فرهنگ روشنگری وآن ادبیات را با آن تمایلات ادبیات روشنگری نامیده‌اند.

دردوام سدهٔ ۱۹ که ادبیات رزمی آتش پیکار مردم را با استعمار شعله‌ورتر می گردانید، شعرایی درحواشی دربارها زندگی می کردند که از بندارزش‌های شعر سده‌های میانه‌رهایی نیافته همچنان دامن مدیحه سرایی و بیان عشق‌های تقلیدی یا همان استعاره و تشبیه تقلیدی رارها نکرده بودند. چنین شعرارا که کارآزموده‌ترو بااستعدادتر از حماسه‌سرایان مردمی بودند امیرعبدالرحمان جمع کرد؛ مثلاً گوهری (متولددر ۱۳۰٤هق) را از بلخ با اهل‌خانواده‌اش بکابل خواست وعشرت قندهاری (متوفی درسال ۱۳۳٤هق) را به‌جبردر کابل نگاهداشت تا آنجا که‌شاعر به یادزن وفرزندرنج گرانی کشیده اشعارسوزناکی سرود. دیگراز معروفترین شعرای دربارا و میرزااحمد (متولددر ۱۱۹۵ ومتوفی‌در ۱۲۸۰) که‌مدتی‌مستوفی امیر دوست‌محمد بود ومیرزامحمدنبی دبیرمتخلص‌به واصل (متولد ۱۱٤٤ و متوفی‌در ۱۲۰۹) که منشی دربار امیرشیرعلی وبعد معاون سفیرافغانی در روسیه وخطیب ودبیرالملك‌در بار امیرعبدالرحمان بودو میرزامحمد محسن دبیر کابلی‌متخلص به محسن (متولددر ۱۲۸۲ ومتوفی‌در ۱۳۲۷) که دبیرامیر دوست محمد ودبیرو منشی امیرشیرعلی و سفیر افغانستان درروسیه بودوحیرت کابلی (متولد در ۱۲۵۰ ومتوفی در ۱۳۳۸) ومیرزا محمداسمعیل سایل که درعهد امیرحبیب الله سررشته دارمالیاتی مزارشریف مقررشد و در سال ۱۳۳۱ هق

هما نجاوفات یافت، بودو همچنان از غمگین، مشتری، بزم، عاصی و میرزا محمد حسین ثاقب نیز میتوان نام برد. (۱)

به گفتهٔ مایاکوفسکی «برای آنکه شاعر مفهوم سفارش اجتماعی را به درستی دریابد باید در مرکز وقایع ورویدادها باشد باید فرضیهٔ اقتصادی را بداند وزندگی واقعی را بشناسد ودرد یدعلمی تاریخ نفوذ کند.

اینها برای شاعر در قسمت اساسی کارش مهمتر از کتابهای حقیر قرون وسطایی اساتید خیالپرست است که به افکار کهنه رنگ ابدیت می بخشد.» (۲)

دورامیر عبدالرحمان دورا ستبدا دسیاه خانه براندازبود. شعرای دربار باوصف آنکه دوراز مرکز کشتارهای جنگ‌های اول ودوم افغان وانگلیس می‌زیستند ودو رازآتش‌ها، گرسنگی وفقر اکثریت مردم با وصف آنکه نه زندگی واقعی راطور شایسته می‌شناختند ونه نیازمندی آن راحس میکردند که دردید علمی تاریخ نفوذ کنند، مگرجبراوضاع ناگزیر دست شانرا بسوی واقعگرایی می کشاند وتوجه شان‌را گاهگاهی به‌سوی گره‌های اساسی زندگی اجتماعی میکشد.

بهمان سبب بود که میرسیف الدین عزیزی در «نصایح الصبیان» که ارمغان گونه برای شاهزادگان سروده بود نتوانست پرده ازروی بیدادوستم خانمان سوز امیر برندارد ودوراورا دور چورو تاراج وجورو ظلم بی‌حد ومردم فریبی نداند، مثلاً به این بیتها توجه کنید:

ای دریغا ازین بهر اخیر — بیو فا گشته همه برنا و پیر

حب‌مال وجاه دردلها شده — جمله گی‌ازراه‌حق گمراه‌شده(!)

۱- رجوع شود به تحفهٔ شاهنشهی نسخهٔ خطی مربوط آرشیف ملی افغانستان.

۲- مایاکوفسکی چگونه میتوان شعر ساخت، زمان ویژهٔ هنر شاعری، کتاب دوم زیر نظر مصطفی رحیمی، (سال ومحل طبع ندارد) ص۱۷.

حاکمانش رشوه دایم میخورند　　عالمانش جمله بیره میروند
مر کلام الله را پوشیده اند　　کار حق را درریامیدیده اند
عدل نبود هیچ اندر شان ما　　ای دریغا ازسرو سامان ما
حاکمان حجاج وقت از ظلم خویش　　یا چو گرگی درمیان گله میش
مرشدان وقت از شر عند دور　　جمله با مال و متاع خود غرور
بارد ای طیلسان و ذکر هو　　لقمه های پرحرام اندر گلو ...(۱)

همچنان عباس شاعر همان دوره دررسالهٔ بدون عنوانیکه برای شاه سروده او را در کار زندگی و کشور داری پندواندرزداده است و بدون درنظر گرفتن آنکه امیر با انگلیس پیمان دوستی بسته بود فصلی را به ترغیب غزا وجهاد با کافران تخصیص داده ودر فصلی دیگردر بارهٔ پادشاهان غافل و بی خبر سخن گفته است . (۲)

ب) دورهٔ روشنگری در ادبیات دری

با ظهور رابطه های سرمایه داری در جامعهٔ افغانی در پایان سدهٔ نزدهم ورشد آگاهی ملی، تکاپوی ایدیالوژیك وسیاسی روشنفکران نمایندهٔ سرمایه داری به سوی آرمانها وارزش های ضد فیودالی وضد مطلقیت در کار کشور داری در آغاز قرن بیستم رو نما شد واین تلاش ها که به سود برپا گردیدن فرمانروایی قانون ومشروطیت وبرابری وبرادری وحقوق وآزادیهای فردی صورت میگرفت ازسوی دیگر چون سیلاب تهداب پایگاه های استعمار رادر داخل کشور می کاویدوخصلت ملی و ضداستعماری داشت .

درآغاز سدهٔ بیستم درشرایطی که حقوق وو جایب مردم در ست مشخص

۱ــ میرسیف الدین عزیزی . نصایح الصبیان ، کابل ، سنه ۱۳۰۳، ص۳۰.
۲ــ رجوع کنید به تحفهٔ شاهنشهی ؛ص۲۷۴تا۲۸۹.

نبود و هر عملیکه سود دارند گان افزار تولید را از یا نمیند میساخت گناه شمرده میشد و کفارهٔ سنگین آنرا نه تنها گناهکار باجا نش؛ بلکه خانواده ها ودوستان او باسر و مال خویش میپرداختند ، شماری از روشنفکران زیر رهبری مولوی عبدالروف قندهاری (متولد در ۱۲۶۷ هـ . ق . متوفی در ۱۳۳۳ هـ . ق) پیشنهاد یازده فقره یی را به منظور نشر جریده یی در افغانستان بنام «سراج الاخبار افغانستان» به سردار عبدالقدوس اعتماد الدوله سپردند. امیر حبیب الله جریده را برای آرایش امارت سودمند پنداشت وخطری از آن استشمام نکرد. مرام جریدهٔ مذکور چنانکه از سرمقالهٔ نخستین شماره که واپسین شمارهٔ آن بود برمی آید، ظاهراً آشنا ساختن مردم افغانستان با آیین زندگی کشور های پیشرفته بود که آنان نیز بتوانند برای خود زندگی مرفهی بنا کنند. مگر هدف اصلی آن راواژگون ساختن شاهی مطلقه و برپا کردن حکومت قانون ومشروطیت تشکیل میداد .

روز پنجشنبه ۱۱ جنوری سال ۱۹۰۶ نخستین شمارهٔ «سراج الاخبار افغانستان» به فرمان امیر به چاپ رسید که سوگمندانه زیر فشار دولت برتانیه که امیر افغانستان را سالانه معاش میداد از نشر شماره های دیگر آن ممانعت صورت گرفت. روشنفکران آزاد یخواه که راه مبارزهٔ علنی را سنگستان یافتند به شیوهٔ مبارزهٔ مخفی پرداختند واز «انجمن سراج الاخبار» بزودی سازمان فراخ «اخوان افغان» بوجود آمد.

در سال ۱۹۰۹ جمعیت تصمیم کتبی «مسلح باید بود» را اتخاذ کرد. این تصمیم توسط یکی از خاینین به جلال آباد به استراحتگاه امیر برده شد. در ماه مارچ همان سال سید جوهرشاه غوربندی و لعل محمد پسر جان محمد که از غلام بچه های خاص بودند توسط دیگر غلام بچه ها به ضرب تفنگچه کشته شدند.

محمد ایوب قندهاری، محمد عیسی قندهاری، محمدعثمان پسر سرور پروانی در جلال آباد به توپ بسته شدند . و در کابل مولوی محمد سرور واصف (پسر مولوی احمدجان الکوزایی که ریاست عمومی سازمان را به عهده داشت) و برادرش سعدالله و عبدالقیوم پسرعم مولوی احمدجان نخست در زندان شیرپور محبوس گردیدند وسپس به توپ بسته شدند . محمد نور بسمل (متولد در ۱۸۸۸) ، عبدالجلال قندهاری ، پاچامیرغلام بچه ، پروفیسر غلام محمد میمنگی (متولد در ۱۲۵۲) ، میریار بیگ بدخشی و میرزا زمان الدین مامور بارچالانی از بدخشان ، سردار عبدالحبیب و سردار عبدالرحمان پسران سردار عبدالوهاب ، ابراهیم ساعت ساز کابلی ، عبدالمجید ساعت ساز کابلی ، مولوی عبدالواسع پسر مولوی عبدالروف ، مولوی عبدالرب (متولد در حدود ۱۸۷۰) و کاکا سید احمد پسر فیض محمد لودین (متولد ۱۲۹۰) ، میرزا محمد حسین راقم ، میرزا عبدالرزاق ، احمد قلی چنداولی ، میرسید قاسم قاضی عبدالحق سلیما نخیل ، میرزا غیاث الدین پسر مستانشاه کابلی ، حافظ عبدالقیوم ، شیرعلی بارکزایی ، ملا محمد اکبر آخوندزاده ، مولوی محمد حسن معروف به پنجابی که در اصل از لوگر بود ، نظام الدین پسر امیر الدین واز هندی ها یکه در افغانستان کار میکردند داکتر عبدالغنی آمر عمومی مکتب حبیبیه برادرش مولوی نجف علی نائب مدیر «سراج الاخبار افغانستان» ، و برادر دیگرش چراغ علی و دهها تن دیگر بعضی در زندان ارگ شاهی و بعضی در شیرپور زولانه و کوته قفلی شدند.

با تمام حملهٔ وحشیانهٔ دربار مشعل آزادیخواهی خاموش نشد. و آنسانیکه به چنگ ارتجاع سیاه نیامده بودند مبارزه را ادامه دادند .

امیر حبیب الله که فطرتاً خوشگذران بود حوصلهٔ پیگرد و تعقیب و کارهای جدی را نداشت . گاهیکه از استراحتگاه به کابل آمد برادرش سردار

نصرالله نائب السلطنه فهرست درازی از مشروطه خواهان را به او سپردتا زندانی یااعدام شوند ، مگر امیر به پاسخ آن برادرش که تاریك اندیش ترین شخصیت درباری آن عهد بود گفت : «این دفتر بی معنی غرق می ناب اولی » (۱) موازی با پیکار درراه دست آورد های جدیدسیاسی فرهنگ نیز به مرحلهٔ جدیدی رشد یافت ودراد بیات تمایلات تازه یی به ظهور پیوست واین رشدواین تمایلات که درشرایط بیداری آگاهی ملی و تشکل نظام سرمایه اری جان میگرفت خواه مخواه پیکار باادبیات و فرهنگ فیودالی را همراه داشت ،دارای خصوصیت های ملی بود .

دوره یی که درچنان اوضاع و باچنان خصوصیات درفرهنگ و ادبیات ما ازا بتدای قرن بیستم شروع شده است دورهٔ روشنگری نامیده میشود . (۲)

سرشت دورهٔ روشنگری باشرایط تاریخی پیدایش آن ومفکوره های انسان دوستی که تغییر اجتماعی را تنها بدست یاری خرد آدمی واستوار شدن مناسبات خردمندانه بین افراد جامعه ممکن ومیسرمید اند ، مشخص میشود . در دورهٔ روشنگری در فرهنگ هر ملتی درپهلوی خصوصیت های ملی بنا برتأثیر متقابل فرهنگی خصوصیت های بین المللی نیزدیده می شود . (۳)

درسال ۱۹۱۰ تا ۱۹۱۱ که محمود طرزی اجازهٔ نشر جریده یی راازامیر حبیب الله گرفت و « سراج الاخبار افغانیه» راچاپ کرد ، «اخوان افغان» از جریدهٔ مذکور برای پخش وپراگندن مرامها وباورهای سازمانی خود استفادهٔ فراخی کردندوسراج الاخبارافغانیه آیینهٔ تمام نمای فرهنگ روشنگری وادبیات روشنگری افغانی گردید .

۱- مستند ا به گفته استادعبدالهادی داوی .

۲- بعضی محققان به جای استعمال اصطلاح «دورهٔ روشنگری» تعبیر «ظهور تمایلات روشنگری» را بکار میبرند ،مثلاً گراسیموا در مقالهٔ روشنگری در ادبیات افغانستان روشنگری در ادبیات شرق ،مسکو، ۱۹۷۳ ص ۳۱.

۳- رجوع شود به مقاله .س . براگینسکی «دربارهٔ خصوصیت های ملی دوره روشنگری» روشنگری درادبیات شرق مسکو، ۱۹۷۳ ص ۳۱۵ .

ج) محمود طرزی، شاعر و روز نامه نگار

محمود طرزی در اول ربیع الثانی سال ۱۲۸۲ هـ ق مطابق ۲۳ اگست سال ۱۸۶۵ مسیحی و سنبلهٔ ۱۲۴۴ هـ ش در شهر غزنین تولد یافت.

نخستین معلم محمود پدرش سردار غلام محمد طرزی (متولد ۱۲۴۵ هـ ق ۱۸۳۰ م) از شعرای نامدار زمان و خوش نویس و نقاش توانایی بود.

نخستین سالهای زندگی محمود در پیکار با رویداد های تلخ سپری شد.

در دورهٔ دوم امارت امیر شیرعلی (۱۸۶۹ تا ۱۸۷۹ م) که محمود ۱۴ ساله بود پدرش به زندان افتاد و پس از آنکه در همان سال رها گردید یازده سال را در زاویهٔ عزلت تحت نظارت دولت سپری کرد. در این مدت که سردار غلام محمد طرزی با دل آزرده از دربار بیشتر اوقاتش را در محافل بیدل خوانی که در منزل شان برپا میشد و در صحبت دوستان شاعر و به خوشنویسی و نقاشی می گذشتاند.

محمود با آنکه معلمی چون آخندزاده ملا محمد اکرم هوتک داشت بیشتر زیر تربیت پدر میبود. تا سالهای سقوط امیر شیرعلی (۱۸۷۹ م) محمود مبادی زبان عرب را فرا گرفت و مثنوی مولوی را با شرح تمام کرد. خود طرزی آموخته های خود را در ان روزگار در سالهای نگارندگی سراج الاخبار چنین خلاصه میکند:

«در ان زمان به آن درجه سواد و ادب آموخته بودم که کلیات پدر را می خواندم (۱)»

در پایان دومین نبرد مردم افغانستان با اشغالگران انگلیس گاهیکه امیر عبدالرحمان را بر اریکهٔ امارت کابل نشاندند برای زمان کوتاهی در زمان سردار غلام محمد طرزی طرف مهربانی امیر قرار گرفت مگر بزودی در آغاز زمستان سال ۱۸۸۱ یعنی بعد از پیروزی امیر بر پسر کاکایش سردار محمد ایوب

---

۱ - سراج الاخبار سال ۲ شمارهٔ ۵

سردار غلام محمد طرزی را به اتهام مکاتبه با طرفداران سردار محمد ایوب در قندهار زندانی کردند و در جنوری سال ۱۸۸۲ به وا گذاری وطن وا دار گردید و به نام مرد آشوب طلب به مقامات اداری هند برتانوی سپرده شد.

سردار غلام محمد طرزی ۱۸۸۲ تا ۱۸۸۵ سه و نیم سال در کراچی بسر برد و جیره خواری از دولت برتانیه آنقدر راهانت بار بود که از آنجا به امپراتوری عثمانی رفت و در بغداد جا گزید.

در سه سال زندگی در کراچی (از ۱۷ تا ۲۰ سالگی) محمود با چگونگی استعمار برتانوی بهتر آشنا شد و با اشتراك در مجالس پدرش با شخصیت های آزادیخواه و آگاه هند روحیهٔ ، ضد استعماری در وی نیروی بیشتر یافت و در آن مدت کوتاه زبان اردو را نیز یاد گرفت.

در بغداد محمود زبان ترکی را فرا گرفت و گاهیکه خانواده اش به شام رفت به آموزش زبان عربی نیز پرداخت.

آغاز اقامت در شام به معنای گشایش باب نوی در زندگی محمود طرزیست درین دوره وی بصورت جدی تر و دقیق تر به تحصیل دانش های ادبی و زبان و ادب عربی می پرداز د و مقاله و سفرنامه مینویسد و شعر می سراید. خانوادهٔ سردار غلام محمد طرزی در خانه یی که از جانب دولت عثمانی بر ایشان بخشیده شده بود زندگی می کردند و ماهانه آنقدر معاش می بردند که با آن زندگی مرفه داشتند و گاه گاه با ار سال پارچهٔ شعری و یا اهدای کتابی به سلطان تحفه ها و هدایای شاهانه نیز در یافت میکردند.

محمود در سال ۳۰۶ (مطابق ۱۸۸۸م) کتاب « اخلاق حمیده » را که غلام محمد طرزی نوشته بود به دستور او به سلطان عبد الحمید بردو گزارش این سفر را به نام « سیاحت نامه درسعاده » در همان سال نوشت.

درین سفر محمود طرزی در استانبول به‌صحبت سید جمال الدین افغانی رسید که خود در آن باره مینویسد: «علامه یك معدن عرفان بود این هفت ماهه مصاحبت بقدر هفتاد ساله سیاحت در بردارد.» (۱)

امیر عبدالرحمان در اواخر عمر برخانوادهٔ غلام محمد طرزی مهربان شدو آنها را اجازهٔ بازگشت به وطن داد وسالانه بیست هزار روپیهٔ کابلی معاش برای شان مقرر کرد که این مبلغ به دمشق فرستاده میشد.

پدر محمود طرزی درسال ۱۹۰۰ وفات یافت، گاهیکه محمود ۳۵ ساله بود. درسال ۱۹۰۱ که امیر عبدالرحمان وفات یافت و پسرش حبیب الله در ۲۹ سالگی به پادشاهی رسید محمود طرزی یك سال بعد از آن وارد وطن شدو ۹ ماه اقامت گزید و از جانب امیر جوان فرمان گرفت تا با مقامات عثمانی در بارهٔ ارسال کارشناسان ترکی به افغانستان صحبت کند مگر این ماموریت محمود به پیروزی نینجامیدو او با خانواده اش درسال ۱۹۰۵ به افغانستان بازگشت.

در سال ۱۹۰۹ امیر حبیب الله خیریه دختر محمود طرزی را با شهزاده عنایت الله معین السلطنه نامزد کرد و ٤ سال بعداز آن دختر دیگرش ثریا (۱٤ ساله) با عین الدوله شهزاده امان الله (۲۱ ساله) ازدواج نمود وبدانصورت خانوادهٔ محمود طرزی باخانوادهٔ سلطنتی پیوند نزدیك یافت. دراین وقت محمود طرزی تعلیمات نامه‌ها ونظامنامه‌ها را از ترکی به‌دری ترجمه میکرد، به‌ترجمهٔ کتاب جنگ روس و ژاپان برای امیر مصروف بود و بحیث عضو دارالترجمهٔ ترکی کار میکرد وشعر می گفت ورساله مینوشت.

۱ــ محمود طرزی. «سلسله مشاهیر افغانستان»، علاوهٔ معلومات برترجمهٔ احوال سیدجمال الدین افغانی، سراج الاخبار افغانیه، شماره ۵ ، سال ششم، (۱۴ اکتوبر ۱۹۱۶).

درسال ۱۲۹۰ ش (۱۹۱۱ م) محمود طرزی اجازهٔ نشر سراج الاخبار افغانیه را از امیر حبیب الله حاصل کرد. خود محمود طرزی درین خصوص پسانها چنین نوشت: «درماه رمضان سنه ۱۳۲۹ استدعا نامهٔ طلب امتیاز نشر نمودن یک جریدهٔ غیر رسمی ملی وطنی از طرف شرکت اداره به عتبهٔ عرفانی مرتبهٔ اعلیحضرت پادشاه معارف پرور معظم عرض و تقدیم گردیده امتیاز آن به این عبداحقر با خاك برابر (محمود طرزی) عطا فرموده شد. در ۱۵ شوال سنهٔ مذکور شمارهٔ اول آن درزیر مدیری این عبد عاجز و نگرانی جناب علی احمد ایشیك آقاسی حضور اعلیحضرت همایونی در معرض انتشار برآمد.» (۱)

از آغاز نشر اخبار محمود طرزی دو مشکل را پیش بینی میکرد: یکی اینکه سراج الاخبار خواه مخواه با انتقاد روش امیر مخالفت و خشم او را برخواهد انگیخت. دیگر اینکه مبارزهٔ اخبار بسود استقلال افغانستان مقامات هند برتانوی را برآشفته خواهد ساخت. محمود طرزی با آمادگی در برابر این دو مشکل بکار پرداخت و دیری نگذشت که هردو مشکل رونما شد. هم در سراج الاخبار و هم در دیگر آثار محمود از روش امیر انتقاد شد؛ مثلاً امیر هرسال به شکار بود نه میرفت و محمود طرزی این شعر را که به پاسخ قاآنی سروده بود در سال ۱۳۳۱ (خزان ۱۹۱۳) در مجموعهٔ پراگنده چاپ کرد که دران خوشگذرانی و بی پروایی امیر به سرنوشت کشور و مردم نکوهش شده است:

بیا ببین که در جهان چگونه گشته کارها

جهان جهان ریل شد زمان زمان تارها

---

۱ سراج الاخبار، سال ۱، شماره ۶.

چه بحرها که برشده چه خشکه ها بحارها
چه کوه ها شکاف شد گذشت ازان قطارها
جهان جهان علم وفن زمان زمان کارها
بس است صید بود نه میان کشت زارها
مکن تو عمر خویش را عبث به لهو لعب صرف
که وقت همچو شمس شد، گذار عمر همچو برف
مذاب میکند ترا، تو خوش به مدح خود به حرف
شمال ما و شرق ما ز دشمنان چو بحر ژرف
که موج آب چرك شان گذشته از کنار ظرف
همان بریختن بود چو سیل کوهسار ها
ندا نما که همتت جوان بد از چه پیر شد
نبودی غافل از جهان ترا اسیر شد
گمان برم قرین بد به حیله دستگیر شد
که غافل از جهان شدی دلت ز ملك سیر شد
مشو تو غافل از خودت که دشمنان دلیر شد
مرو به قول بدمنش که ذلتست یار ها
درین زمانه هر طرف به فن سراغ دارد ا
ز بهر راغ ملك خود هوای باغ دارد ا
پی ترقی خود ش به کف چراغ دارد ا
برای ضبط ملك ها چه درد ماغ دارد ا
خورند روم وفرس را بما بلاغ دارد ا
تو وقت را عبث مکن به میله وشکارها
چرا که وقت نقد شد ز وقت استفاده کن
چرا که نیست فرصتی بکار ملك چاره کن

چرا که دشمنان دین احاطه کرده پاره کن

چرا که مسلمین بتو امید کرده چاره کن

چرا که حاجت وطن بکار شد نظاره کن

که ملت عاجز آمده زرنج انتظار رها

حیات را چه میکنم وطن حیات من تویی

برای هر سعادتم وطن برات من تویی

اگر تو رفتی از کفم وطن ممات من تویی

برای دین وهم شرف وطن حیات من تویی

وطن تو کعبهٔ منی وطن صلوة من تویی

محبتت به جان من چو پودها به تارها (۱)

کابل ۲۰ ذیقعده سنه ۱۳۳۱

وهمچنان حمله‌های سراج الاخبار براستعمار برتانوی به سودا ستقلال افغانستان نیز به نوبهٔ خود امیر را ناراحت وناراضی می‌ساخت. مثلاً تردید امیر در امر تقاضای استقلال کامل افغانستان از حکومت برتانیا محمود طرزی راواداشت تا در شمارهٔ دهم ۱۶ ماه جدی ۱۲۹۴ سرمقالهٔ «حی علی الفلاح» رابنویسد که دراثر مداخلهٔ حکومت قبل از توزیع ورق اول جریده کنده شده. در مقالهٔ مذکور درجایی محمود طرزی مینویسد:

«حی علی الفلاح! ... دنیا به یك حال نمیماند. بشریت برمدارج مختلف سیرودورمیکند. طفل میباشد شیر میخورد، جوان میشود، شیر گیر میشود، به کمال میرسد وخود راکامل میکند.

ملت نجیبهٔ (نجیب) افغان بینایی دانایی وآگاهی حاصل کرده به خیرو شر به نفع وضرر خود پی برده شرف آزادی قومی، حقوق استقلال ملی خود

۱- محمود طرزی، پراگنده، کابل: مطبعه عنایت. سال ۱۳۳۳ ص ۹۳-۹۵

را به خوبی شناخته تا به حال هرچه که بود، بود، هر چه که شد شد! لکن بعد از این افغان آن افغان نیست که از حقوق خود چشم پوشی بتواند». (۱)

در سراج الاخبار مطالب متنوع چاپ می‌شد، مانند اخبار داخلی، اخبار خارجی، مقاله های علمی، اشعار، ترجمه ها و مطالب ادبی از منابع ترکی و فرانسوی، تبصره های سیاسی، نظامنامه ها و اشتهارات و اعلانات، سیاحت نامه ها و روزنامها و مقاله هایی دربارهٔ زبان و ادبیات.

بعد از آنکه عبدالهادی پریشان (داوی) (۲) و عبدالرحمان افغان (عبدالرحمان لودین) (۳) به سمت محرر با سراج الاخبار همکار شدند با این دو جوان مشروطه خواه و عضو «اخوان افغان» اندیشه های جمعیت نیز در سراج الاخبار وسیع تر راه یافت. و پیکار با استبداد و خود سری داخلی و استعمار خارجی جدی تر و گرم تر شد و کینهٔ دربار نیز با جریده و گردانندگان آن فزونی گرفت. اشعار انتقادی و آزادیخواهانهٔ پریشان لحن جریده را تند تر ساخته بود. چنانچه پریشان باری غزلی را که از یك شاعر ناشناخته در حبل المتین چاپ شده بود تخمیس کرد و آن مخمس در سراج الاخبار به چاپ رسید که متن آن چنین است:

۱- به نقل از مقالات محمود طرزی در سراج الاخبار افغانیه، (۹۷-۱۲۹۰ش) کابل-۱۳۵۵ش ص ۳۷۸.

۲- پریشان تخلص است نه نام مستعار چنانکه بعضی پنداشته اند (مقالات محمود طرزی ص ۲۳) و داوی نام قبیله است.

۳- عبدالرحمان به تخلص افغان هم شعر میگفت هم مقاله مینوشت و به لودین هم شهرت دارد مدتی هم تخلص کبریت را اختیار کرده بود که زود از آن منصرف گردید (بقول آقای داوی).

بد نبود

در وطن گر معرفت بسیار میشد بد نبود
چارهٔ این ملت بیمار می شد بد نبود

این شب غفلت که تار و مار می شد بد نبود
چشم پر خوابت اگر بیدار میشد بد نبود

کلهٔ مستت اگر هوشیار می شد بد نبود

روز و شب چون لنگ و شل در آشیان بنشسته ای
یا دماغ فکر را بیهوده بیجا خسته ای

دور از احباب رفته با عدو پیوسته ای
بر امید کار های دیگران دل بسته ای

گر ترا همت مدد کار می شد بد نبود

مانده در دشتیم جمله شل و لنگ و کل و کور
کیسه بی قوت است تن بی قوت و دل نا صبور

رهزنان نزدیک، ره تاریک رهرو بی شعور
راه دور و پای عور و خارها اندر عبور

گر که پاک این راه ها از خار می شد بد نبود

وقت تنگ و فکر لنگ و عرصهٔ جولان فراخ
نخل امید است در دل ریشه ریشه شاخ شاخ

جز خدا امیدگاهی نیست یارب آخ آخ
مانده تا منزل بسی فرسنگ های سنگلاخ

ای خدا اگر راه ما هموار میشد بد نبود

غیر مادشت ودرود یوار دارد برگ و بار
تا بکی برحال ما خندد گل وباغ و بهار
باری برماهم بیارای ابر رحمت باربار
بار ما اندر گل افتادست دل ها زیر بار
بار الها بارما گر بارمی‌شد به نبود
این غزل درصفحهٔ حبل المتین مکتوب بود
گرچه نام شاعرش ازچشم ها محجوب بود
این خطاب او به خود بسیار تر مرغوب بود
چند گویی شاعرا این کارمی‌شد خوب بود
چند گویی ماهرا این کار می‌شد بدنبود
پند گفتن بار فیقان است گرچه کار نغز
انتباه مسلمان است ارچه از اطوار نغز
هست ایقاظ برادر گرچه خوش کردار نغز
ازسخن‌خاموش‌شو کاین‌جمله گی گفتار نغز
گرگرایا جانب کردارمی‌شد بدنبود (۱)

وقتیکه جریده‌را نزدامیر بردند واشارهٔ شعررا به‌وضع امیر برایش توضیح کردند سخت برآشفت‌ودر حاشیهٔ اخبار نوشت : «پریشان کیست معلوم شود» انتقام این شعررا دربار در سال ۱۲۹۷ گرفت . در ۱۲ سرطان آن سال که عبدالرحمان لودین را به جرم قصد ترور امیر بزندان انداختند عبدالهادی پریشان را نیز بی‌گناه بندی کردند . تمام تلاش‌های محمودطرزی دررهایی آنان بی ثمرماند تاآنکه با پادشاه شدن امان‌الله تمام اعضای اخوان افغان و در جمله آن دو جوان نیز آزاد شدند .

۱ــ سراج الاخبار ، سال ۷، شمارهٔ اول.

درسال ۱۲۹۳ سراج الاخبار بنا بر مشکلات مالی و فشار حکومت از نشر باز ماند و محمود طرزی به گوشهٔ خانه نشست.

به قدرت رسیدن امان الله درسال ۱۹۱۹ در ۲۷ سالگی فصل تازه یی در زندگی محمود طرزی و تمام وطن پرستان اخوان افغان شمرده میشود.

محمود طرزی ۵۴ ساله به همکاری با وزارت خارجه دعوت شد و بزودی وزیر خارجه مقرر گردید. انتشار جریدهٔ رسمی به عبدالهادی پریشان سپرده شد که وی نام جریده را امان افغان گذاشت و مدتی نگارندگی آنرا به عهده داشت و عبدالرحمان لودین نیز سرمنشی شاه مقرر گردید.

محمود طرزی در مذاکرات صلح هیئت افغانی و مقامات برتانوی (۱۲) اپریل (۱۹۲۰) رئیس هیئت بود و زمانیکه بعد از جنوری ۱۹۲۱ تا ۲۲ نوامبر ۱۹۲۱ مرحلهٔ اولین مذاکرات در کابل صورت گرفت محمود طرزی از آن نظارت میکرد. در سال ۱۹۲۲ به حیث وزیر مختار افغانستان عازم پاریس گردید در ۱۹۲۴ باز به افغانستان برگشت و کار وزارت خارجه را انجام میداد. بنا بر اختلاف نظرها ییکه بین محمود طرزی و امیر امان الله بوجود آمد وی سرانجام در جون ۱۹۲۵ (تابستان ۱۳۰۴) در ۶۰ سالگی از کار دولتی کناره گرفت. کناره گیری محمود طرزی تا آرامی سخت روانی و بیماری های جسمی را همراه داشت که بنا بر ان مجبور شد در سال ۱۳۰۵ (جنوری ۱۹۲۷) برای معالجه عازم اروپا شود در دهم دسمبر ۱۹۲۷ که امیر امان الله به قصد سفر اروپا میرفت خانوادهٔ محمود طرزی با امیر پیوست و تا مصر با وی بود مگر در جنوری ۱۹۲۸ در ایتالیا از امیر امان الله جدا شد و در سویس به آسایش و دارو درمان پرداخت. در ماه جولای همان سال به وطن برگشت اما دیگر به کار اداری دست نزد تا آنکه شورش از ننگرهار برخاست و در تقاضا نامهٔ هفت فقره یی شورشیان به دولت فقرهٔ هفتم

اخراج محمود طرزی را از افغانستان میخواست. همان بود که درماه مارچ ۱۹۲۹، افغانستان را برای همیشه ترك گفت و در استانبول سکونت اختیار کرد. محمود طرزی تا ۲۲ نوامبر سال ۱۹۳۳ زنده بود و با معاش که معادل معاش وکیل شورا از دولت ترکیه میگرفت. زندگی مرفهی داشت و در ۶۸ سالگی در اثر سرطان جگر وفات یافت و قرار وصیتش در جوار مزار ابوایوب انصاری دفنش کردند.

این نکته مسلم است که محمود طرزی هیچگاه خویشتن را شاعر ننامیده است. اما در سال های نگارندگی سراج الاخبار افغانیه سرایش شعر بخش بزرگ فعالیت ادبی او را تشکیل میداده است. بیشتر اشعار محمود طرزی در مجموعه های «پراگنده» و «ادب رفن» فراهم آورده شده است. غزل «بگذشت ورفت» او گویا رامنامهٔ ادبیات روشنگری بود که چرخشی در روند شاعری آن زمان آورد.

زیاده بران محمود طرزی شعرای جوان آن زمان را به سوی پذیرش رسالت سخن و ادبیات میکشانید و ایشانرا تشویق میکرد تا با خامه ها برضد مفاسد اجتماعی و عقب افتادگی و جهل و بیسوادی به پیکار برخیزند. چنانکه تلاش او در راهنمایی مستغنی در ذیل عنوان «عبدالعلی» ذکر خواهد گردید. و عبدالهادی داوی در حل اکثر مسایل ادبی به او مراجعه مینمود و از او مشوره میخواست.

فعالیت ادبی محمود طرزی اساساً با نگارش داستانهای کوتاه و مقاله های ادبی و سرایش شعر در دمشق و سوریه آغاز مییابد بخشی از آثار آن روزگار در مجموعهٔ «دبستان المعارف» فراهم آمده بود که در سال ۱۳۰۸ هجری شمسی تدوین یافت این مجموعه شامل مقاله های ادبی واجتماعی؛

سیاحتنامه‌ها وحکایه ها بود . سپس به امر شهزاده عنایت‌الله کتاب مذکور را مؤلف به چند بخش جدا کرده است که «روضهٔ حکم» یکی از آن بخش‌ها ست.

اثر دیگر محمود طرزی «پراگنده» مجموعهٔ نظم و نثر اوست که در سال ۱۳۳۳ در مطبعهٔ عنایت به چاپ رسیده است . ازمجموعه‌های شعری او «محمودنامه» یا «ادب درفن» که در سال ۱۳۳۱ در کابل چاپ شد قابل یاد کرد است . «سیاحت نامهٔ سه قطعهٔ روی زمین در بیست و نه‌روز» از آثار معتبر منثور محمود طرزی است . از ترجمه های اوسه کتاب ژول ورن فرانسوی چون : جزیرهٔ پنهان ، سیاحت در زیر بحر و سیاحت در جوهوا و کتاب سیاحت در دورادور زمین‌در هشتادروزرا میتوان نام برد .

گذشته از آن تعداد مقاله‌های محمودطرزی‌رادرحدود پنجصدمقاله‌دانسته‌اند

د): سراج الاخبار ومسألهٔ ادبیات نو

سراج‌الاخبار به پیمانهٔ فراخی با علوم وادبیات سده های میانه به نبرد برخاست وبرگسترش چنان دانش هایی پافشاری کرد که‌نیازمندی‌های اساسی کشور رادر آن اوضاع وپس از آن برآورده ساخته بتواند واین نکته در سراج الاخبار بار بار توضیح شده است . محمودطرزی مینویسد :

((... اما درین باره سخن را پوست کنده وصاف میخواهم بگویم خواه خوش کس بیاید خواه نیاید ! خواه صحیح بدانند خواه غلط. مقصد از علم همان علمیست که‌دراین زمان تهلکه‌ناک‌جوشن‌دین‌ودولت‌ما ، برگستوان وطن‌وملت‌ما گردد . مقصد از علم همان علمیست که‌از تهلکهٔ بندگی غیردین مارا خاطر جمع سازد وبرمسند عزت وسر فرازی بنشاند .

مقصد از علم همان علمیست که از محکومیت واحتیاج اجانب ما را مستغنی سازدواز دفینه‌های‌لاتحصاء وکنزهای‌لایفنای عالم‌طبیعت توانگرو غنی

گرداند مقصد از علم همان علمیست که آهن را در کف ما موم کند وطبقات عالیهٔ هوارا به جولان ما محکوم نماید . مقصد از علم همان علمیست که قلعه های آهنین سرحد های ملك ما گله های صدمنی دشمنان مارا از تأثیر اندازد . وگله های هزار منی توپهای ما فوج های دشمن را ازهم شگافد . مقصد از علم همان علمیست که خطهای راه آهن ما در یك برهه قلیله به صد ها هزار عسکر ما را ازیکجا بدیگر جا نقل بدهد وخط های تلگراف ما در آن واحد ازهر حرکت دشمن ما به ما خبر برساند .

هزا رافسوس که ما این علم ها راشیطانی مینامیم . عمرخودرا صرف مالا یعنی میکنیم . در وقت حاضر علم همین علم هاست که به محافظهٔ اساس اسلامیت خدمت میکند و بنیاد بنای قصر دین را از زلال وحادثات این دهر پرآفات نگهبانی مینماید، خروارها علمیکه منحصر به دانستن ترکیب (ضرب — زیدعمراً) وفهمیدن قضایای (سالبهٔ جزئیه وموجبهٔ کلیه) وحل کردن (هذاجا زوهذا لایجوز) مانده باشد درین عصروزمان حاضر بدرجهٔ یك سرنیزه گك یك فوتهٔ فولادی ویك گله گگ پنج مثقالهٔ نیکالی بدین محمدی خدمت کرده نمی تواند ...» (۱) برپایهٔ این مرام دانش های بدرد بخور درکار ترقی کشور و رشدصنایع چون جیولوجی ، بیولوژی اقتصاد وغیره که در دستگاه های کشور ما هنوزخوب شناخته نشده بود در صفحات سراج الاخبار معرفی گردید و مبادی هریك درچندین شماره چاپ شد .

گفتیم که چگونگی روشنگری در فرهنگ باشرایط تاریخی پیدایش آن ومفکوره هوما نستی شخصیت اجتماعی، که تغییر اجتماعی را به نیروی خرد

۱- محمود طرزی مقالهٔ افتتاحیهٔ سال پنجم سراج الاخبار افغانیه ، سراج الاخبار ، سال پنج شماره (۱)، ص ۱و۲ .

آدمی وابسته میداند مشخص میشود . همانگونه در رحلهٔ روشنگری فرهنگ افغانی دراد بیات تمایلات بسوی گسترش دانش‌ها بظهور رسیدودر ستایش آموزش وپرورش اشعار زیادی سروده شد .

روشنفکران افغانستان معتقد بودند که برای مقابله بادشمنان و حصول آزادی کامل سیاسی واقتصادی پیکار درراه تعمیم دانش درکشور ورشد صنایع ملی ضروراست . (۱)

محمود طرزی ازطریق ترجمه‌وچاپ رومانهای فانتزی ژول‌ورن چون، سیاحت در جوهوا ، جزیرهٔ پنهان و سیاحت درزیر بحرخوانندهرا با آیندهٔ دورتلاشهای دانشمندان آشنا میساخت وبا وراورا به نقش زندگی سازدانش استوار تر می گردانیدومقاله هایی در بارهٔ ارزش صنعت در کشور مینوشت که دوشادوش آن در ادبیات نیزستایش پدیده های صنعتی ونقش صنایع درترقی کشوراز موضوعات شعرشناخته‌شد . شعرا درستایش موتر، زیل، برق، تلفون، رادیو وغیره اشعار زیادی سرودند .

پیشرفت‌های آلمان در سرآغاز نخستین پیکار جهانی درسیمای ادبیات‌ما چون پیروزی‌علم وصنعت‌شناخته شدوشعرا بااستفاده‌ازاین نکته‌مردم را به‌کسب دانش‌تشویق میکردند. حاجی‌شیراحمدمخلص شاعردربار امیرحبیب‌الله که‌از همکاران سراج‌الاخبار بود درقصیده یی مینویسد :

زفیضان کمال‌وفن ترقی کرد چون‌جرمن
کزوخصمان اودارند بیم‌ملک‌وجان امروز
بیا بیدای مسلمانان که ما هم بهر علم‌وفن
به‌جدوجهدبر بندیم روزوشب‌میان امروز

۱- سراج‌الاخبار ، مقالهٔ مخصوصه سال ۶ ، شماره ۵ (۲عقرب ۱۲۹۴) .

زعلم وحکمت ودانش ترقی میکند دولت
نمی‌شاید که‌ما باشیم درخواب گران امروز
ترقیات جرمن رابخودسرمشق انگاریم
به‌تعلیم فنون کوشیم بر قدرتوان امروز

عبدالرحمان اودین ، آن مبارز دلیر سازمان «اخوان افغان» نیز در قصیده‌یی شرق و غرب را برابرمیگذارد و نیروی غرب را در جنگ جهانی اول از دانش و صنعت میداند وبرحال شرق که سررشتهٔ دانشها را از کف داده‌است ، افسوس میخورد ودر آن قصیده چنین میگوید :

. . . افغانیان ذی هم گرمتفق گردد بهم
سبقت کند ازگستهم شهرت برد از تهمتن
بهروطن گریك دوصدعالم به‌اصلاحش رسد
بی‌شبهه این جهل وحسد رامیزداید چون سفن
باید مکاتب بی شمر گردد معارف بیشتر
تا علم و فن یابد مقردرقلب اولاد وطن
اندروطن از مکتبی حاصل نگردد مطلبی
کی میتوان ازیك لبی الفاظ شیرین آمدن
صدها مکاتب دربلد از بهر ملیونها ولد
تاروح حریت دمد درجسم شان چون جان به تن
تااند راندك وقت و حین بس نوجوانان رزین
هریك معلم چون بکین (بیکن) هریك مورخ چون گین (*)
ازهر دیار آید برون گرددوطن رارهنمون
انشا کند دار الفنون املاکند باب الفتن

---

* مورخ شهیرا نگلیس ، مؤلف صعود ونزول روم.

حاصل کند زان مملکت سود کثیر و منفعت
از فیض آن یابد سعت افزونتر از چین وختن

هر ملك کاندر بحر و بر باشد نفوذش بیشتر
گردد مصون از هر خطر یابد نجات از کید و فن

بی‌شبهه گردد مستقل گاهی نگردد منفعل
با هر که بندد عهد وال آزاد باشد در سخن

بر روی دریا زورقی دارد عجب خوش رونقی
خاصه بر آن یك بیرقی بروی نشان زافغانین (۱)

بدین گونه مقایسهٔ شرق و غرب با تأکید بر نقش دانش‌ها در بالایی دست غرب تقریباً تا حد موضوع مستقلی در ادبیات ما نمو و انکشاف یافت. (۲)

در ادبیات دورهٔ روشنگری افغانستان مسالهٔ حصول آزادی کشور در صدر مسایل قرار دارد و آزادی سنگ بنای ترقی و آبادی میهن و آرامی مردم شناخته میشود.

محمود طرزی در رسالهٔ «روضهٔ حکم» که در سال ۱۳۳۱ در کابل چاپ شده است چنین حرف های تند پرغروری را به گوش استعمار رساند:

«حب وطن عبارت از دوست داشتن سرا و خانه و باغ و باغچه نیست بل که حب وطن آنست که در مقابل دشمن در پیش هر سنگ و کلوخ وطن انسان سینهٔ خود را سپر نماید. و برای پامال نشدن یك وجب زمین وطن انسان جان خود را فدا

---

۱ ـ سراج الاخبار، شماره ۵ سال ۶.

۲ ـ برای اطلاع بیشتر رجوع شود به «تأثیر افکار سید جمال الدین افغانی بر ادبیات معاصر دری افغانستان» مقالهٔ نگارنده منتشر در عرفان (شمارهٔ فوق العاده به مناسبت روز معلم ۳۱ ثور سال ۱۳۵۶) ص ۷۵.

نماید وبرای ندادن یك ذره خاك وطن انسان خود را هبا نماید واز برای ترقی واعتلای وطن انسان هرگونه مهالك را برخود هموار نماید ...))(۱)

در پهلوی اشعار زیاد آزادی خواهانه در چنان اوضاعیکه در برابر نیروی نظامی امپراتوری برتانیه نیروهای پیکار جوی وآزاد یخواه داخلی احساس کهتری میکردند عبدالهادی داوی شعر بلبل گرفتار را سرود ودرآن مرگ در راه آزادی را بر زندگی اسیرانه بر ترنهاد و جان سپردن در راه پیروزی را نوعی پیروزی شمرد :

سحر گهی بشنیدم ز بلبلی به قفس
که مردم ازغم ودرد دلم نپرسد کس
که ازچه میکشم این ناله‌ها نفس به نفس
چرا گذشت مرا عمر درفغان چوچرس
چرا به غیر فغان نیست کار و بار مرا
چرا حیات به گردن شدست بار مرا
نه محرمی که باو یکزمان سخن گویم
نه مونسی که زدرد و غم وطن گویم
نه همدمی که به اوحرفی از چمن گویم
ز لاله و نسرین و یاسمن گویم
کنم به شکوه دل پر ملال را خالی
ز دردخویش کنم جمله بلبلان حالی
غرض ز قصهٔ پر درد خود کمی شنواند
ز نکته‌های اسیرانه شمه یی بر خواند

۱ـ محمود طرزی روضهٔ حکم (مطبعه عنایت دار السلطنهٔ کابل، ۱۳۳۱)ص ۱۴۵ .

که باد بوی چمن بر قفس نشین گذراند
تپید و بال و پر افشاند و این حدیث بخواند
مگر رساند نسیمی صبا ز خاك وطن
که برد هوش و قرارم به خاك پاك وطن

دمی به حیرت و بیخود فگنده سر ایستاد — زشکر یا زشکایت دگر لبی نکشاد
که باز باد صبا از شگوفه دادش یاد — کشود چشم و کشید از خروش دل فریاد
که همچو من شوی از خانمان جدا صیاد
چو من اسیر ستم سازدت خدا صیاد

مرا که فخر چمن زیب گلستان بودم — گل شگفتهٔ بستان آشیان بودم
روان باغ و چمن روح بوستان بودم — ظریف و شوختر از جمله بلبلان بودم
اسیر پنجهٔ فولادی بلا کردی
بجای لطف جفا کردی و خطا کردی

ضای بی سر و پا بود جای پروازم — بلند شاخ سرسر و مسکن نازم
همیشه بوی گل از خانه خوش اندازم — برون چمیدی چو آواز خرمی سازم
مرا نه درد اسیری نه چون قفس دل چاك
نه اشکریزی غمگین نه نالهٔ غمناك

سحر که بال و پر شوق میزدم بهوا — به شاخه‌های شگوفه گرفتمی ما وا
گهی بروی گلی گه به سنبل شیدا — به خنده نعمه کنان میسرودم این آوا
کراست عشرت امروزه بیکه من دارم
ندیم سنبل و گل خانه در چمن دارم

همان گل است کنون و همان زمان بهار — زمین زسبزه نخلع درخت پر بر و بار
فگنده شور به گلشن نوای قمری و سار — به گوشه‌های گلستان چو من هزار هزار
پرند از سر یك شاخ برد گر خندان
فتاده من به قفس گریه میکنم به فغان

رسیده است دل زار من به جان یارب از ین ستمکده ام زود وارهان یارب
درین جفاکده پرغمم مسان یارب دوباره ام به گلستان و گل رسان یارب

اگر برای قفس آفریدی ام باری
چرا به بال پرم داده ای سروکاری

اسیر پنجهٔ جور و جفاستم تا کی ؟ ندیم آه و فسوس و غم و ندم تا کی ؟
انیس انده بسیار و لطف کم تا کی ؟ جلیس این ستم آباد پرالم تا کی ؟

چو غیر یأس درین خانه نیست کار امید
بهست امید مزاری از این مزار امید

سپس خموش شد و ساعتی تأمل کرد مرا گمان که شد آرام یا تحمل کرد
دوباره نغمه کنان روی جانب گل کرد به خنده گفت که صیاد چون تغافل کرد

بیا بمیر ز ذلت نجات خواهی یافت
بگوشه گاه عدم خوش حیات خواهی یافت

اگرچه نیست گوارا بمن چنان مردن جوانم و بود افسوس بر جوان مردن
ولی بر آرزوی زندگی توان مردن که هست موجبا حیای جاودان مردن

چو هر سحر به قفس حال مرگ می بینم
چرا نمیرم و فارغ ز درد ننشینم

بگفت این و به حسرت بسوی گلشن دید گشود بال و پر و بر در قفس بدوید
بر آن طلسم زمانی هجوم کرد شدید ولی چه فایده کان بود سد سخت مدید

ز کله و پر و بال نحیف و منقارش
بریخت خون مصفای رنگ گلنارش

فتاد بیحود و خونش به جوش می آمد دل تپیده بخون در خروش می آمد

گهی گهی که به حال و بهوش می آمد همین این طنین حزین زو بگوش می آمد

شکست بال و پرم در هوای آزادی

هزار شکر که گشتم فدای آزادی

وشاعر برای تائید احساس واندیشهٔ خود بیتی از مظهر را در پایان شعو بعد از این عبارت می آورد: خاتمه اززبان مظهر:

درین بهار ز بلبل اگر نشا نـی هست

به پای گلبنی افتاده آشیانی هست (۱)

پریشان در این شعر سوزناك بهاری راکه در آن مردم در اسارت بسر برند وآشیانهٔ زندگی شان در پای گل آرزوها ویران افتاده باشد زشت تر از مرگ می پندارد. این شعر که دوماه پیش از بهار سروده شده دوماه پیش از بهاری که دوسال بعد از آن افغانستان آزادی سیاسی خود را به کف آورد، پاسخی بود به سوال آنعده از مردم این کشور که دربارهٔ پیروزی شان در پیکار با استعمار دودل ومتردد بودند ودربارهٔ نابرابری نیروها زیاد می اندیشیدنـد. شـعر «بلبل گرفتار» که چون صدای زمان طنین شکوهمند و گوش نشین داشت به زودی به پشتو گزارش یافت و دریکی از شماره های بعدی سراج الاخبار ترجمهٔ پشتوی آن به چاپ رسید.

باید یاد آور شد که چون ظهور دورهٔ روشنگری کشورهای شرقی با دست بازیهای امپریالیزم درشرق همزمان است. بنا بران این دوره در فرهنگ و ادبیات همه ملل شرقی خصلت ضـد استعماری دارد و دوره روشنگری در کلتو روآد بیات مردمان ما نیز دارای همان خصلت است.

۱ـ سراج الاخبار، سال ۶، شماره ۱۲، ۲۵ جنوری ۱۹۱۷. (۵ دلو ۱۲۹۵ش).

نخستین نبرد جهانی دلیل آن گردید که مسألهٔ آزادیخواهی را روشنفکر آن افغانستان به گونهٔ تازه یی مطرح نمایند. دفاع از اسلام یگانه پایه یی بود که میشد تمام ایل ها و قبیله های افغانستان باتکاء بر آن متحدانه برضد فرنگی به پیکار برخیزند و در جنگ جهانی اول که امپراتوری عثمانی چون مرکز خلافت اسلامی با کشور های بالقان داخل جنگ شد در صفحات سراج الاخبار آزادیخواهی مردم افغانستان چون حلقه یی از زنجیر آزادیخواهی تمام ملل مسلمان منعکس گردید و بر ضرورت تشکیل اتحادیهٔ دول مسلمان تأکید شد. درین مورد البته اندیشه های سید جمال الدین مستقیماً از طریق محمود طرزی و غیر مستقیم چون روحیهٔ مسلط بر تمام ملل مسلمان، موثر بود.

مقاله های مفصلی در سراج الاخبار، توضیح ضرورت اتحاد مسلمین و پیشنهاد های روشنفکران افغانستان در بارهٔ اشکال اتحاد بچاپ رسید مثلاً سرمقاله یی با عنوان: «مسلمانان اتحاد کنید و از هم جدا مشوید» و همچنان در اشعار شعرای زمان این مطالب با تأکید و تفصیل بیان شد چنانکه محمود طرزی در غزلی باعنوان اتحاد مینویسد:

حکم قرآن مبین شد اتحاد — اصل این دین متین شد اتحاد
حزب واحد گر شود اسلامیان — حاکم روی زمین شد اتحاد
اتحاد مسلمین فرض است و دین — پس چرا متروک دین شد اتحاد (۱)

همچنان در شمارهٔ ۱۶ سال ۲ سراج الاخبار قصاید عبدالعلی مستغنی و میرزا محمدعزیز، کاتب ادارهٔ سراج الاخبار و در شمارهٔ ۲۰ همان سال قصیدهٔ شیر احمد مخلص همین پیام را بیان گراند.

---

۱ - سراج الاخبار، سال اول، شمارهٔ ۱۳.

روشنفکران افغانستان در دورهٔ روشنگری برضد خرافات و برداشت‌های نادرست از دین مبارزه کردند. محمود طرزی رسالهٔ ((علم و اسلامیت)) را چون ضمیمهٔ سراج الاخبار چاپ کرد. با این رساله وی تلاش ورزید تا ثابت بسازد که دین اسلام مخالف علم نمی باشد و بدینگونه کوشید تا با آیات قرآنی ضرورت تحصیل علم را روشن سازد.

تلاش سراج الاخبار به پشتیبانی حقوق و مقاله هایکه درین زمینه نشر شد و نشر جریدهٔ مخصوص زن به نام ارشاد النسوان در عهد امیر امان الله دیر تر ثمر داد، چنانکه در اواسط این دوره انعکاس آن در ادبیات دیده میشود.

موضوعات اساسی شعر دودههٔ اول قرن بیستم چون وطن پرستی، آزادی خواهی تشویق به دانش و صنعت تأکید اتحاد کشور های اسلامی و پیوستگی اقوام مختلف باشندهٔ افغانستان برای حصول استقلال چون موضوعات جدید در ادبیات، خواه مخواه با مخالفت‌ها زوبرو میگردید که روشنفکران افغانستان ناگزیر بودند با موانع بستیزند و راه رسیدن به آرمانهای نو را هموار سازند.

ه) ادبیات فنی و «ادبیات ملی»

اشعار و اجد موضوعات نو که تعبیرات و اصطلاحات تازه و غیرمروج در شعر نیز داشت در برابر شعر قدیم قرار گرفت و سراج الاخبار در دفاع از شعر جدید مقاله هایی چاپ کرد که اینک برای خوب روشن شدن پرخاش این دو شعر نو و کهنه یکی از آن مقاله ها را که سیراب از طنز و نیشخند است نقل میکنیم. این مقاله در واقع مرامنامهٔ شعر دورهٔ روشنگریست:

«حسب حال ما بین شعر طرز جدید و شعر طرز عتیق:

عتیق — بسیار عجیب است که در شما هیچیاك لطافت و نزاکت شعریه

دیده نمیشود. به این لفظ های غلیظ و کلفت (تحصیل) و یا (معارف) و یا (بگذشت و رفت) و (وطن) و (فیض خلاق حسن) و از همه بدتر (زغال سنگ) روسیاه که شما بر سر و بر خود زده اید سراسر خود را از شناخت بر آورده اید بلکه یك لکه ایست که بر دامن پاك شعر نهاده اید. حالا آنکه موضوع شعر و بنیاد شعر بر گل و بلبل، بر خط و کاکل، بر باده و ساده، بر رندی و قلاشی، بر موی کمر، بر قد سرو، بر انار پستان، بر عناب لبان، حتی بر دیوانگی و بیابان گردی وضع و بنا یافته. هزار افسوس که شما از ین همه پیرایه ها و آراستگی ها خود را محروم ساخته به کامه های ثقلت بخشی که درخور مدرسه ها و ملا ها و دود چراغ خوردن هامی باشد آغشته ساخته اید و از همه عجب تر که به این همه ثقلت و غلظت خود نام تا نرا (شعر) هم گذاشته اید!

جدید ــ آه برادر! چه بگویم: قسمت بدمن را به این حال در آورده من هم به همان لطافت ها و نزاکت ها آراسته و پیراسته بودم. آستینم رگ گل ودستم از سایهٔ رنگ حنا در شور و غلغل بود از برگ گل نرازو ساخته در یکطرف آن نسیم سحر گهی را که با بوی زلف یار معطر بود میگذاشتم و در دیگر طرف آن جوهر لطیف روح خود را گذاشته وزن می کردم. در موی کمر آنقدر می پیچیدم که به عدم می رسیدم. در نقطهٔ دهن آنقدر محو میشدم که هیچ میشدم قدم سرو بسیار درازی بود که از حد کمر به قدر یک مو بار یک شده بود و رویم ماه شب چهارده بود که مانند یك سینی گرد بقلاوه پزی مینمود. ابروانم دو کمانی بود که بزرگی دایرهٔ قوس قزح در پیش آن از خجالت رنگ می باخت. چشمانم دو ترك قاتل کمان بدست خونریز و بدمستی بود که بسیار دل ها و جگرها را خورده بود. مژگانهایم خنجر های جگر شگافی بود که به قلابهای برگشتهٔ یك دکان قصابی مشابهت میرسانید

که دل جگرها بر آن آویخته شده باشد. ویا آنکه به سیخ های دکان کبابی میماند که دل ها را به آن در کشیده کباب میکرد. دوزلف عنبرینم چون دو مار سیاه پرز هری که از یك سروی آویخته شده بود به نظر میخورد. کرا یارا که نزدیك شود! خالم یك حبشی لبگردهٔ بینی پهن روسیاه ودهنم بقدر چاه زمزم و یا یك چشمهٔ آب بقایی بود! چه خوش قسمت دهن بوقلمونی داشتم که گاهی غنچه وگاهی نقطه، گاهی چشمه وگاهی عدم گاهی هیچ می شد! افسوس افسوس که از آن لطافت ونزاکت ها هیچ چیزی برایم نماند.

عتیق – آیا چرا این چنین شد؟

جدید – مپرس برادر! زمانه بدست زمانه!...

عتیق – واه! این مسأله را به زمانه چه تعلق. شعر هر وقت شعر است که اساس آن بر حسن وجمال معشوقه وعشق ومحبت ساده و باده بنا یافته زمانه هیچ وقت برشما جبر نمی کند که شما آنچنان جوهر نفیس خود را در سیاهی های زغال های سنگ آلوده سازید.

جدید – زمانهٔ شما را نمی گویم زمانهٔ خود را میگویم! این عصر و زمانه یك عصری است که درهمه چیزها تغییرات و تبدلات کلی واقع شده است. در این عصر قد درازسرو وعرعرمانندی را که ده پانزده برابر قامت طبیعی بشر باشد وآن سرو، دو لیمو یا دو انار بار آورده باشد ومارهای سیاه پرزهر از دو طرف آن آویخته شده باشد. ویك روی چون مجمع گردی را که در میان آن دو کمان ویا دو جعبهٔ تیر یا دو بنچه سیخ های دکان کبابی ویك حبشی ویك غنچه ودو عناب ویك سیب ویك چاه وغیره گذاشته شده باشد واین سینی بریك بیاض در از حبیبی وضع شده بر تالاق آن درخت سرو مانده شده باشد هیچ کس نمی پسندد! شما هزار شکر بکشید که مانند من عاجز بدقسمت به این عصر قد رناشناس نیامده

آید . دراین وقت آرایش ها و پیرایش های حسن وجمال ها ییکه داشتیم و شمهٔ یی از بسیار و نمونه یی ازخروار آن بیان شد به پشیزی هم نمی خرند. بلکه (مادر آل) گفته میگریزند. یك کتاب معدن‌شناسی زغال سنگ را که کار ازان گرفته شود ازدوازده‌هزار کتاب‌های بیست هزار بیتی وصدهزار بیتی ما بیچاره ها بهتر ومقدس ترمی شمارند یکدقیقه که در راه حل کردن یك مسألهٔ فن ماکینه ویاکیمیا ویا حکمت ویا هندسه وامثال آن‌صرف کنند ازهزارسال به ما وشما پرداختن را افضل واحسن می‌دانند چه فکر های واهی و چه خیال‌های باطل !

جدید ــ چه باید کرد ! اگرواهی باشدو اگرباطل همین است که شدنی شده، چار باید زیستن ناچار باید زیستن .

عتیق ــ آه چه‌بگویم برادر ! دل مرا برحالت کباب کردی . دانستم که به‌چه سبب به‌این تبدیل قیافت واین تناسخ پرآفت مجبور شده ای ! خدا مردمان عصرت را عقل بدهد . وچشمهای بصیرت شان را باز کند تا حق را از باطل ولازم را از غیرلازم ونافع را ازمضر تفریق دهند .

جدید ــ آمین ! ... انتها (۱) دربارهٔ این‌مقاله چند نکته قابل تصریح است

۱ ــ شعر که بیانگر واقعیت‌های عینی وذهنی است ، با دگرگونی زندگی خوامخواه دگر گون میشود .

۲ ــ شعر باید سودمند باشدو برای زندگی سازی بدرد بخورد.

۳ ــ موضوعات وواژه های شعری جاودانی نیستند؛ بلکه‌همگام با تغییر زمان تغییر می پذیرند .

---

۱ ــ سراج‌الاخبار، سال اول، شمارهٔ ۱۷ .

۴- آنچنانکه تقلید کشندهٔ شعر است نو آوری همگام باسیر زمان شعر را بارور میسازد ؛ اما جداً قابل توجه است که این شعر به اصطلاح جدید با تخیل و تصویر سازی کمتر سروکار داشت و از زبان فشردهٔ انعکاسی ویژهٔ شعرودیگر مفاهیم اصیل شعری دور بودو بادست های بی اعتنا به میراث کهن شعردری پیویزی می شد .

بهر صورت مقالهٔ مذکور وداعیه یی با بعضی از ارزشهای ادبی قرون وسطی بود ، که فشردهٔ مطالب آن درمنظومهٔ « بگذشت ورفت » محمود طرزی نیز بیان شده است . دراین منظومه این بیت ها قابل توجه است :

وقت شعر وشاعری بگذشت ورفت — وقت سحر وساحری بگذشت ورفت
وقت اقدام است وسعی وجدوجهد — غفلت وتن پروری بگذشت ورفت
عصر عصر موتر وریل است وبرق — گامهای اشتری بگذشت ورفت . . . (۱)

محمود طرزی وقت چنان شعری را سپری شده می پندارد که همسنگ سحر است وازنگاه شاعر در تعبیر سحر تمام ارزش های شعری کلاسیك فراهم است ودر آن گویا ردسنت گرایی وتقلیداست . با بیان نیاز مندی تازهٔ زنده گی . محمود طرزی تأکید میکند برآنکه شعر باید پاسخگوی تقاضا های این زمانی زنده گی باشد .

ادبیات فنی که بخشی ازشعر « طرزجدید » بود چنان اشعاری رامیگفتند که درآن صنایع وپدیده های صنعتی ستایش میشد . محمود طرزی « غزل » های خود را که در وصف برق ورادیو وتیلفون وریل وزغال سنگ وغیره سروده بود جمع کرد وبه شکل مجموعه یی به چاپ رساند. نامش را « ادب درفن » یا « محمود نامه » گذاشت . این اثر گویا به پاسخ « محمود نامه » کتاب سوم

۱- سراج الاخبار ، سال ۱ ، شماره ۴ ، ونیز در « پراگنده » محمود طرزی، ص ۱۱۸ .

از پنج کتاب که برای سوادآموزی در مدارس و مکاتب خانگی ازآن استفاده می‌شد ترتیب، شده بود. محمود طرزی در مقدمه با توجه به نقش آموزشی و پرورشی ادبیات محمود نامهٔ پنج کتاب را گمراه کننده خواند.(۱)

از شمارهٔ ۲۰ سال ششم سراج الاخبار ستون جدید «ادبیات ملی» در جریده گشایش یافت که پروگرام آن بعداً چنین تشریح شد: سرلوحهٔ ما چه چیزها بکار دارد.

۱ـ اقسام شعر درهر موضوعیکه باشد، قصاید مدحیه غزل های عاشقانه نشیده های وطنیه، ترکیب بند، ترجیع بند، مخمس، رباعی، چاربیتی وغیره که از مردم خود وطن باشد خواه از شعرای گذشته وخواه از شعرای حال فارسی ـ افغانی.

۲ـ از اقسام نثر، مکتوب های ادبی، علمی، اجتماعی و غیره مقاله های ادبی که موضوعش عالم طبیعت باشد، فارسی ـ افغانی.

۳ ـ ضروب المثال ـ یعنی ضرب المثل‌ها بهرمضمونی که باشد و ضرب المثل شده باشد، فارسی ـ افغانی.

٤ـ فقرات حکمت آمیز مانند فقرات گل‌دستهٔ حکمت و بعض فقرات لطیفه آمیز بانزاکت، فارسی ـ افغانی.

۵ ـ به لهجه وشیوهٔ اقوام مختلفهٔ وطن عزیز ما هر رقم شعری که باشد مثلاً به لهجهٔ هزارگی، پنجشیری، صرف کابلی شهری، قندهاری، هراتی اوزبکی وغیره. و به لهجهٔ افغانی اقوام مختلفه هررقم غزل خوانی و چاربیت سرایی وغیره در این خصوص یك مقصد مهم داریم که نتیجهٔ آن از فایده خالی نخواهد بود.

۱ـ رجوع کنید به‌مقدمهٔ محمود نامه مطبعه دارالسلطنه کابل، سنه ۱۲۳۱.
این اثر در سال ۱۳۳۳ با مجموعهٔ: «پراگنده» نیز در مطبعه عنایت چاپ شده است.

٦- فقرات تاریخچه عبرت آمیز که مختصر و مفید و به تاریخ خود افغانستان تعلق داشته باشد . (۱)

چنانکه از مرام نامهٔ « ادبیات ملی » برمی آید خواست گردانندگان سراج الاخبار آن بود که اشعار ملل واقوام مختلف افغانستان بزبان و ولهجهٔ خود شان چاپ شود وبدین صورت زمینهٔ پرورش ادبیات ملیت های گوناگون فراهم گردد . در پهلوی آن سراج الاخبار معتقد بود که هرگاه مسایل مبرم روز به لهجه و زبان اقوام مختلف در صفحات اخبار انعکاس یابد پیمانهٔ نفوذ وکارگری آن بیشتر خواهدبود . چنانکه محمود طرزی در مقالهٔ « ادبیات ملی » (٦) این نکته را توضیح کرد و تأکید نمود که پیام شاعر به لهجهٔ خودش زود تر به مردمش میرسد نسبت به آنکه ماهر موضوع امروز را با تعبیرات وواژه های شعری کهنه و زبان ادبی چندین صدسال قبل بیان کنیم . وبرای تأئید گفتهٔ خود دربرابر شعری ازکلیم همدانی غزل هایی از صاحب دادکوهستانی، خواجه محمد سالنگی وغزلی به لهجهٔ هزارگی چاپ کرد . با چاپ این اشعار سراج الاخبار نخستین بار به زبان محاورهٔ لهجه های گوناگون شکل نگارشی داد وآنرا ثبت کرد.

محمودطرزی به تخلص «افغانی» ترانه هایی به لهجهٔ کابلی سرود (۳) که شعرای جوان کابل ازاو پیروی کردند . یکی ازآن جمله شعرامیرغلام حضرت انور بود، که تخلص خودرا بعداً شایق وپس ازآن شایق جمال گذاشت. وی در نامه یی به محمود طرزی می نویسد: « حضرت صاحب امتیاز مخلص

۱- سراج الاخبار ، سال ششم، شماره ۲۲ .

۲- سراج الاخبار , شماره ۸ ،سال ۷.

۳- رجوع کنید به سراج الاخبار سال ۷،شماره های ۱۱ و ۹۸.

نوازرا از درگاه کریم کارساز دائما سرافراز میخواهم. یك غزل به لهجهٔ ملی در قید تحریر آورده ارسال خدمت نمودم. لاکن باین ربط هم از سخن استاد تاشاگرد فرق بسیار است. مگر چون در این روزها تخلص انور را به شایق تبدیل کرده ام لهذا عرض تخلص را به واسطهٔ این غزل خدمت آن معنی پناه ضرور دانسته به مطالعهٔ آن تکلیف دادم فقط.» (۲)

زیر عنوان «ادبیات ملی» چاپ ضرب المثل ها، آغاز پژوهش ها در ادبیات مردم (فولکلور) بود که متأسفانه توجه محققان را جلب نکرد و ادامه نیافت «مقالهٔ ادبی» که در شمارهٔ دوم مرامنامهٔ «ادبیات ملی» یاد شده است پدیدهٔ تازه یی در ادبیات دری به شمار میرود. این نوع ادبی موازی با ترجمهٔ اشعار اروپایی در آغاز سدهٔ بیستم بوجود آمد و ادامه یافت.

و) بی پروایی به اشکال شعری قدیم

در دودههٔ اول سدهٔ بیستم با پیشدستی محمود طرزی بی پروایی به اشکال شعری قدیم دیده میشود که زادهٔ عوامل زیرین است:

۱ـ توجه زیاد شاعر به واقعیت های زندگی اجتماعی زمانش چون قطب مقابل سنت گرایی در ادبیات.

۲ـ ظهور رو به افزایش ترجمه ها از نمونه های شعر آزاد اروپایی و یا هر شعر اروپایی که ترجمه به شکل شعر منثور درمی آید.

۳ـ پیوسته با ترجمهٔ اشعار اروپایی ظهور شعر منثور در ادبیات دری چون (شکل) نو، که لزوم وزن و قالب قدیمی را در شعر نفی میکرد و گواهی میداد که شعر میتواند بدون داشتن وزن عروضی و قالب مروج قدیمی هم وجود داشته باشد.

۱- سراج الاخبار افغانیه، سال ۷، شماره ۲۰.

بی التفاتی ها ییکه به ارزش ها ی شکلی شعر قدیم در این دو دهه صورت گرفت بصورت عمده ازاین قرار است :

۱ــ آمدن کلمه ها و عبارت های گفتاری در شعرنه به صورت قصدی بلکه برای ایجاد فضا یا آهنگ تازه به‌شعر مثلاً درمرثیهٔ مینای محمودطرزی چنین چیزی دیده میشود :

این شعر که در « سلطان پور » جلال‌آباد در سال ۱۳۲۹ سروده شده بیانگر ناراحتی محمود طرزی از ستمی است که در باریان عیاش برمینا ها روامیداشتند .

چون گوشت مینا خوردنی نیست؛ بنا برآن مینا را فقط برای تفریح شکار میکردند وگذشته ازآن درسیمای مینا درین مرثیه از تمام مردم مستضعف دفاع شده وهرگونه بیداد نکوهش گردیده است . این شعر ظاهراً پس ازآنکه شکار مینا را شاه منع کرد سروده شده است :

مرثیهٔ مینا

ــ۱ــ

مرغکان این چه‌خوش نوایی‌ها — اینچه پرواز وپر فشانی ها
این چه جمعیت سرود آیین — این چه چر چر همه سرو داگین
حال تان ساده شکل تان چه ظریف — صوت تان‌خوش مقام تان چه‌لطیف
لیک ترسم که دهرخانه خراب — محو سازد مجالس احباب

چب شوین مرغکان من چپ شین

ــ ۲ ــ

ا‌ی‌ن‌ــ۵۵ــ! آمدشکاری باصد پیچ — نیست در تو برهٔ شکارش هیچ
نیست تنها دومیله در دستست — چره پربهر قتل تان مستست

رحم دردل نباشد شس هرگز چو ببیند کشد کند جز و بز
چپ شومینا که هستی مینا کار کشدت آن شکاوی زار ونزار
شان نباشد که شین انسان است این چه کاری قساوت افشان است
چپ شوین مرغکان من چپ شین...

دراین دوبند «مرثیهٔ مینا» «چپ شوین» «چپ شین» و «چپ شومینا» دربیت چهارم بند دوم برای ایجاد لحن صمیمی آمده است ونگارش «اینك» بدین شکل «ا ـ ی ـ ن ـ ه ـ!» برای تجسم آهسته ودزدانه آمدن شکاری اختیار گردیده است واین همه نشان میدهد که شاعر بر بیان صادقانه اندیشه واحساس خود پافشاری دارد وبهمان اندازه از کاربرد ارزش های قراردادی شعر کلاسیك گریزان است.

۲ـ شکستن قالب، چنانکه در مثال «مرثیهٔ مینا» نیز بروشنی دیده میشود شعر به شکل مثنوی سروده شد ومشابه ترجیع بند. بخش هایی از آن با یك مصرع بزبان گفتاری: «چپ شوین مرغکان من چپ شین» جدا میشود. وبخش ها هرگز باهم برابر نیست. مطابق احساس شاعر درهرجاییکه پنداشته میشود. که بهرهٔ تمامی ازموضوع به پایان رسیده این مصرع می آید و بخش را از بخشی جدا میکند. بخش نخستین چهار بیت است دومین پنج، سومین چهارده و چهار مین هشت و پنجمین هفت بیت. (۱)

«مرثیهٔ مینا» درمجموع قالب تازه ایست که با هیچ یك از قالب های قدیمی مشابه نیست. مثال دیگر شعر «مکتب» محمود طرزیست. شعر از بهره های نابرابر ساخته شده است چنانکه بند اول چهار مصرع دوم چهار مصرع، سوم پنج مصرع وچهارم پنج مصرع و بند آخرین شش مصرع است.

۱- رجوع کنید: محمود طرزی، (پراگنده) کابل، مطبعهٔ عنایت (سال ۱۳۳۳ ص ۷۳ تا ۷۶.

زین جسم با جان زین چشم پر نور گردورمانی مانی تو بس دور
زین چند اشیا بشنو بد ستور یك یك شمارم تا گردی آگاه

—۲—

اول ز انسان دور افتی ای جان جاندار باشی لیکن نه انسان
انعام باشی «بل اضل ...» دان با قول قرآن باشی تو گمراه

—۳—

گمراه انرا باید بدانی کو کور باشد ره را نبیند
آخرچه گردد آیا تو دانی در چاه افتد عاجز نشیند
بیچاره اعما بیچاره گمراه ...(۱):

چنانکه دیده میشود شعر دورهٔ روشنگری در دودههٔ اول مدهٔ بیستم هم از نگاه موضوع تازه بودو هم از نگاه بعضی قالب ها . شکستن قالب مانند نو آوری در انتخاب مضامین شعری حتمی نبود . شعرا مجبور نبودند که برای مضامین تازه قالب های تازه جستجو کنند .

۱ـ سراج الاخبار ، سال ۵ ، شماره ۱۹ ، (۱۹۱۶م)

بخش سوم

ظهور قالب‌های نوادبی

الف) سفرنامه :

در دورهٔ روشنگری ادبیات دری زیر تأثیر ادبیات ترک سیاحت نامه نویسی وترجمهٔ سیاحت نامه ها بوجود آمده جنبش سیاحت نامه نویسی چون نخستین نوع نثر هنری درادبیات ترک‌دراواخرقرن‌هفده ظهوریافت که‌هدف آن نشان دادن مظاهر زندگی غرب به خوانندهٔ ترک بود . در افغانستان در اواخر دههٔ اول سدهٔ بیستم سیاحت نامه هایی چاپ شد که بعضی ترجمه و بعضی نگارش بود چون سیاحت سه قطعهٔ روی زمین در ۲۹ روز (۱) وسیاحت نامهٔ لاپونیا (۲) ترجمهٔ سیاحت نامهٔ عبدالرشید ابراهیم افندی که توسط محمود طرزی وعبدالهادی پریشان ازمتن ترکی کتاب (عالم اسلام) صورت گرفته ودر شماره های متعدد سراج‌الاخبار چاپ شد .

۱ـ محمودطرزی سیاحت سه قطعهٔ روی زمین،مطبعه عنایت کابل: ۱۳۳۴ (۱۹۱۵م)

۲ـ سراج‌الاخبار افغانیه شماره های ۹ ـ ۱۲ سال ۶ .

نگارش سفر نامه‌ها در ادبیات دری گذشتهٔ دوری دارد؛ مگر جنبشی که در سدهٔ بیستم رونما شد از آنرو نو پنداشته میشود که اهداف آن با سفر نامه های کهن متفاوت بوده، کاملاً موازی با روحیهٔ سیاحت نامه‌ها وسفارش نامه ها وسفارت نامه های اواخر سدهٔ هفدهم ادبیات ترك نوشته شده است. درین سفر نامه‌ها کوشش شده که زندگی غربی و یا کشورهای پیشرفتهٔ دیگر به خواننده معرفی شود تا علاقمندی اورا به دانش های معاصر و تخنیك و صنعت برانگیزد.

ب) شعر منثور :

در نخستین شماره های نخستین سال سراج الاخبار همزمان با چاپ ترجمه های شعر اروپایی مانند «بوسهٔ مادر» از شاعر فرانسوی (۱) و «ترجمهٔ شعر یکی از ظریف طبعان جرمنی» (۲) نوشته هایی مانند «تنهایی» (از یادگارهای اصالحیه) (۳) و «شعر - موسیقی» (٤) و «شبنم» (۵) و «بهار عشق» (٦) از محمود طرزی و «عمر . . . وقت» از عبدالهادی داوی (۷) چاپ شد. این پارچه ها نمونه هایی ازشعر منثور و مقاله های ادبی بود. این دوشکل ادبی بسیار شبیه‌هم بود. نمی‌شد، باارزشنما های مشخص یکی را از دیگری جدا کرد. مگر پارچه هایی درامان افغان بصورت مشخص زیرعنوان شعر منثور به‌چاپ رسید؛ مانند «روز گار هم ملتفت نمیشود»

۱- سراج الاخبار، سال اول شماره ۴، ص ۱۰.

۲- ایضاً شماره ۲، ص ۷.

۳- ایضاً شماره ۷، ص ۸.

۴- ایضاً شماره ۲، ص ۳.

۵- ایضاً شماره ۳۵، ص ۴.

۶- سراج الاخبار، سال اول، شماره ۲۱، ص ۱۴.

۷- ایضا، سال ۷، شماره ۱۶.

از احمد راتب (۱) و « احساس اندوهناك » ازم . حسن (۲) و « چرا شفق اینقدر حزنین است » از غلام سرور (۳) و « روزگار بی مروت پدرت بسوزد » از احمد راتب (٤) و « آه روزگار سیاه ! » ازم . حسن (۵) ودر سال اول انیس (۱۹۲۷ م) نیز این نوع نوشته ها بدون عنوان شعر منثور بشکل چاپ میرسید ، مانند « دختر روستایی » از کوهی (٦) و « تنهایی و مهتاب » از غ . ر (۷) مثلاً : « روزگار بی مروت . » از راتب چنین شروع میشود :

چه انجماد وافسردگی یارب :

رودخانه مانند اژدهای پژمرده در زیر سواحل نمناك درجستجوی راحت گاهی جاریست از یادتر انسان را به وحشت می افگند . سردی هوا لرزه می آورد ! صدای نالش بلبلان که دراخیر وقت میخواهند آرام گیرند نوحهٔ حزین کدام مسکین را میماند ! افق چرا لعل گون است . مگر شفق آخرین آفتاب با یك تبسم خیره و تیرهٔ مختصرانه ازعالم وداع میکند !

آرامی وسکوت و حشت انگیز تا حیث را فرا گرفته که از هیچ طرف نی آواز یست نی نوایی ! صدای باد باران این تاریکی موحش همهمه برپا کرده و هر لحظه هم شدید تر میشود شاخه های درختها از هم میشکنند .

۱- امان افغان ، شماره ۶ ، سال ۶ .

۲- ایضاً ، شماره ۷، سال ۶ .

۳- ایضاً ، شماره ۸، سال ۶.

٤- ایضاً شمارهٔ ، ۳۸، سال ۵.

۵- ایضاً ، شماره ۴۵، سال ۵.

۶- انیس شماره ۱۵، سال اول .

۷- انیس، شمارهٔ ۱۲ سال اول (۷ دلو ۱۳۰۶-۲۷ جنوری ۱۹۲۸) ص ۸ .

گویی این هیاهو که در فضا حکم فرمایی دارد عوامل بدبختی بیچارگان است. چه شد که هیچ کس در همچو وقت از اطراف قصر عبور نمی کند! مگر تمام ساکنین این قصر به خواب رفته اند که ابداً صدایی جز صدای وحشت آور توفان شنیده نمی شود! به ببینید به ببینید: گاه گاهی ابر پاره ها ظلمت خود را تیره ساخته بکنار افق متوجه میشوند غریو ساکنین از دست روزگار بیمروت بر می آید. صدای حزن آور طفل یتیم که از سر قبرستان با فریاد و نوحه های غم آلود (شهدا) به سرعت عبور میکند دیار ماتم را مینماید. همه جا تاریکی!.... همه جا خلوت!....»

چون ریفورم نمی تواند دردی را دوا کند و چون تضاد های طبقاتی شدیدتر میشود وچون ظلم و بیداد حکام رو به فزونی میرود شکایت از روزگار زیاده تر است و نا امیدی و یأس در آثار شعرا انعکاس یافته است.

شعر منثور بنا بر امکانات وسیعتری که نسبت به شعر تقلیدی اسیر در قالب های کهنه داشت و بنا بر آنکه زبان انعکاسی و فشردهٔ شاعرانه آن با رمزها و نماد هایش برای بیان هنری هر راز مگویی شایسته بود زود رواج یافت و طرفدارانش فزونی گرفتند و حتی از سال های بیست قرن بیستم تقریباً تا نزدیکی های جنگ جهانی دوم مروجترین شکل ادبی بود که مبرمترین مسایل اجتماعی را منعکس میساخت.

ریفورمهای دورهٔ نهضت امانی رشد مناسبات سرمایداری را تشریح کرد و نبرد طبقات دژخیم را داغ تر ساخت. شعرا دریافتند که همه تلاش های اصلاحی دولت برزندگی اکثریت مردم زحمتکش تأثیری نینداخت و درد های اساسی را درمان نکرد، چنانکه در نخستین سطرهای شعر منثوریکه نقل کردیم احمد راتب چنین تصویر سوزنده یی از زمان خویش نقاشی میکند:

درحالیکه در کاخ خواب آرامی جاریست بیرون غریو مساکین بالاست وصدای وحشت آور توفان ـ توفان خشم ستم کشان و بینوایان شنیده میشود واین تصویر را زمینهٔ خونین بعداز جنگ استقلال برجسته ترمیسازد یعنی اوضاعیکه هنوز بادهاشیون کودکان یتیم را ازسر گورهای شهدا عبور میدهند . درشعر منثوردیگری به عنوان «آه روزگار سیاه!» محمد حسن قدرتمندان تاراجگر زمان خودرا به باز تشبیه میکندو تودهٔ مظلوم را به کبوترودرپایان امید وارودلیر هوشدار میدهد:

ای فراعنهٔ ظالم، بکنیدهرآنچه میخواهید که عنقریب روزگار مکافات خواهد رسید!!!».

کارسیاسی پردامنه در گذشته وجانبازی بزرگ روشنفکران آگاه، عشق فردای تابناك را درنهاداکثر روشنفکران وشعرای آنوقت شعله ورساخته بود تنها نظری به عنوان های اشعارمنثور آن زمان نشان میدهد که شعرادرفراسوی اصلاحات ودگرگونی های روبنایی بدبختی ورنج مردم شان رامیدیدندو بخاطر آن رنج وبد بختی ها بود که «ازشفق خونین» وبی مروتی روزگار وغم واندوه سخن میگفتند.

«شعرمنثور» نویسی ازسال‌های سی سدهٔ بیستم ببعدنیز ادامه یافت نویسندگانی مانند میرغلام محمد غبار، شهزاده احمدعلی درانی وعبدالهادی داوی (پریشان) بعضی آثار شانرا درمجلهٔ کابل چاپ کردند، مانند، «صبح درپغمان»(۱) «من وماه» (۲) «ماه در پغمان» (۳) و «بازوطن» (٤) .

۱ـ مجلهٔ کابل، سال دوم ،شمارهٔ ۳، (اول سنبله ۱۳۱۱ـ۲۲ـ اگست ۱۹۳۲)ص۳۵.

۲ـهمانجا، ص ۳۲ .

۳ ـ مجلهٔ کابل ، شمارهٔ دوم ،سال دوم (اول اسد ۱۳۱۱ ـ۱۹۳۲ میلادی) ص ۲ .

۴ـهمانجاص،۴۷ .

این «شعرهای منثور» دربارهٔ طبیعت و گوشه هایی اززندگی وحالات روانی انسان نوشته میشد فشردگی زبان و تصویرسازی ویژهٔ شعر را نیز تاحدی دارا بود. بعضی طرح داستانی داشت مانند «بازوطن» و «من وما» و بعضی عاری ازطرح داستانی بود. و بصورت کل بیشترزیر تأثیر ترجمه های اشعار اروپایی بوجود می آمدو شبیه آنها نوشته میشد. مجله ها زندگی نامه وشعر شعرای اروپایی را پیوسته چاپ میکردند، مانندزندگی نامهٔ لامارتین وشعر «دره» از او که ترجمهٔ منظوم ومنثور آن پیهم چاپ شد(۱) وزیست نامهٔ ادموند ودوامی چی (۱۸٤٦ــ ۱۹۰۸) شاعر ایتالیایی(۲) و زیست نامهٔ شاتوبریان و(۱۸٦۷ــ۱۸٤۸) (۳) و گوستاو ــ فلوبرت (٤).

دربازپسین سالهای این دوره نویسندگان وشعرای تازه دمی «نثرادبی» و «شعرمنثور» نوشتند که آثارشان در مجلهٔ کابل چاپ می شد مانند احمد الله کریمی که «نهر»(۵) را نوشت و سیدقاسم رشتیا نثرادبی «برف می بارد» (٦) را نوشت وحفیظ الله شعر منثور «من و اورا» (۷) ....

۱ـ مجلهٔ کابل، شمارهٔ دوم، سال دوم (اول اسد ۱۳۱۱ هـ ش ـ ۱۹۳۲ میلادی)، ص ۱۵.

۲ـ آیینهٔ عرفان، شماره های، ۶ ـ ۷ ـ ۸، سال دوم ۱۳۱۱ هـ.ش. (۳) همانجا

۴ـ آیینهٔ عرفان، سال دوم، شمارهٔ ۹ـ۱۰ـ۱۱و۱۰

۵ـ احمدالله کریمی «نهر» مجلهٔ کابل سال ۷، شمارهٔ ۸۳ (دلو) ۱۳۱۶ جنوری فبروری ۱۹۳۷ ص ص، ۶۹ ـ ۷۱.

۶ ـ سید قاسم رشتیا «برف می بارد» مجلهٔ کابل، سال ۸، شمارهٔ ۱۱ (دلو) ۱۳۱۷ جنوری وفبروی ۱۹۳۹) ص ۸.

۷ حفیظ الله «من واو» مجلهٔ کابل، سال ۲، شماره ۷.

ج) داستان :

ترجمه وچاپ رمانهای ژول ورن ـ فانتزی نویس فرانسوی و چاپ رمان «فاجعه های پاریس» اثر گزاویه دومونتهپن با مقدمه کوتاه محمود طرزی در بارهٔ ارزش اجتماعی رمان ومقاله های پراگندهٔ سراج الاخبار در بارهٔ اهمیت ورواج قصه نویسی در دنیای غرب، نویسندگـان مارا به قصه نویسی علاقمند ساخت مگر بنا بر نبودن گذشتهٔ قابل اتکا در تاریخ ادبیات ما، قصه نویسی دیرتر جوانه زد، مثلاً، در سال های بعد از آزادی افغانستان (۱۹۱۹ م) وتاسال هـای جنگ جهانی دوم چند نمونهٔ انگشت شماری بـوجود آمـد ، چون :

«تصویر عبرت» از عبدالقادر «لوحهٔ وفا» از میرغلام حضرت شایق جمال و « جشن استقلال افغانستان در بولیویـا » از مرتضی احمد محمدزایـی و «ندای طلبهٔ معارف» و دیگر .

هرچند « جشن استقلال افغانستان ... » بزبان انگلیسی در خـارج کشور نوشته شده و ترجمهٔ آن در امان افغان چاپ شده است چون واقعیت جامعه افغانی در سالهای دورهٔ نهضت امانی توسط یکنفر افغان در قالب داستان ریخته شده است بر رسی آن خالی از سودمندی نمی باشد .

خلاصهٔ داستان : حکومت بولیویا ، افغان های مقیم آن کشورراوا دار میسازد که بنا بر نداشتن سند اقامت خاك بولیویا را ترك بگویند واموال شان ضبط گردد گل احمد که در آن سر زمین صاحب مکنت فراوان است بارنج مجبوری ترك همه دارایـی میخواهدمهمانی یی برگزار کند و در آن دختری از اهل آن دیار را که ازمدتها شیفته اش شده است نیز دعوت نماید ودر آن مهمانی هم به او عشق خودرا اظهار نماید وهم برای ابدپد رودش بگوید .

در ضیافت مذکور به گل احمد خبر میدهند که هیئت سیاسی افغانستان به تازگی وارد بولیویا شده و مصمم است با حکومت آن کشور موافقتنامهٔ دوستی و همکاری امضأ نماید.

هرگاه این مطلب به اطلاع هیئت رسانده شود، حتمی از مقامات حکومتی بولیویا خواهش خواهند کرد تا چون نخستین گام در راه دوستی هردو کشور افغانهای مقیم بولیویا راسند اقامت بدهند. با مراجعهٔ گل احمد به هیئت سیاسی افغانی این مشکل حل میشود و افغانها روزی بیرون شهر جشن استقلال افغانستان را تجلیل می کنند.

در مورد این قصه دو نکته قابل تذکر است: یکی تائید سیاست خارجی افغانستان و دیگری اینکه قصه به سود سرمایه دار به فرجام میرسد و بنا بر مشی سیاست خارجی حکومت امانی ثروت سرمایه داری از گزند در امان میماند و این نمونهٔ انعکاس جانب داری از منافع بورژوازی در آیینهٔ ادبیات آن دوره است. (۱)

«لوحهٔ وفا» داستانیست که آمیخته در نظم و نثر پرداخته شده است. موضوع داستان چنین است که حسد خانواده را تباه می سازد و خلاصهٔ آن چنین که: مردی به همسرش بدگمان شده است. و می پندارد که زن به وی خیانت میورزد روزها اورا تعقیب میکند اما نتیجه یی بدست نمی آورد. رنج مرد هر روز افزونتر میشود تا آنکه روزی از درز دروازه زن را مشغول صحبت با تصویری می یابد و به پندار اینکه با سند خیانت او را گرفتار کرده است تفنگچه را به سویش آتش میکند گاهیکه زن در خون خویش می تپد مرد ملتفت میشود که تصویر از خودش است. پلیس شانه های قاتل رابسته به سوی باز پرسی میکشد و در آن حال

۱- متن قصه را لطفاً در امان افغان، سال ۸، شماره ۴۷ و بعد از آن مطالعه فرمایند.

زن التماس میکند که همسر اورا نیاز ازاندواوخون خودرا بخشیده است (۱)

این داستان با اوج عالی و پایان غیر منتظره پختگی بیشتری را نشان میدهد و گذشته از آن، زن که در ادبیات دری چون نماد حیله و فریب همه جا تصویر شده بود زیر تأثیر مبارزات طولانی بسود دفاع از حقوق زن یکباره چون رمز وفا و پایداری و پاکی تجسم می یابد..

چنان مینماید که مقاله های سراج الاخبار در دفاع از حیثیت زنان مثلاً افتتاح بخش مخصوص معرفی «ناموران زنان جهان» (۲) در سراج الاخبار و در دورهٔ امانی نشر جریدهٔ «ارشاد النسوان» وغیره توانست دگرگونی در شاخت حلقه های روشنفکری از نقش اجتماعی زن وارد کند واذهان را به مرحلهٔ عالیتری مثلاً تا حد احترام به حیثیت و حقوق زن ارتقا بخشد.

زبان داستان ساده است ودر آن شعر ونثر می آمیزد چنانکه روایت گاه به نثر و گاهی به نظم صورت میگیرد توصیف جایها واشخاص رنگ توصیف ریالستیك دارد.

« ندای طلبهٔ معارف » چنانکه از تبصرهٔ «امان افغان » برمی آید رمانی تربیتی بوده است چون پیش از آن چنان اثری در تاریخ ادبیات دری نداریم آنرا میتوان نخستین رمان تربیتی شمرد. از آنجا که نیاز مندی به داستانهای افغانی در حلقه های ادبی کشور ما هر روز محسوستر رونما میگردید وهر بار این مسأله در مطبوعات جدی تر طرح می شد. «انیس» درسال دوم نشرات خود موضوع رشوت را به افتراح گذاشت وخواست تا نویسندگان در آن موضوع رمان بنویسند.

۱- متن داستان را در «امان افغان» سال نهم، شماره های ۵۱ و ۵۲ بخوانید.

۲- سراج الاخبار، سال اول، شمارهٔ ۷.

در مقدمه ییکه بر شرایط افتراح نگاشته شده بود گفته می‌شد که چون نویسندگان ما به رمان التفات شایسته نکرده‌اند خوانندهٔ افغان ناچار به‌دامن قصه های دیگران می‌آویزد و این وضع خود زیان‌آور است :

انیس برای افتراح این شرایط راوضع کرده بود:

۱ -- قصه باید در قالب رمان ریختگی باشد .

۲ – قصهٔ نمبر اول همان بود که تمام نزاکت‌های فن تحریر رادا راباشد، مثلا در تحلیل و ترسیم وقایع مبالغهٔ مرغوب. درعین زمان معاشقه یا کدام ذریعهٔ دیگر که قصه رامرغوب بگرداند محور گرفته شود تصویر حوادث قریب‌الفهم ورقت آور باشد.

۳ – حوادث رمان در داخل وطن اختیار شود و همچنین افراد آن وطنی باشد .

٤ – مشروط است که در قصهٔ مذکور یکی از اسرار ویا طریقه های عجیب رشوت آشکار شود .

۵ – در ازی موضوع یکی از صفات خوب مسابقه خواهد بود . . . »

چون اصلاً داستان نویسی به روش غرب در تاریخ ادبیات دری پدیدهٔ نوزادی شمرده میشد وعنعنه یی در ادبیات ما نداشت . برای نویسندگان کاملاً تازه کار ما بسیار دشوار بود که یکباره دست به نگارش رمانهای طولانی بزنند .

از سوی دیگر این اعلان وقتی در صفحهٔ انیس چاپ شد که سالی از آن

نگذشته نهضت امانی بدست حبیب الله برچیده شدو روزگار پس از آن مسایل نوی را در دستور روز قرار داد .

درسال های ۱۳۱۸ و ۱۹ یعنی سالهای ۱۹۳۹ و ۴۰ نمونهٔ های بهتر و پخته تری ازداستان کوتاه در ادبیات ما ظهور یافت؛ چون « مادر تیره روز » از محمدرسول وسا (۱) و « قربانی بیگناه » از ع . ارمانجن . (۲)

۱ــ محمدرسول وسا « مادر تیره روز» مجلهٔ کابل ، شمارهٔ ۱ ،سال۹ .
(حمل ۱۳۱۸ ــ مارچ واپریل۱۹۳۹) ازص ۷۲ تا۸۶ .

۲ــ ع. ارمانجن«قربانی بیگناه» کابل ، سال۹، شماره۶،(۱۳۱۸ــ۱۹۳۹)ص ص ۸۰ــ۸۶ .

بخش چهارم

سایهٔ یأس بر ادبیات

از سال‌های ۱۹۲۴ و ۱۹۲۵ نمونه‌های ادبیات یأس آلود در مجله‌ها و جریده‌ها ظاهر میشود. چنانکه در بحث شعر منثور بدان اشاره کردیم دیگر آن شور و شوق سال های آغازین حصول استقلال در ادبیات دیده نمیشود. این حالت پنج‌شش سال دوام کرد که بعد بنا بر کار کرد سبب های معینی که ذکرش خواهد آمد به سمت دیگری پیچید.

به قدرت رسیدن امیر امان الله در آغاز معنای به قدرت رسیدن «اخوان افغان» را داشت. زمانیکه امیر امان الله رقیب عمده خویش سردار نصر الله را که کاکایش نیز بود به زندان انداخت و دیگر برادران را به اطاعت خویش مجبور ساخت و ظاهراً رقیبی که جرأت عملی داشته باشد در اطراف او دیده نمیشد برای نوسازی دستگاه اداری به زندان متوجه شد. در آنوقت جوانان مجهز با اندیشه‌های ترقی خواهی و نوجویی در محبس اوگ سلطنتی و دیگر محابس بزرگ پایتخت به نام زندانی سیاسی به سر میبردند. و این میراث ننگینی بود که پدرش امیر حبیب الله

بعدازخود گذاشته بود. امیرامان الله به زودی اعضای «اخوان افغان» را از زندان آزاد کردومهمترین کارهای دولتی را به ایشان سپرد. مثلاً میرزمان الدین والی کابل، مولوی محمد حسن مدیر مکتب حبیبیه وعبدالهادی داوی نگارندهٔ «امان افغان» مقررشد و عبدالرحمان لودین درزمان پادشاهی امان الله به حیث سرمنشی شاه، نگارندهٔ امان افغان، عضو سفارت افغانستان دراتحادشوروی، عضو مجلس قانونگذاری، رئیس گمرک کابل ورئیس بلدیهٔ قندهار کارکرده است پدرش کاکا سید احمد درعین حال سه وظیفه را ایفا مینمود، چون آمریت مکاتب ابتدایی، تدریس درغندشاهی واستخبارات وزارت حربیه ومولوی عبدالواسع پسرمولوی عبدالروف نخست ملای حضور وپس از آن رئیس «مرکه د پشتو» مقررشد که درتدوین قوانین کشور نیز ازاو بسیار کارگرفته میشد.

امیرامان الله درنخستین سالهای پادشاهی خودتا حدزیادی اجرا کنندهٔ تصامیمی بود که دراتخاذ آن رجال مشروطه خواه سهم بارزی داشتند مگر ازهمان آغاز بادیدژرفتر نقش اندیشهٔ مستقل اودرتطبیق پلانها وتمایل او به سوی مطلق‌العنانی وجدایی از جنبش مشروطه خواهی که اوخود عضوی از آن بودنیز قابل تشخیص بود. مثلاً امیرامان الله به تقاضای حکومت برتانیا وبه حیث شرط پذیرش استقلال افغانستان ازجانب آن دولت موافقه کرد تاسپاه پیروزمند افغانستان ۲۰ میل ازمرز کشورعقب برود. وبدینصورت شاه بی اعتنا به نامه‌های مکررمردمی که درسنگر پیروزی زانوزده بودند وبی توجه به تمامیت ارضی خاک برتصمیم خویش اصرار ورزید. (۱)

یادر نخستین قانون اساسی افغانستان (در مادهٔ ۲۵) ذکر شده بود که «در افغانستان وظیفهٔ ادارهٔ حکومت مفوض است به هیئت وزراو اداره

۱- رجوع شود به غبار، افغانستان درمسیر تاریخ، ص ۷۷۰.

مستقله در حین اجتماع هیئت وزرا ریاست مجلس را ذات ملوکانه ایفا می نمایند...» (۱) بدینصورت رئیس مجلس وزرا شخص شاه بود که مادهٔ ششم قانون اورا غیر مسؤول میشناخت. و این عدم مسئوولیت کابینه نزد شورا مخالف آرمان «اخوان افغان» بود این مطلب و مطالب دیگر مشابه سبب جدا شدن «اخوان افغان» به دو جناح «محافظه کاران» و گروه «لیبرال های» که خودرا «جوانان افغان» مینامیدند گردید. حق تحصیل وحق نشر جریده و مجله ومصؤنیت آزادیهای فردی ومصؤنیت مسکن وغیره که در قانون اساسی ذکر یافته بود از نگاه مشروطه طلبان کافی نبود وبنا بر آن تعداد کم اعضای «اخوان افغان» همکاری خویش را باحکومت امان الله تا آخر ادامه دادند وبیشتر آنها به تدریج از آن فاصله گرفتند. تندروی وتلخ روی امان الله در تطبیق ریفورمها ومخالفت متنفذین قضات وحکام که صلاحیت و قدرت شان را قوانین موضوعهٔ حکومت امانی محدود می ساخت وصف آرایی در داخل کابینه که در رأس یکی سردار عبدالقدوس ودر رأس دیگری محمود طرزی قرار داشت سبب آن گردید که ریفورمهای امان الله به درستی ودقت تطبیق نشو وچراغ روشنگری درمیان توده ها نتابد بنابر آن جوانان ترقی خواه وقلم بدستان صاحب درد وطن که به ریفورمهای امیر امان الله دل بسته بودند شدیداً ناامید گردیدند.

احمد راتب در شعر منثور «روز گار هم ملتفت نمیشود» مینویسد:

«... آه متأسفانه این سر زمین سخت دردمند است که با فریاد های الیم و نوحه های غم آلود ضجه همی کند.

طنین های سوزنده و دود دار این آتش که از دهان ساکنین به صورت

---

۱ - «نظامنامهٔ اساسی دولت علیهٔ افغانستان» ،طلوع افغان، ۱۸ سرطان ۳۰۲.

آه واز چشم اکثر به صورت اشك تبدیل یافته به یك طرز لرزش ونا امیدی میبر آید انسان راسخت متأثر میسازد .

ای قطرهٔ اشك رنج آلود که باهزار مشقت از جلو چشم اوعبور میکنی آیا میتوانی دریك پیشانی سعادتمندی طلوع نمایی .

غلغلهٔ سامعه خراش تمدن واجتماع مانند یك فرشتهٔ آسمانی از زمین موجودیت درفضای عدم پرواز نموده قلب های دردمند رادر آتش حسرت میسوزاند . غرش وفش (شمندوفر) مانند یك صاعقهٔ آسمانی برسراین وادی غمناك فرودمی آید .

ناله های حزن آوراین سر زمین که مدرجاً (متدرجاً) ازسر مزارع دل های جریحه دارمیگذرد این جنگل را یك هیکل وحشت نشان میدهد !....))

درپایان این قطعه با این سطر ها بر میخوریم :

((... ای پیکرعشق ای محبوب مدنیت ! مگراز این سر زمین ویران سخت متنفری که‌در هیچ وقت وآوان به‌یك بوسهٔ الفت مذاق تمنای تلخ کامان زهرحوادث رابه شهد محبت شیرین نمیسازی آیا هیچ نمیخواهی که این دل نالان رادر آغوش محبت کشیده نوازش کنی ؟ .

طبیعت بیاو اوضاع جهان را تبعید کن . چرخ ستمگراز این ستم دیده نفرت گیر . وای آه صادقانه این آیینهٔ آتشین تمدن را مکدرنما! » (۱)

قابل یادآوریست که این شعر با ارتباط به قیام ملا عبدالله معروف به ملای لنگ که امیر امان‌الله در سنخنرانی های خویش اورا« ملا عدوالله » مینامید سروده شده است .

چنانکه معلوم است ملای مذکور با شماری‌از همدستانش که‌جمعاً ٤٥ نفرمی شدند بدست قوای حکومتی افتادندوروزدوشنبه‌چهارم جوزای‌سال ۱۳۰٤ هـ. ش

۱- امان افغان، شماره۶، سال۶ ص۷.

در منطقهٔ سیاه سنگ کابل اعدام شدند. (۲) وضع بحرانی سال های اخیر حکومت امیر امان الله شورش هایی که قربانیان بی شماری داشت، بی سروسامانی امور اداری و اختلافات شدید میان کارمندان بزرگ دولتی برزندگی مردم تأثیر ناگواری انداخته بود.

شعرای احساساتی ما سخت دلشکسته شدند و چون دید عمیقی از قانونمندی تکامل اجتماعی نداشتند ناامیدانه به بدویت و زندگی اولی انسان رجوع کردند و این همه مصایب را ره آورد تمدن شناختند. شاعری به نام م. حسن در قطعه «شعر منثوری» می نویسد: «... آه چقدر رشك میبرم برزندگانی های ساده و بسیط بی اجتماع و تکلفات بی معنی تمدن مرا اذیت میکند. چقدر بختیار است آن پیرمرد دهقان که اوقات پر قیمت زندگانی را در زیر اشعهٔ زرین آفتاب بسر برده و از دست طبیعت بهترین ارمغان را مستقیماً میگیرد. بر مزرع سبزی نشسته یادش از کشته های خویشتن می آید. او با طبیعت سروکار دارد. او عظمت خدا را در شب های مهتاب در اشعهٔ سیمین ماه، در نسیم معطر سحر در نزدیکی سپیدهٔ صبح، در شفق نورانی، در اوقات طلوع و غروب آفتاب، در افق گلناری و در فضای این جولا یتناهی میبیند.

گوارا بادتان این سعادت. ای آنانیکه در زیر این آسمان نیلگون شفاف با قلب های پاك مقدس زندگانی دارید!

شما آزادید. برای ارادهٔ شما مانعی نیست.

نقادی و خود پرستی اشخاص فاقدالاراده در روحیات شما اثری نمی اندازد! شما حیات گرانبهای خود را با انعام حیوانات میگذرانید که بارها از این مدرسین بی عاطفه برتری دارند. اما من!...

۱- امان افغان، شمارهٔ ۹، سال ۶، ص ۷.

اززندگانی بیزارم بارسنگین حیات دوش ناتوانم راخسته نموده، برای اظهار احساسات تند وسوزنده ام محیط مساعد نیست!!!

بلی شما سعادتمند ایدای روستاییان! زیرا روح شما از نیش تنقیدموذیان متأذی نیست! شما تنها از دیدن رنگ خونین لاله به دریای بهت وحیرت فرو میروید ولی ازمشاهدهٔ دل لاله قلب شما داغدار نمیشود!

اما افسوس که این سعادت برای همیشه به شما داده نشده و شما هم گاه گاه ازمظالم روزگار جنایت کارچون لاله داغدارمی شوید! ولی همان قسمیکه ازدست طبیعت حظ میگرفتید همان طورظلم وجنایت را ازومیدانید.

شما باین تمدن ننگ آلود بشرسروکاری ندارید. شما روزهزاران مرتبه شهید راه قوانین غلط اجتماعی نمیشوید!...» (۱)

به خصوص سطرهای باز پسین این نوشته قابل تأمل است. اشاره های شاعر به «تنقید موذیان» و «قوانین غلط اجتماعی»، «نقادی و خود پرستی اشخاص فاقدالاراده» ابعادی از زندگانی اجتماعی آن روز راروشن می‌سازد که شاعر از آن ملول و بیزار گردیده است.

در خلال این ناامیدیها شعرایی راهم میبابیم که نبرد را ضروری میپنداشتند واز شعر کهنه به شعر نومی گذشتند وبه سود روشنگری آتش می کشودند. میرزامحمدشریف کاتب ماشین خانه متخلص به خسته‌دل، که ازشعرای پرقدرت وقت به شمار میرفت ازاین شمار شعر است. او از شیفتگان سخن ابوالمعانی بیدل بودچنانکه به پاسخ بیدل چنین غزل استادانه‌یی از او به‌چاپ رسیده است:

---

۱ ـ امان افغان، شمارهٔ ۱۰، سال ۶، ص ۶.

من و انتظار غفوریت که به نامه ام چه رقم زنی
ز کمال بنده نوازیت سر جرم ما چه قلم زنی
به حریم کعبهٔ کوی تو ، به امید دیدن رویتو
کشم انتظاریت آنقدر که مرا صلا به حرم زنی
زطلسم حیرت بیخودی زچه روزنی دمی از خودی
تو به خویشتن نرسیده ای به تخیلش زچه دم زنی
زنهال گلشن عافیت ، ثمری چو برنگرفته ای
با بهار عالم بیخودی گل حیرتی چه به هم زنی
خجلم زشهرت زندگی که نکرده ام بتو بندگی
به نیاز نامهٔ من خسته‌دل رقمی زفضل و کرم زنی (۱)

چنین شاعری در چنان احوالیکه بعضی‌شعرا نوای یأس برمیکشند به قول «امان افغان» به‌سوی «شعر های عصری» عبور میکند وچنین غزلی به چاپ میرساند :

دانی که چیست حب وطن الفت وطن
پاس وطن وفای وطن غیرت وطن
ماهی اگر زآب جدا گشت جان دهد
سرمایهٔ حیات بود صحبت وطن
گیرد عروس دولت و اقبال در کنار
مردانه وار هر که کشد زحمت وطن
جان باختن برای وطن زندگی بود
اینست در طریقت ما خدمت وطن

۱- امان افغان ، شمارهٔ ۲۶ ، سال ۵،ص۶ .

هر کس حیات خود به حیات وطن شمرد
داند بـه قدرت زندگـی و قیمت وطن
ای وای بر کسی کـه به غیرت سپرد جان
در زیر خاك بـرد بـه دل حسرت وطن
بـاشد تـرقی وطن از علـم یـا هنر
گـردد بلند از این دو سخن شهرت وطن
صاحب کمال و بی هنر از یك قبیله اند
آن بـاعث تـرقی و این ذلت وطن
علم است خسته دل که فروغ کمال علم
روشن چو آفتاب کنـد ظلمت وطن (۱)

ناکامی ریفورمهای امیر امان الله در سیر جنبش سیاسی در افغانستان حادثهٔ مهمی به شمار میرود. بدین معنی که آزمایش ریفورمیزم که برای توده های وسیع زحمتکشان به هیچ وجه آزادی وسعادت نمی آورد جنبش را به یك مرحلهٔ عالیتر ارتقا بخشید. روشنفکران مامعتقد گردیدند کـه با اصلاحات نمیشود تقاضاهای اصلی زحمتکشان را بر آورده ساخت و درسالهای پستر درجستجوی راه های ثمربخشتر و اشکال اساسی تر مبارزه بر آمدند.

در زمینهٔ ادبیات ازاین حالت یأس که شکل عام داشت دو گونه حرکت یکی به سوی گذشته ودیگری به سوی آینده، که در بحث ادبیات سالهای ۱۹۳۰ وبعد ازآن به تفصیل گفته خواهدشد. بوجود آمد

۱ـ امان افغان، شمارهٔ ۳۶، سال ۵، ص۳.

بخش پنجم

پیشاهنگان شعر این دوره

۱ — عبدالرحمان لودین

عبدالرحمان لودین ازاعضای فعال سازمان اخوان افغان وشاعرو مقاله نویس پرکار این دوره است. هرچند از شعر لودین جز شمار اندکی نمانده است مگر همین چند نمونه نیز بخوبی قوت شاعری وایمان محکم اورا به نااستواری دژار تجاع ودلیریش رادرمبارزه به خوبی نشان میدهد.

پس ازرسیدن پادشاهی به امیرامان الله وانشعابیکه درسازمان «اخوان افغان» وارد شد گروه رادیکال سازمان تحت راهبری عبدالرحمان لودین جمع شدند. عبدالرحمان لودین پسر کاکا سیداحمد است، که درفصل «دورهٔ روشنگری درادبیات دری» درشمار مشروطه خواهانیکه به زندان افتادند اسمش را برده ایم. کاکا سیداحمد از موسسان سازمان «اخوان افغان» است که تمام زمان پادشاهی امیرعبدالرحمان رادر زندان سپری کرد ودرعهد پادشاهی پسرش امیرحبیب الله نیز ازسال ۱۹۰۹ تا سال ۱۹۱۹ زندانی بود. کاکا سیداحمد واضع

طرز بخصوص سواد آموزی بزرگسالان است که به نام «طرز کاکا» شهرت دارد و به مثابه نخستین روش آشنا ساختن بزرگسالان با خواندن و نوشتن در سیستم تعلیمی سه دهۀ اول قرن بیستم نقش مهمی داشته است.

عبدالرحمان لودین تمایلات سیاسی مشروطه خواهی را از پدر رزمنده و سرافراز خویش به میراث گرفت و در کورۀ مبارزات جوانان آزاداندیش آن وقت و در صف آنان چون پولاد آبدیده یی گردید.

عبدالرحمان لودین که در شعر «افغان» تخلص میکرد در سال ۱۸۹۳ تولد یافت و تحصیلات رسمی را در مکتب حبیبیه تا درجۀ رشدیه رساند.

نخستین ماموریت وی در ادارۀ سراج الاخبار بود. شاعر به حیث محرر اخبار تأثیر زیادی در حفظ روحیۀ رزمی آن داشت و او و داوی همکاران نزدیك محمود طرزی بودند.

هرچند سراج الاخبار برای بقای خویش از ستایش امیر و چاپ اشعاری در مدح او مضایقه نمیکرد مگر از بخش زیاد مطالب آن امیر حبیب الله رضایت نداشت و اکثر ستایشها یکه از امیر و کار های کوچکی که او برای مملکت میکرد صورت میگرفت خالی از راهنمایی و اشاره های دور اصلاحی نبود و بنا بر آن سراج الاخبار مکتب پرورشی خوبی بر صفوف فراخ روشنفکران عصر به شمار میرفت.

چون عبدالرحمان لودین به زبانهای ترکی، عربی، انگلیسی بلدیت و آشنایی داشت استفاده از منابع گوناگون شعر و مقاله های سیاسی و اجتماعی او را غنای شایسته یی بخشیده بود. شعر لودین ساده است اما صلابت و جوهر سیاسی خاصی دارد. بیشتر تند و کوبنده است و کمتر غنایی و لطیف.

شعر « کارستان علم وفن » او که درسراج الاخبار چاپ شده است با این بیت ها ابتدا می‌شود :

ازعلم وفن میگو سخن در خانقاه وانجمن
بیهوده نگشایی دهن در وصف گلزار وچمن
ازعلم وحکمت بحث‌ها بنویس وبرخوان برملا
کن مدح فن را دایما مخروش از سرو وسمن
زیرا که درمیدان بسی برده مضامین هر کسی
ازبهر شعر تو و من ننهاده جز خار وخسی
بوچون سخن باشد چنین برمن قناعت میگزین
برخوان به بیدل آفرین بگذر زاشعار کهن
معنای اشعار جدید اینست میباید شنید
کز هرچه مقصودت پدید آید بگوسهل وحسن
در وصف فن بکشا لبت آغاز کن ازمطلبت
بنما به عالم مشربت گر نیست از چاه ذقن
تاریخ علم وفن بگو با طرز و اسلوب نکو
وزهرچه داری هوبه‌هو ازراویان مؤتمن ... (۱)

دراین بیت‌ها موضوعیکه به‌مثابهٔ پایهٔ فرهنگ روشنگری میباشد طرف توجه قرار گرفته است تشویق به ترویج دانش چون روان دورهٔ روشنگریست و شاعر چنانکه در آخرین بیت نقل شده اشاره میکند، پس از این ازتاریخ گسترش علوم سخن میگوید واز نقش علم در بهتر شدن زندگی بشر. قابل تأمل استدلالیست که برای گزینش شعر جدید یاشعر هدفمند مطابق برداشت

---

۱ سراج الاخبار ، سال‌ششم ، شماره ۵ ،ص ۹ .

آن روز آورده است. یعنی که چون در دیگر موضوعات گفتنی ارزنده یی نمانده است باید به شعر جدید گرایید. این گونه استدلال به هیچوجه ضرورتمندی تاریخی به شعر جدید را ثابت نمیسازد و اما در این هیچ شك نیست که عبدالرحمان لودین ازطرفداران سرسخت «شعر جدید» می باشد که به تعبیر خودش در بیت پنجم ویا «شعر فنی» که محمود طرزی دوست داشت بکار ببرد. درهمان بیت پنجم به یکی از ویژگی های ادبیات دورهٔ روشنگری اشاره میشود که اعلان آزادی شاعر است از محدودهٔ مضامینکه از قرنها به نام موضوعات شعر در کتب ادبی شمرده شده اند. عبدالرحمان لودین مانند دیگر پیشروان شعر دورهٔ روشنگری عقیده مند است که هر جلوهٔ واقعیت میتواند موضوع شعر قرار گیرد و برتر از همه البته گرایش به دانش است. این بالایی دست دانش در رساندن کشور به مدارج عالی ترقی با بیت های ذیل بیشتر توضیح شده است:

بهر وطن گر یك دو صد عالم به اصلاحش رسد

بی شبهه این جهل و حسد را می زداید چون سفن

باید مکاتب بی شمر گردد معارف بیشتر

تا علم وفن یابد مقر در قلب اولاد وطن

اندر وطن از مکتبی حاصل نگردد مطلبی

کی میتوان از یك لبی الفاظ شیرین آمدن

صد ها مکتب در بلد از بهر ملیونها ولد

تا روح حریت دمد در جسم شان چون جان به تن... (۱)

۱- سراج الاخبار، سال ششم، شماره ۵، ص ۹.

در سال ۱۹۱۸ یعنی ۹ سال پس‌ازحملهٔ وحشیانه دربار بر آزادی خواهان «اخوان افغان» درصحبت سه جانبه در زندان که‌میان کاکا سیداحمد و پسرش عبدالرحمان وتاج محمد پغمانـی صورت گرفت عبدالرحمان دستور یافت تا در شب سالگرد تولد امیر او را به‌قتل برسانند. باید یادآوری شود که‌عمل تروریستی‌را « اخوان افغان» به مثابهٔ یکی ازوسایل پیروزی بردشمن پذیرفته بودند و در موارد مختلفی بدان متوسل شده‌اند . چنانکه ذکرش گذشت .

تیرعبدالرحمان لودین به هدف نخورد، امیرحبیب‌الله، جان به‌سلامت برد وعبدالرحمان لودین باعده‌یی از جوانان که هیچ مداخله درموضوع نداشتند وشاید از جهاتی در بار بر آنها مؤظن داشت به‌زندان افتادند .

عبدالرحمان لودین نیز مانند دیگر مشروطه خواهان زندانی با آغاز پادشاهی امیر امان‌الله‌از حبس آزاد شدو تقریباً دو سال منشی در بار شاهی بود. وی همچنان به حیث عضو هیئت سیاسی و سفیر فوق العادهٔ افغانستان دراتحادشوروی ، عضو مجلس قانونگذاری ورئیس ثانی«مرکه دپشتو » یا « انجمن پشتو » کار کرد تاازاین وظیفهٔ بازپسین استعفا کرده درقندهار گوشه‌گیر شد .

علت گوشه گیری عبدالرحمان لودین از کار دولتی نارضامندی او از شیوهٔ کشورداری امیر امان الله بود چه اقدامات شاه درزمینه های مختلف سیاسی و اداری‌از آنچه عبدالرحمان لودین‌ودیگرمشروطه‌خواهان میخواستند روز تا روز فاصله‌دارترمیگردید .

عبدالرحمان لودین در سال ۱۳۰۵ هجری شمسی مطابق ۱۹۲۶ میلادی از طرف شاه مامور به تأسیس ریاست بلدیهٔ قندهار گردید ودر سال ۱۳۰۶ به حیث رئیس گمرك کابل مقرر شد .

در زمان زمامداری نه‌ماههٔ حبیب الله کلکانی نیز چندماهی در زندان بود ودرعهد پادشاهی نادر که‌ازسال ۱۹۲۹ آغاز یافت به‌سمت رئیس بلدیهٔ کابل مقرر گردیدوعضومجلس«اصلاح وترقی» انتخاب‌شد. اما عبدالرحمان لودین باخصلت‌رزمندگی و غرور آزاد یخواهانه ییکه داشت هرگز نمیتوانست در دستگاه استبدادی نادرنیز خدمتگزاری کند. بنابرآن‌ازهمان آغاز پادشاهی نادر که به شیادی وحیله‌بنا داشت آتش‌مخالفت عبدالرحمان بااوشعله ورشد.

هنوز دو ماه تمام نگذشته بود که تاج‌محمد پغمانی که درصف «اخوان افغان» ازهمسنگران با ایمان عبدالرحمان لودین بودو رفیق‌نزدیك‌او. نامه‌یی به نادر نوشت بدین مضمون: «شما که به ملت وعدهٔ حکومت ملـی را داده وبارها گفته بودید که پادشاهی افغانستان را قبول نخواهیدکرد چطور شد که بدون پرسش از ملت خود را پادشاه ساختید و تمام برادران‌واقارب خود را به ماموریت های بزرگ مقرر کردید؟ آیا این رویه‌مخالف وعده های تان نیست؟ یقین کنید که بدون تأسیس حکومت ملی و پرورش ملت در هیچ کار کامیاب نخواهیدشد و جوانان وطن باشما همکاری نخواهند کرد.» عبدالرحمان این نامه را با شعری به عنوان «نعره» که در هنگام جنگ اول جهانی بنا برسیاست بیطرفی امیرحبیب‌الله‌و سازش او با دولت انگلیسی‌سروده، در دفترچه یی نقل کـرده بود در همان دفترچه طرح قانون اساسی که خودش تنظیم کرده بود ومیخواست برای نادر بخواند نیز نوشته‌شده‌بود؛ ویادداشت های دیگری که حاوی انتقاد برمشی سیاسی و اداری نادر بودنیز در همان دفترچه جاداشت. این راز به خیانت مرد نامعلومی به نادر رسانده شدونادر دفترچهٔ یادداشت های عبدالرحمان لودین را از او به زورگرفت

وسرا پا خواند و فردای آن روز دستور داد تا عبدالرحمان لودین را درباغ ارگ تیرباران کنند . .

قلب داغ این پیکار جوی آتشین و مبارز را دیکال که شعرش را چون خنجری به روی دشمنان مردم خویش کشیده بود در ۳۷ سالگیش یعنی در سال ۱۹۳۰ خاموش شد مخمس «نعره» یادگار معروف اوست که درزیر نقل میکنیم :

ای ملت از برای خدا زود تر شوید
ازشر مکرو حیلهٔ دشمن خبر شوید
وانگه چو رعد نعره زنان در بدر شوید
تا از صدای صاعقه اش گنگ و کر شوید
مانند برق جلوه کنان در نظر شوید
از یك طرف درنگ وزدیگر طرف پلنگ
هردو به خون ما دهن خویش کرده رنگ
اکنون که گشته اند به خود مبتلا ز جنگ
جهدی کنید بهرچه هست اینهمه درنگ
در حفظ راه حق همه تیروسپر شوید
این وقت فرصت است نه هنگام جشن وسور
هر کس که فوت میکندش میشود کفور
پس درهمین خلال وچنین حال واین فتور
تیزی وسعی وهمت تان اینقدر ضرور
تا از برای چشم عدو نیشتر شوید
الله عالم است که این خصم بد سرشت
این حب حب خویش چسان کرده است کشت

تا هیچ فرق کرده نیاید ز خوب و زشت

نقشی چنین بساط بباید در نوشت

ترسم خدا نخواسته زیروز بر شوید . . .

بعد از این بندها به امیر حبیب‌الله خطاب نموده میگوید :

ای غافل از زمانه‌وشاغل به لهو گلف (۱)

با دشمن خبیث چه کس کرده است حلف ؟

خود فکر کن عدو نکند چون ز عهد خلف

باید گریست برسر این احمقی و جلف

تا چند برای دیدن حق کورو کر شوید

زین سان که در کلاه و فراکوت و بوت نو

از رشك میبرید یکی از دگر گرو

ترسید ز انگلیز چو واطفال از ببو

تا کی پس از دریژ نگویید زیرزو (*)

یکبار لازم است به عزم سفر شوید

این کرچ راست در کمرو جیغه‌در کلاه

بس وضع خوب و فیشن روز است واه واه

اما چه عیب روشن و بی همتیست آه

کین هر دو محض بهر نمایش شود نگاه

باید براین حمیت خود نوحه گر شوید

---

۱ امیر حبیب‌الله از شیفتگان بازی گلف بود .

(*) زیرزو عبارت پشتو است وشکل درست آن«ژرخه =زودبرو » میباشد ودریش یاطوریکه اکنون معمول است (دریش) کلمه پشتو به معنای بایست .

از حال پر تأسف این ملت نجیب
خواهم بیان کنم به حضور توای ادیب
تا کی که بشنوی یا الله و یا نصیب
زین داستان نغز چنین قصهٔ عجیب
بهر شنیدن سخنم گوش اگر شوید
کردند خاینان جفا کیش بیفروغ
آقایی زمانه همه بهر خود فروغ
جهل و نفاق و بیخبری غفلت و دروغ
انداخته به گردن ما حلقه یی چو یوغ
گویند در اطاعت ما گاو خر شوید
گر مستبد زروی جهالت عتاب کرد
یا غیر حق کدام کس را عذاب کرد
یا بهر نفع خویش جهانی خراب کرد
تا چارش عقل عالم و آدم خطاب کرد
تا کی به کشف حال چنین خیره سر شوید
هر جا که جاهلیست پر از جهل و ابلهی
تفتیش در معارف ما میکند زهی !
چشمش پر از حرام ولی از خرد تهی
پس ای برادران چو چنین است گمرهی
بهر خدا زحال وطن باخبر شوید
بر نقد و جنس مالی ما خاینان امین
در مجلس سیاسی ما جاهلان مکین

نی فکر وهوش و قلب نه وجدان وعقل ودین

تا بهر انتباه صدا یی کشد چنین

کای غافلان ز خواب تنعم بدر شوید

هر یك نشسته است به زین آنچنان تلك

کش نیست غم ز ملت و پرواش از ملك

با صد غرور و کبر همیتازد اسپ دك

کس نیست تا به سینهٔ ایشان کند شلك

خوب ای خران چرید که تا چاقتر شوید

هر لحظه چون خیال چنین حال غمفزا

آید به سر ز جوش شود فرق من جدا

دایم به آه ناله و افغان کنم نگاه

اندر هجوم اشك همیگویم این دعا

کای ظالمان خاك به سر در بدر شوید (۱)

بخش دیگر فعالیت های ادبی عبدالرحمان لودین را مقاله های سیاسی و اجتماعی او تشکیل میدهد که در «سراج الاخبار» «امان افغان» وسالهای اول ودوم «انیس» به چاپ رسیده است.

در این مقاله ها که به امضاهای «رحمان افغان»، «عبدالرحمان محرر ادار» و «افغان» چاپ شده است مسایل عمیق اجتماعی آن زمان مطرح بحث قرار گرفته و به قدرت تحلیل و انشای نویسنده دلالت میکند.

---

۱ -- این مخمس در افغانستان درمسیر تاریخ ص۷۲۱ تا۷۲۳ ودر «عرفان» میزان وعقرب سال ۱۳۵۶ شماره های ۷ و ۸ صفحات ۵۲ تا ۵۵ درمقالهٔ «مرکه دپشتو» نوشتهٔ عبدالروف بینوا و درشمارهٔ ۲۱ سال اول جریدهٔ «آزاد افغانستان» منتشرهٔ پشاور با اندکی اختلاف چاپ شده است.

ازاین شاعر شهید رسالهٔ رجال اداری عصروقاموس بزرگ پشتو به دری مانده بود که به چاپ نرسیده ازمیان رفته است .

۲- عبدالهادی داوی

داوی ازطرفدارن استوار هدفمندی شعراست وباوفا داری به‌ارزش‌های مسلط دورهٔ روشنگری واقعیت های اجتماعی زمان خویش را در قالب های کهنه بیان کرد . است . در زیستنامهٔ او که به دست خود شاعر نوشته شده است، این سطور را میخوانیم : «تصادم افکار اجتماعیه ومیلانات ادبیهٔ من اشعاری به میدان آورد که آنرا اشعارملیه یاوطنیه باید خواند . دودهای دل تنها از این منفذ بیرون میرفت و الا برای اظهار مطالب اصلاحیه ومصالح اجتماعیه‌زمینه وزمانه حاضر نبود . بعضی اینچنین اشعار راکه معتدل‌تر میبود سردارمحمود طرزی‌مرحوم اجازهٔ نشرمیداد. این نشریات سبب‌شهرت اینجانب شده در عـین زمان سبب پیدا شدن اعدا ورقبا نیز گـردید . » (۱)

در این سطر هاداوی به سیاست اختناق هیئت حاکمه که حتی راه بیان مطالب‌اصلاحی‌وکارآینده برای جامعه رابسته بود وتصادم عقایدگوناگون محافظه‌کارانه ومترقی‌درزمانش اشاره‌میکند. وچنانکه در گذشته‌ذکرکردیم بعضی از این اشعار گاهگاهی درد سرهایی برای او بار آورده که بانهم توانسته است شاعر را از به کار بردن هنرش برای بیداری جامعه وبیان مطالبی به‌سود جامعه‌اش بازدارد.

داوی در آغاز پریشان تخلص‌میکرد وبعد داوی‌راکه نام قبیله‌یی است که شاعر ازآن برخاسته چون تخلص برگزید. در دفترچهٔ یاد داشت‌داوی که

---

۱ - زیستنامهٔ داوی ازولادت تاپنجاه سالگی، نسخهٔ‌خطی مربوط کتابخانهٔ‌شخصی شاعر .

هنوز به چاپ نرسیده در این زمینه چنین نوشته شده است : «چند سالی پیش بر یشان تخلص داشتم . بعد ها گاهی داوی را نیز طور تخلص استعمال کردم ، حالا (نیاز) خوش من می آید ـ ۱۳۴۵» اما به تخلص نیاز شعری ازاو دیده نشده است .

داوی در سال ۱۲۷۲ هجری شمسی مطابق ۱۸۹۳ میلادی در باغ علیمردان کابل تولد یافته است . پدرش که عبد الاحد نام داشت از اطبای ممتاز قندهار بود زمانیکه سردار عبدالقدوس کـه بعدصدراعظم واعتمادالدوله شد جهت سر کوبی قبایل هزاره که علیه امیر عبدالرحمان ، امیر خونخوار شوریده بودند به ارزگان فرستاده شد در آنجا مدتی بیمار گردید و عبدالاحد به فرمان امیر اورا معالجه میکرد .

پس از آنکه سردار موصوف شفا یافت امیر عبدالرحمان ، عبدالاحدرا به کابل خواست ودر شمار اطبای دربار درآورد . در سال ۱۲۷۱ هجری قمری مطابق ۱۸۹۳ میلادی خانوادهٔ عبدالاحد طبیب درکابل متوطن شد .

عبدالهادی در مکتب حبیبیه تحصیلاتش راتمام کرد و چنانکه درزیستنامهٔ خویش نوشته است از معلمان مکتب حبیبیه مولوی عبدالرب ومولوی محمد سرورواصف که ازراهبران سازمان مشروطه‌خواه اخوان افغان بودندتربیت سیاسی گرفت قاری عبدالله وعبدالغفور ندیم ذوق ادبی اورا پرورش کردند .

عبدالهادی پس از فراغت ازصنف تهیه که صنف نهایی مکتب بود بنابه دعوت محمود طرزی در دفتر سراج الاخبار به حیث محرر به کار پرداخت . فعالیت ادبی داوی نیزباهمکاری با آن جریده همزمان آغازشد . وی باشعر وترجمهٔ مطالب سیاسی واجتماعی از ترکی بااخبار همکاری مینمود .

عبدالهادی داوی دفتر سراج الاخبار افغانیه را مدرسهٔ جدیدی برای پرورش خویش شناخته چنین می نویسد: «در اینجا (دفتر سراج الاخبار) با افاضل عرب و ترك که مستخدمین حکومت ما شده بودند تماس زیاد پیدا شد. هم معلومات ادبیه و اجتماعیهٔ من تکامل کرده رفت و هم میلانات سیاسیهٔ من تقویت میشد. زبان ترکی را هم از (علی افندی) که مدیر مکتب حربیهٔ کابل و از عقلای زمان بود در دو ماه یاد گرفتم. تجربهٔ من در مقاله نویسی و سایر شعب صحافت بیشتر شده رفت. و حالا جراید و مطبوعات ترکی را که به ادارهٔ سراج الاخبار افغانیه می آمدند خوانده و ترجمه کرده میتوانستم. مطبوعات و جراید هند اسلامی اگر به زبان اردو میبودند هم از اول سبب دلچسپی ما به مسایل بین المللی میشد ولی مطبوعات ترکی بسیار زیادتر این علاقه را تقویت کردند.» (۱)

داوی در زمانیکه به حیث محرر سراج الاخبار ایفای وظیفه میکرد با رفقای اخوان افغان بنای کلوپی را به نام کلوپ تفریح گذاشت. بانی کلوپ و رئیس افتخاری آن مولوی غلام محی الدین افغان بود. جلسه های کلوپ نیز در منزل او دایر میگردید. کلوپ تفریح تا اوایل دورهٔ امانیه زمینهٔ شایسته یی برای نشست ها و تبادل نظر و کار سیاسی گروهی از مشروطه خواهان به شمار میرفت.

اندک زمانی پس از پادشاه شدن امان الله، داوی مانند اکثر شعرای نامدار آن وقت از روزنامه نگاری و شعر به سیاست وادار کشانده شد. و همین اتکای امیر امان الله بر جوانان رزمنده و مشروطه خواه آنوقت به شکلی که اکثر آنان را به مشاغل مهم دولتی مقرر کرد باعث ازمیان رفتن کلوپ نیز گردید.

سراج الاخبار در زمان امان الله جای خود را به امان افغان گذاشت که داوی تازه از حبس رها شده به حیث نگارندهٔ آن جریده مقرر گردید. داوی

۱ـ همانجا.

درضمن کار نشر امان افغان بنا به تقاضای محمود طرزی که ناظر امور خارجه مقرر شده بود و بنا بر آشنایی اندکی که با زبان انگلیسی داشت در زمینهٔ حل مسایل مربوط به استقلال و مشکلات وزارت خارجه به آن وزارت نیز همکاری میکرد. در آن روزگار داوی و شماری جوانان وطن پرست، کتابخانهٔ ملی را در کابل بنا گذاشتند. که غلام احمد رحمانی مدیریت آنرا طور افتخاری عهده دار شد. داوی کتابخانهٔ شخصی پدرش را که دارای یکصد و پنجاه جلد کتاب بود به کتابخانهٔ ملی نوبنیاد اهدا کرد، که بعد امیر امان الله کتب کتابخانهٔ سلطنتی را به آن بخشید.

درسال ۱۹۱۹ جنگ با امپریالیزم برتانیه آغاز گردید و به زودی هیأتی جهت مذاکره متارکه عازم راولپندی شد که داوی نیز عضو آن هیئت بود. عبدالهادی داوی بنا بر اختلاف نظری که با سردار علی احمد رئیس هیئت داشت بزودی از عضویت آن استعفا کرد در فرجام مذاکرات راولپندی، متارکه به امضا رسید؛ مگر استقلال افغانستان را حکومت برتانیه برسمیت نشناخت.

به دوام مذاکره با دولت برتانیه هیئت دیگری تحت ریاست محمود طرزی عازم منصوری هند شد که داوی نیز عضو آن هیئت بود هیئت پس از چهار ماه مذاکره بدون بدست آوردن نتیجهٔ قاطعی به وطن بازگشت سال دیگر هیئت انگلیس به ریاست سر هنری دابس به کابل آمد و پس از ۹ ماه امپریالیسم برتانیه استقلال افغانستان را به رسمیت شناخت.

دراینوقت داوی به صورت رسمی به وزارت خارجه پیوسته بود و وظیفهٔ مستشار دوم را ایفا میکرد.

داوی درمذاکرات نه ماههٔ افغانستان و دولت برتانیه سهم داشت. وی درسال ۱۹۲۰ برای تحقیق موضوع بخارا که گویا با معاهدهٔ افغانستان و شوروی

درزمینهٔ استقلال بخارا مخالفتی صورت گرفته بود، عازم آنجاشده بود ، باورودهیئت انگلیسی به افغانستان ،مامور به باز گشت گردید .

در سال ۱۹۲۱ حکومت امانیه داوی را به حیث وزیر مختار افغانی به به لندن فرستاد که تا اواخر سال ۱۹۲٤ میلادی بدان کار اشتغال داشت. یاد داشت های داوی نشان میدهد که درلندن ازسوی حکومت برتانیه موانع زیادی در اجرای وظیفه میدید که مقاومت نتوانسته استعفا کرد ومتصل آن خبر تقررش را به حیث وزیرتجارت برایش فرستادند وپس از سه‌سال کار در وزارت تجارت بنا بر ناسازگاریی که باتصامیم امیر امان‌الله در مورد رفع حجاب وبخصوص سفرامیر به‌اروپا داشت به‌ترك ملازمت دستور یافت. دراینمورد خود شاعر چنین مینویسد : « ماو رفقا سفراو (امیرامان‌الله) رادراینوقت مناسب نمیدیدیم ،من فکرخودرا به‌وضاحت عرض کردم مورد قبول نیفتادنش را فهمیدم رسماً هم مخالفت کردن را ترتیب گرفتیم وافکار اکثراعضای مجلس وزرا را متأثرساختیم. شاه مرحوم هم مطلع شد. آنگاه سه نفرجدیدرا که در مجلس وزرانبودند شامل مجلس‌وزرا ساخت مانند: محمود خان یاور، علی احمد خان والی وسید محمود سامی .اینها طرفدار سفراو بودند. بدینصورت درمجلس وزرامساعی ما ناکام ماند.(۱)

بنا براین گزارش زنده گی داوی به‌دومرحله تقسیم میشود : یکی پیش از سال ۱۹۱۹ که به حیث شاعرومقاله نویس و مترجم فعالیت چشم گیردارد ودیگری پس از آن که بیشتر به کار های اداری پرداخته است و کمتر به شعرواد بیات

در بیست‌سال اول قرن بیستم تشویق به کسب دانش، آزادی خواهی و دوستی وطن وکاروپیکارد رراه ترقی کشور، موضوعات اساسی شعرداوی

۱- زیستنامهٔ داوی به قلم خودش.

را تشکیل میدهد که قالب کلاسیك در تمام اشعار او دست نخورده میماند مبارزه با استعمار در اشعار داوی مقام والایی دارد. «بلبل گرفتار» اورا که نقل کردیم یکی از بهترین شعرهای دودهۀ اول سدۀ بیستم است. و این غزل او نیز در نکوهش به اصطلاح «غرب زده گی» و تقلید چشم بسته از فرهنگ دیگران و در نکوهش استعمار سروده شده است:

سنجش از پندار نشناسی هنوز — خویش را بسیار نشناسی هنوز
خون چکان زانگشت ها وز ساده گی — فرق گل از خار نشناسی هنوز
گرمی ظاهر فریبت میدهد — نور را از نار نشناسی هنوز
تا به کی باشی اسیر پنج و چار — یار از اغیار نشناسی هنوز
تابع تحریك هر فاجر شدی — قیمت افکار نشناسی هنوز
هر ثقافت قابل تقلید نیست — افسر از افسار نشناسی هنوز
فرق دارد ناس از نسناس ها — سالم و بیمار نشناسی هنوز
(ای بسا ابلیس آدم روی هست) — صادق از مکار نشناسی هنوز
هر درخشنده نمیباشد طلا — مکر استعمار نشناسی هنوز

حبیب الله کلکانی با استفاده از کناره گیری داوی از وزارت تجارت امان الله تلاش زیاد ورزید تا از او در کار های اداری کمك بگیرد مگر او حاضر به همکاری نشد. نه در وزارت خارجه چنانکه در نظر داشتند حاضر شد کار کند و نه عضویت سازمانی را که اطرافیان تعلیم یافتۀ امیر طرح ریزی کرده بودند، پذیرفت. از آنروز زندانی گردید و پس از گذشتاندن هفده روز به مدد دوستانش رها شد.

امیر امان الله جنگ باز گیری پادشاهی را تا غزنی رساند و در آنجا محاذ را به قصد هندوستان ناامیدانه ترك گفت. داوی تا بمبیی همسفر او

بود و پس از آنکه امیر عازم اروپا شد داوی برای شناختاندن وضع راستین افغانستان آشوب زده به دنیای خارج در اساسگذاری مجله یی به نام «افغانستان» در لاهور سهم گرفت ومدتی دربارهٔ اوضاع کشورش در دیگر انتشارات هندی نیز مقاله ها یی چاپ میکرد در زمان نادر سفیر در آلمان مقرر شد که پس از سه سال استعفا کرد. در سال ۱۳۱۲ هجری شمسی مطابق ۱۹۳۳ میلادی نادر شاه با گلولهٔ جوان انتقام جویی به نام عبدالخالق از پا در افتاد و بنا بر سؤظنی داوی و شماری از اعضای خانوادهٔ او را زندانی کردند که تا ۲۵ قوس ۱۳۲۵ هجری شمسی مطابق ۱۹٤٦ میلادی ۱۳ سال و پنج ماه درزندان بسر برد. چنانکه یادداشتهای سال های اسارت او گواهی میدهند از آن محیط ناملایم نیز برای تکامل بخشیدن هنرش تا آنجا که میسر بوده سودجسته است. داوی هرگز از مصایب زندان ننالیده واظهار ضعف نکرده است. چنانکه در رباعی یی می گوید:

گفتند چون زحبس نکردی شکایتی — کز سوز و درد شعر وسخن را اثر بود
سرما زده چرا کند از مهر شکوه یی — در گوشه یی که پرتو او تیز تر بود

زندان داوی را نشکست وروح استوار او را نلرزاند. در سالهای بعد این گفته های او گواه است:

اگر کام تو در کام نهنگ است — وگر در زیر دندان پلنگ است
برآور دست و بر زن آستین را — که ناکامی برای مرد ننگ است

تنها در شعری که در سرطان ۱۳۲٤ سروده شده است یعنی تقریباً یك سال قبل از رهایی با ایماها و کنایه ها وضع زندان و وضع خودشاعر ترسیم گردیده است، بدینصورت:

نی رنگ نه بوی لاله دارم — خامم نه شکر نه ناله دارم
نی در دهن شکر لبانم — نی تختهٔ مشق نو خطانم

یکبار کسی به من زدانش از کثرت دود گشت نا خوش
یا پاك بسوز و پخته سازم یا سبز مکن ز خاك بازم
بازار که برده کاسد خویش از خجلت حشر من بیند یش

شاعر خود را در مبارزه نا پخته و مبتدی میداند که نه چون لاله با گونهٔ سرخ وداغ دل نماد کشته گی و سوخته گی است نه چون نی پخته میتواند فریاد عشقی را به گوشی برساند و نه چون نیشکر رسیده کامی از او شیرین میشود. واما با تمام نا قابلی که حتی باب سوختن هم نمیباشد برای دشمن پر آسیب و رنج بخش است. در بیست :

یکبار کسی به من زد آتش از کثرت دود گشت نا خوش

اشاره یی است به دورهٔ اول زندان که هفتماه طول کشید و با کشته شدن امیر حبیب الله پایان یافت در بیتهای بعد شاعر زحمت و بلا را باعث ورزیده گی مرد پرخاش میداند و به استبداد قدرت حاکم می گوید که هر گاه بدین وضع از حبس رها یم کنی چون کسیکه متاع کس مخری را به بازار آورده رسوا خواهی شد .

در ترکیب بند کوتاهی که برای کسی سروده شده است که میخواسته رفیق زنده گی شاعر وهم نبرد او در مبارزه باشد به نامردی بعضی همراهان نیمه راه و بیداد گری حکومت وقت انگشت گذاشته میشود . این قطعه که در روز جمعه ۲۶ عقرب سال ۱۳۲۲ یعنی سه سال قبل از رهایی یافتن شاعر سروده شده چنین است :

ای ماه دوهفته یکه یك روز خورشید ندیده است رویت
ناز کبدنی چو آبگینه دیده شود آب از گلویت

تنها نه به حسن بینظیری — محبوبهٔ خانه ای به‌خویت
دانم که زپاکدامنی ها — بیش است زغنچه آبرویت
مه در نسبی ودر حسب مه — یك شهر طلبگران به کویت

لیکن من وعیش شرم بادم !
تا حال وطن بود بـه یادم

گفتی که منت شریك باشم — در ملحمهٔ حیات ملی
ای نـازك نازدانهٔ مـن — دشوار بود ره معالـی
فقرومرض است وکس مپرسی — وزدست ستم هزارسیلی
آنرا کـه گذاشتند مردان — کی یافته اززنان تسلی
من آتشم و تـو آب حیوان — داریم جدا جدا تجلی

من غمزده ام تو شاد باشی
در یاد خدا زیاد باشی

داوی بعد از رهایـی از زندان به دستور ظاهرشاه به حیث سرمنشی در بارورئیس شورای ملی (سال ۱۳۲۸ هـ . ش مطابق ۱۹٤۹ م) ،سفیردرمصر (سال ۱۳۳۲ و۱۹۵۳ میلادی) وزیرمختار دراندونیز یاورئیس مجلس اعیان کار کرده است .

زیستنامهٔ داوی پیوسته با این سالهای زنده گی او حاوی مطالبیست که از یك سوحالت مجبوری شاعر را به پذیرش آن مشاغل نشان میدهد وازسوی دیگر سیاست فریبگرانهٔ ظاهرشاه راافشامینماید ؛ مانند این جمله‌ها : « چون یکبار از صدارت انکار کرده بودم از ریاست اعیان انکار کرده نتوانستم و قبول نمودم . ناگفته نماند که بنده مخصوصاً بعد ازسنه (۱۳۰۹ هجری شمسی مطابق ۱۹۳۰ م) که از آلمان مستعفیانه آمدم شوق امور رسمی را نداشتم .

هرچه از امور رسمی که بعد ازسنهٔ مذکور کرده ام به سلطنت بوده است که در ردکردن آن ضررهایی به من متحمل میبود ... »(۱)

ودرواقع ظاهرشاه پس از ماموریت داوی در اند ونیز یا وظیفهٔ صدارت را نیز به وی پیشنهاد نموده بوده که داوی نپذیرفته است درجای دیگری چنین میخوانیم:

«به موجب این فرمان به مجلس مذکور یعنی مجلس مشورتی غور بر مسودهٔ قانون اساسی سال ۱۹٦٤ اشتراك کردم. مسودهٔ قانون اساسی جدید را مطالعه نمودم بعض نقاط (نکات) آن به نظرم صحیح و مطابق اقتضای محیط نبود لهذا در مجلس اعیان به زبان نرمی اعتراض میکردم ... یك روز آقای رشتیا به خانهٔ بنده تشریف آوردند چون گاهی در این سالهای اخیر نیامده بودند ایشان وزیر مالیه بودند و ازاعضای مجلس مشورتی مذکور نیز بودند . ایشانرا به خوشی پذیرایی کردم درآخر معلوم شد که آمده اند تا ازمن خواهش کنند که دیگر برمسودهٔ قانون اساسی اعتراض نکنم فهمیدم که اورا دولت فرستاده است و این خواهش شخصی او نیست گفتم خوب است، دیگر اعتراض های خود را ذخیره میکنم نزد خود . تبسم ها و شکرانه ها کرده رفت . من باخود فکر میکردم چرامرا عضو آن مجلس ساختند برای اینکه ازاهل خبره وتجربه دانستند . پس چرا از مشوره های خالصانه ونظریاتی که برای اکمال واصلاح قانون میکنم استفاده نمی کنند شاید محض نام مرا اکسپلایت (مورد استفاده قرار دادن) میکنند وبس. طالب حقیقت اصلاح واکمال قانون نیستند . » (۲)

۱ـ زیستنامهٔ داوی ، (شمارهٔ صفحات توضیح نشده است)

۲- همانجا .

اشاره به این مصرع اقبال : «من ده میدم اززمین مرده یی »

داوی ازشعرای سلف به بیدل واقبال لاهوری علا قمندی زیادی‌دارد. چنانکه بعض غزلهای بیدل را جواب گفته است . دردومین دورهٔ زنده گی در زندان به ترجمهٔ پشتوی بعض اشعار اقبال (اشعاریکـــه مربوط سفر اقبال به افغانستان بوده) پرداخته است .ودر سالهای آزادی نیز بعض غزلهای اقبال رامخمس ساخته وبعض قطعه های اورا پاسخ گفته است .

درسال ۱۳۵٦ هجری شمسی مطابق ۱۹۷۷ میلادی نخستین مجله «اشعار اردوی اقبال» تالیف داوی چاپ شد (٦) که این اثر نیز گواه توجه داوی به اقبال شمرده شده می‌تواند . شعر «خطاب به اقبال» که‌در سال ۱۳۱۲ یعنی سالهای دومین دورهٔ زندان سروده شده است نکته هایی را دراین زمینه روشن میکند وآن قطعه چنین است :

صبا بگوی به اقبال خوش بیان از من
کلام تست که سرتا به پای‌آن اثراست
صدای‌زنده گی‌ازسرزمین‌مرده خوش‌است
که ناله‌های اسیران زسوزش جگراست
عجب نباشد اگر سرزده است ازظلمات
که آب چشمهٔ حیوان وکوکب سحراست
چرا خراب نسازد لگـــو نه در نده هـــد
چوسیل تندو چوصهبای ناب شعله‌وراست
چـــرا زمیـــن دل آسیا نخنـــد انـــد
کـــز اب دیدهٔ ابر بهار پاکـــتر است
جذور جامعه را آب میدهـــد جودت
هم آن فروغ گرانمایه را سروثمر است

شعار نظم تو تریاق سم استعمار
نظام نثر تو اسهام ظلم را سپر است
چو تیشهٔ تو زبان آشنای کوهسار است
به گوش کاهن ما نیز گرم و پرشرر است
توجه تو به این ملت بلند خیال
زروشنایی قلب وزپاکی گهر است
خطابهٔ تو به عنوان «ای جوان عجم» *
بهشت گوش پریشان و سرمهٔ بصر است
دل ودماغ منور کجاست تا داند
چه پیشگویی صادق چه کشف معتبر است(۱)

رزمنده گی اقبال با استعمار، جانبداری او از ملت های زیرستم و مظلوم وآشتی ناپذیریش با بیداد و ستم اجتماعی، چیزهایی بود که در پهلوی زیبایی کلام، داوی را به سوی شعر اقبال کشیده بود.

به بیدل نیز داوی از همین دیدگاه میبیند و در غزل هاییکه به وزن و قافیهٔ غزلهای معروف بیدل سروده، با کار بردشیوهٔ بیان بیدلانه حرفهای خودش را با صمیمیت وصداقت گفته است:

هر نغمه که مضراب رگی نیست منام است — تیغی که به خون رنگ نگردیده نیام است
از آتش تصویر که جسته است حرارت — در سرخی رنگش اثر خجلت تام است
هر گل اثر دست نگارین نگاری — هرچهچههٔ بلبل این باغ پیام است

---

* درزبور عجم غزلیست به عنوان: «ای جوانان عجم جان من وجان شما» ودر آنجا از آزادی اقوام اسیر سخن میرود.

۱ـ ازدفترچهٔ خطی اشعارداوی که بقلم خودشاعر نوشته شده بودنقل شده است.

لبریزتر از ساغر خورشید دو سه جام — ای ساقی مهروی که شبها صیام است
سدر خنه فگندیم به گردون و نجستیم — هر چاک در این کهنه قفس حلقهٔ دام است
گر منبع افکار تو تقلید فرنگ است — آنرا که تو آزاد نهی نام غلام است
ای دیده فرو بسته به خورشید قیامت — جز خواب تو در آخر هر خواب قیام است

دلو ۱۳۲٤

داوی قالب های کلاسیك شعر را نگاهداشته است و اما توجه خاصی به یکی یا چندی از آنها نکرده و با هر کدام گفتنی را گفته و صدایش را به مردم رسانده است.

داوی در رباعی سرایی کامیابی چشمگیری دارد. رباعی های او آیینه دار معانی بزرگ و ارزشمندی اند؛ چون سقوط معنوی آدمها و ارج یاوری به جا افتاده گان در این دو رباعی:

از قلت بوره هر طرف غوغا ییست — و زخشکی سال دیده ها دریا ییست
از «تیره گی روح» که عالم الود — کس را نه غمی نه شکوه نی پروا ییست
بهتر ز تاج زر به سر خود گذاشتن — بالای پا فتاده یی دستی کشیدن است
یك شبنم اشك از گل رویی نکرده پاك — دعوی مهر از تو سزای شنیدن است

در این رباعی به صورت خاص اشاره ییست بد انکه شاه ایران لقب «آریامهر» را برای خویش برگزید.

در اواخر عمر داوی شنوایی را از دست داده بود و در این غزل خویشتن را چنین تسلی میدهد:

ز فیض گوش گران راحت بدن دارم — چه خلوتی که در آغوش انجمن دارم
نمی کنند چو سابق مخاطبم بسیار — اگرچه خویش مصاحب دو یست تن دارم
گرفته است خموشی مقام پرگویی — ز حرف بیهوده گویا گریختن دارم ...

جوزای سال ۱۳۵۵

وفات داوی در ۲۸ سرطان ۱۳٦۱ هجری شمسی اتفاق افتاد.

۳ - مستغنی

دریکی ازنامه‌های دوستانهٔ عبدالعلی مستغنی در بارهٔشعرسرایی این‌سطر ها را میخوانیم: «... اینجا چون هفت خوان رستم مقابلهٔ اژد ها ودپوسپید است وجای لرزیدن چون بید.سربه کف تیغ نهادن است وسینه هدف تیر نمودن.اینجا نامه را مانند چامهٔ نقاش صدرنگ گلچین در کار است و هزار گونه تصویر بهار آفرینی . دسته بند مضامین گلهای رنگین گردیدن کار هر چمن پیرا نیست‌وآبیار گلزار معانی متین والفاظ شیرین شدن کردار هر سخن سرانه....» (۱) شاعر با این جمله ها به‌نکته های مهمی از هنر شاعری اشاره میکند چون نقش پیکار گری عنعنه‌شکنی عصیان ونقش زندگی سازی شعر، ناملا یماتیکه از دیدگاه منافع طبقات مختلف در این کار ست ، ارزش های زیبایی شناسی شعر و تشبیه شاعری به نقاشی که تأکید برتصویر نگاری وصحنه پردازی را در بر دارد ومسالهٔ دشواری این هنر که صرف بااتکای ذوق بدون پرورش استعداد وآموزش رموز شعر نمیتوان شاعر شد ونکته های دیگری از این دست .

این نکته ها نشان میدهد که مستغنی از ماهیت‌شعر وجوابدهی شاعر در برابر اجتماعش آگاهی داشت و شعر بلند او ثمر کار و کوشش آگاهانهٔ او در پرورش هنرش بوده است .

مستغنی باعلوم ادبی وعلوم عربی از محضر درس پدرش‌ملار مضان‌وبعد از علمای مختلف در مدرسه‌ها آشنایی حاصل کرد

پدر مستغنی از متنفذین قبیلهٔ هوتك قندهار بود که درعهد امیرشیرعلی در مکتب بالاحصار معلمی میکرد و در زمان پادشاهی عبدالرحمان معلم سردار

۱ـ عبدالعلی مستغنی ، گلزار اشعار ، کابل : ۱۳۵۳ ش ص ۱۳۰ .

حبیب‌الله و سردار نصرالله پسران شاه بود وسپس روزگاری به حیث مفتی شهر کابل کار کرد.

مستغنی در سال ۱۲۵۲ هجری شمسی مطابق ۱۸۷۳ میلادی درجوار بالاحصار کابل تولد یافت.

نخستین ماموریت مستغنی همکاری با محمود طرزی در سراج‌الاخبار بود. سمت مصحح اخبار و روزها کار تصحیح ورق‌های چاپی در مطبعه اوراچنان خسته ساخته بود که در قطعه شعری چنین به شکایت پرداخت:

من بلبلم نشیمن من درچمن خوش است

انجن مقام ومنزل زاغ وزغن خوش است

ویرانه جای بوم وچمن جای عندلیب

انجن برای غیروچمن بهرمن خوش‌است(۱)

یادر شعر دیگری ازاو میخوانیم:

دل آب شد زمحنت وخون درجگر نماند

بهر خدای تاب و توانم دگر نماند

تاکی چونی زتوله انجن فغان کنم

مغزی‌دراستخوانم وهوشی به‌سر نماند...(۲)

باوصف آنکه‌در غزل دومین طعنه های اهانت باری به محیط کارخانه‌و کارگران زده است؛ اما در واقع همین آشنایی نزدیك اوبا آفرینندگی و قدرت‌عظیم کار گران بوده که‌درپسترین سالها مایهٔ اشعار خوب او در ستایش کار وکارگر شده است؛ مانند این بیت‌ها درشعر «آستان ارادت»:

۱- عبدالعلی‌مستغنی، گلزاراشعار، کابل:۱۳۵۳،ص، ۱۳۰.

۲- ایضاً ص ۱۲۵.

از سنگ خاره کارگران سیم و زر کشند — در قعر بحر غوطه زنند و گهر کشند
فرهاد وار کوه شکافند و رنگ رنگ — یاقوت و لعلش از جگر سنگ بر کشند
خاکی نهاد آدمیان از کمال و فضل — نزدیك شد که رخت به بام قمر کشند
در هر زمین که ریشه دوانند نهال سعی — یاران ز نخل خشك جهانی ثمر کشند
چون موی ناخن اند سزاوار سرزدن — در جامعه ز کار کسانی که سر کشند

عاقل دمی نمیکند از کار سرکشی
خود نیست کار مردم هشیار سرکشی...(۱)

آغاز همکاری با سراج الاخبار طلوع فصل نوی از زندگی شاعری مستغنی به‌شمار میرود. و این آغاز به تعبیر دیگر قدم گذاری او در سنگری بود دفاع از ارزش دانش و سالاری خرد در ترقی اجتماعی. از نخستین شماره‌های سراج الاخبار تأیید علم و صنعت در شعر مستغنی دیده می شود.

و پس از آن پیوسته در قالبهای کلاسیك چون قصیده، غزل، مخمس، مسدس، ترجیع بند و ترکیب بند از آزادی دوستی، ضرورت و نقش دانش در اعتلای کشور، اتحاد جهان اسلام، ضرورت پیکار با استعمار سخن گفته است. این دور باعی او از این نکته‌ها پر باراست:

فخر است علم و فضل و حکمت شادی — از محبس نادانی و جهل آزادی
در مکتب سود قوم شاگرد شدن — در مدرسهٔ نفع وطن استادی
رسم است کنون پیروی طور زمان — بودن به کمال عصر حاضر شادان
خصم تو بود مسلح از توپ و تفنگ — با او چه توان نمود با تیر و کمان

در سال های ۱۹۱۴ - ۱۹۱۸ میلادی که جنگ جهانی نخستین، دنیا را به آتش کشیده بود خشك آبی سختی به باغ و راغ کشور تاخت

۱- مستغنی گلزار اشعار ص ۱۲۵.

و مردم را جان به لب رسیده مستغنی با قصیدهٔ درازی از خشك سالی نالید و بر جنگ نفرین فرستاد و هموطنان خویش را هوشدار داد تا خود را برابر دیو استعمار با جدید ترین سلاح مسلح سازند و برای به زیستی به دامن دانش آویزند :

آن قصیده چنین آغاز می‌شود :

گر نباشد بر زمین یك چند باران اینچنین
خشك نتوان بود چون من چشم دهقان اینچنین
نهر کابل پاکبودی چون کنار من زاشك
چون لب من خشك ماند امسال باران اینچنین
چند باشد یارب از بی التفاتی های ابر
بسته بر خاکی نهاد آن برف و باران اینچنین

و بعد میگذرد به مسالهٔ خنك، می نویسد :

یك طرف جنگ جهانسوز است یکسو خشکسال
خود نخواهد ماند حال اهل دوران اینچنین
می‌شود این خشکسال از خلق عالم بر طرف
لیك خواهد ماند جنگ خانه ویران اینچنین
آنچه کرد این جنگ عالم سوز بر نوع بشر
کی کجا بر خلق عالم کرد توفان اینچنین
گر بود این جنگ شرق و غرب یك چندی دگر
گر کند این بحر پر آشوب طغیان اینچنین
غرق گردد زورق هستی به گرداب عدم
وین بنا را خود نخواهد ماند بنیان اینچنین

و پس از آن درچند بیتی از عقب ماندگی مشرق زمین و به خصوص کشور خویش افسوس میخورد و خطاب کنان به هموطن خود میگوید :

راه پیما تا کجا خواهی شدن باپای لنگ
دیگران باریل و موتر برق جولان اینچنین
ما پیاده رهروان راه اینچنین خار او خار
ما برهنه پا چنان خار مغیلان اینچنین
ما همه بیدست و پا منزل سراسر سنگلاخ
ما همه گمکرده راهان و بیابان اینچنین
این تنزل های ما از چیست ز بی دانشی
از کمال و علم گردید ندایشان اینچنین
آنکه در اول تغافل کرد از کسب کمال
احتیاج غیر میگردد به پایان اینچنین
دست بین غیر باشی تا بکی در نوش و پوش
اینچنین باشند آری بی کمالان اینچنین ...(۱)

ناسیونالیزم اسلامی حاکم براذهان شعرای ما در دو دهۀ اول سدۀ بیستم مسیحی برداشت همسان از فرجام جنگ جهانی نخستین به مثابه پیروزی دانش و تخنیك معاصر و نتیجه گیری مشابه چون برانگیختن مردم کشور خویش برای بناکاری کاخ دانش وصنعت در کشورچون اکثر اشعار این دوره ، دراین قصیده نیز دیده می شود.

در نشیدۀ دیگر مستغنی ، که درمدح امیر حبیب الله سروده شده است گفته میشود که دست آوردهای علمی و صنعتی جوامع سرمایه داری هرگز ضامن سعادت خلق

۱ـ مستغنی، قصاید ، کابل: ۱۳۴۲، از ص ۱۹۰ تا ۱۹۵ .

ها نمیباشدوحتی چون تیغ تیزی برضدخلق کشور های خودش و برضدخلق های جهان به کار می افتد.

ومدنیت نام نهادجوامع بور ژوازی ضدانسانی تراز بربریت انسانهای جوامع اولیست واین نکته ها بااستهزای تلخی چنین افاده می شود:

زان به یك جای اقامت نکندآب روان
که نه جای گذران است جهان گذران
خاصه این عصر که از حرص و حسد اهل فرنگ
آتش انداخت در آفاق کران تا به کران
خاصه امسال که این جنگ جهانسوز یورپ
ناگهان بیخبر این برق بلا زد به جهان
خاصه امروز که از دولت تهذیب نشست
چون دل عاشق بیچاره به خون عالمیان...
این اگر حاصل تهذیب توان گفت بلند
که کم ازدام وددا مروز بوند آدمیان
این اگرحاصل تهذیب توان گفت به جهل
کـه به حیوان دنی فضل ندارد انسان
دام وددگشت مهذب که در آفاق کنون
نه زاخلاص بود نام و نه ازصدق نشان...
خاك غم برسر تهذیب که از طرز جدید
سیل خون کرد در آفاق به هر گوشه روان...
ای خوش آن جنگ که میبود دران تیر و تبر
خنك آن رزم که بود دست به شمشیر و سنان

نـکشد تیرو تبر خلق به صد ها ملیون

نکند تیغ وسنان قتل همه اهل زمان ...(۱)

زبان اشعار مستغنی برابر به اصل ساده سرایـی و ساده نویسی پذیر فته شده در آن سالهاست. وشاعر بیش از پهلوی زیبایی شناسی سخنش به پخش کردن و پراگندن اندیشه های مشخص توجه دارد . زیاده روی دراین امر بسیاری اشعار مستغنی راهمانند شعر های محمود طرزی و اکـثر شعر های داوی و دیگر شعرای آن زمان از نگاه زیبایی شناختی ضعیف جلوه میدهد، مثلاً چنین اشعار درمجموعه های اشعار مستغنی نیز فراوان دیده میشود :

تکبر بـه مردم زیان میرساند ضرر ها به پیر وجوان میرساند

تکبر کند خوار وبی قدر مردم مذلت به خورد و کلان میرساند

مکن کبر کین پیشهٔ نـاستوده به‌دوزخ ترا جاودان میرساند...(۳)

یا این شعر :

باز شد اندر مکاتب گیرودار امتحان

اهل مکتب راشد اکنون روزگار امتحان

این زمان معلوم خواهدشد کم و بیش عمل

دوستان آمد کنون روز شمار امتحان

بعد هرسه مه کند هرسال برمکتب گذر

باهزاران رعب وهیبت شهریار امتحان...(۱)

۱- مستغنی ، همان اثر ، ص ص ۱۹۸-۱۹۹ .

۲- مستغنی ، قصاید ، ص۶۳ .

۳- مستغنی ، قصاید، ص۱۸۸.

درسالهای میان ۱۹۱۹ میلادی و ۱۹۲۹ مستغنی مانند دیگرشعرا اصلاحاتی را که سردست بود ستایش میکرد و به پیروزی آن جنبش چشم داشت.

مستغنی در آخرین سالهای دورهٔ امانی به حیث معلم مکتب حبیبیه کار میکرد. و باشورش حبیب الله کلکانی وسقوط امیر امان الله به خانه نشست.

تسلط برزبان دری، استفاده از ذخیرهٔ عظیم کلمات، درسرودن شعر و معمای کوچکی را در شعر بزرگی بیان کردن ودرموضوعی نه آنقدرمهم قصایدی درچند مطلع سرودن ازویژگی های شعر مستغنیست.

از شعرای سلف، عبدالقادر بیدل مورد تکریم مستغنی قرار دارد وشواهد زیادی هست، که وی همیش به آثار بیدل توجه داشته است.

دریکی از قصاید مستغنی میخوانیم:

من کیستم به شیوهٔ شعر آن فریدعصر
کامروز گشته نام به گیتی سمرمرا
آن نیستم به شعر سرایی کـه یك قلـم
ازخوب وزشت شعر نباشد خبرمرا
طبعم سبق ز آب روان میبرد که هست
محکوم حکم طبع روان بحروبرمرا
بـا شـد سفینهٔ غزلم مخزن گـهر
دیگر چه حاجت است به گنج گهرمرا
تا دیده ام معاینه این نظم ابدار
افتاده است لعل و گهر از نظرمرا
شیرین سخن به دهر نباشد کس اینقدر
گـویـا نی قلم بود از نیشکرمرا
جمعی زشعر بیخبر امروز کرده اند
ازشعرهای بی اثر خویش کرمرا

استاد گشته اند زشاگردیم کنون

خر مهره میدهند به نرخ گهر مرا

شاید ستود شیوهٔ بیدل که در جهان

در نظم و نثر نیست چو او مفتخر مرا... (۱)

و در قصیده یی با ردیف سفید که ۱۳۲ بیت است طعنه به شاعری میزند، که در زمان پادشاهی حبیب الله میزیسته است و تخلصش بادل بوده است. بادل همواره به جواب این و آن شعر میگفته و هرگز سخنی از خود نداشته است.

مستغنی در این قصیدهٔ استادانه باز در برابر بیدل زمین تسلیم میبوسد. می نویسد:

غیر بیدل پیر صاحبدل زارباب سخن

میتوان کردن به هرمولا به هرچاکر سفید (۲)

علاقهٔ مستغنی به بیدل تا آن حداست که در مقطع اکثر غزل ها تخلص بیدل را با تخلص خود یکجا می آورد و این خصوصیت بیشتر در اشعار او که در سراج الاخبار به چاپ رسیده است دیده میشود. (۳)

از مستغنی قطعات نثر نیز مانده است که تأثیر بیدل رادر آن نثر ها نیز به وضاحت میتوان مشاهده کرد. «گلزار مستغنی» (٤) و «کاینات مجبور کاینات بیچاره و کاینات بی اختیار» (۵) هم از نظر محتوی وهم از نگاه شیوهٔ بیان یادآور قطعات نثر یست که در «چهار عنصر» بیدل آمده است.

---

۱ - مستغنی، قصاید، ص ۵۰ ۲- مستغنی قصاید، ص ص ۵۱ و ۵۲.

۳- طور مثال رجوع شود به مقاطع غزلهای مستغنی در شماره های ۴، ۱۰، ۱۱، و ۱۴ سال دوم سراج الاخبار.

۴ این نثر در «امان افغان» سال ۴ شماره های ۱۸، ۱۹ و ۲۰ به‌چاپ رسید است و نیز در مجموعهٔ قصاید مستغنی آنرا میتوان یافت.

۵- مستغنی، قصاید، ص ۱۷ L X

در یکی از قطعات نثر او میخوانیم : «گلز گل ار ملت ، سرخرویی علم وکمال است وسرو جویبار دولت آزادی زبان مقال. سوسنش زبان به بیان معارف کشودن است و سنبلش در فکر غوص علوم پیچیدن. سیرابی کشتزارش ازروانی جو یبار تجارت است و طراوت سبزه زارش از آبیاری آبشار حرفت. نهال این بستان اگر پیوندعلم ومعرفت نگردد خود روست وگل این گلستان اگررنگ وبوی کمال وصنعت نیابد بدبو.

معرفت آموز تا راحت یابی نیشکر بنشان تا حلاوت بینی جز گلبن کمال هنر مپرورو به غیر از نهال کمال منشان. سر اندیشه جز به گریبان دانش وبخردی مپروتخم تفکر به جز انوزمین صدق و ایقان میفشان ....» (۱)

در این نوشته که به شیوهٔ نثر های بیدل انشاشده است تمایل نویسنده وامید او به اصلاحات (ریفورم) وبه‌خصوص تأکید ش به نقش قاطع علم و خرد در سعادتمند شدن اکثریت جامعه که محور ارزش‌های روشنگری میباشد، به روشنی دیده می‌شود.

در پهلوی آن مستغنی میبیند که در جامعهٔ آن روز کار ارزشنمای شخصیت انسان نیست و به هیچ کس به قدر کارش بها گذاشته نمیشود مگر علت این بی عدالتی را نمیداند وی در جایی می‌نویسد : «کلالی از یك گل کنه مشت خاکی‌را کاسهٔ جانان ساخته که تمام عمر ازاونه نفعی حاصل نموده ونه در آن طعام وشرابی خورده همه وقتش بالای تاق گذاشته به دیدنش آرزومند وبه داشتنش خورسند میباشد. ومشت خاکی را نیزدیگی ساخته که تمام عمر به‌جز خدمت پخت و پز کاری و به‌جز رو سیهی کرداری وحاصلی نمیداشته. با وجود آنقدر خدمت چنان بیقدر که‌دست زدن را بران ننگ وعار

۱ـ مستغنی ، قصاید، ص ۱۱ L .

میدانند. کسی نمیگوید که چرا آنرا به‌دو دست احتیاط وعزت گرفتن واین را ازنفرت دست نازدن . این چرا وآن چرا ؟ تمام انبیا واولیا وحکما وعقلای عالم دراین اقبال وادبار ودراین عزت ونفرت بی‌موجب متحیرانند ومتفکر، هائم اند وحیران.»(۱)

چنانکه درگذشته اشاره کردیم زندگی ادبی مستغنی را میتوان به دومرحله جدا کرد: یکی مرحلهٔ کهنه سرایی — قبل ازهمکاری باسراج الاخبار ودیگری نوسرایی یا مرحلهٔ دفاع ازارزش های روشنگری.

محمودطرزی زیرعنوان «شعروفن» نوشته یی دارد که درآن پس از مرور برتاریخ شعردری مینویسد: «... باجناب مستغنی که یکی از شعرای پسندیده اطوار آتشین گفتار موجودهٔ شهرعزیزماست در باب تطبیق شعروفن محاوره و مصاحبه های بسیاری میکردم. چون به سوی طبع سرشار و خوش مضمونی گفتار آن بلبل چمنستان وطن ملاحظه میکردیم از تحریك وتشویق نمودن آن رفیق سخن خودرا برشعرهای فنی هیچ خودداری نمیتوانستیم ولی رفیق خود رادرتردید میدیدیم این ترددشانرا میدانستیم که ازچیست... تا آنکه درشمارهٔ ۲۳ اخبار خودیك غزل چون عسل شانرا که به مناسبت جشن تماشای جمناستك انشاد نموده بودند درج کردیم و اینك این شمارهٔ دوم سال دوم این نامهٔ گرامی ما با یك غزل غرایی به زمان وزمین موافق بسیاردلنشین شان تزئین مییابد.»(۲)

این نوشته تأثیر محمود طرزی را برسمت گیری مستغنی در شاعری نشان میدهد. پس ازآن وی پیوسته به‌اصطلاح اشعار «فنیه» و«وطنیه» گفته است.

۱ــ مستغنی، همان اثر ص×۱×ـ.

۲ــ محمودزطری «، شعروفن) ، سراج‌الاخبار، شمارهٔ ۲ ، سال۲.

نکتهٔ مهم آنست که فرهنگ روشنگری با تقاضاهای سیاسی اجتماعی وهنری خاصش نتوانست در نهاد مستغنی تکیه گاه مطمئنی بیابد.

شاعر که از نگاه خانواده پیوند محکمی با ملاکیت وروحانیت داشت ودر پرورش او نیز آن دو اصل نقش قوی داشتند. تا آخر رابطه‌اش را با مدیحه پردازی قطع نکرد و پرتوان ترین قصایدش را در مدح امرا گفت. حتی پس از افول دولت امانی از مستغنی قصیده یی در مدح «حبیب الله کلکانی» در شمارهٔ فوق العادهٔ «حبیب الاسلام» که به مناسبت جشن استقلال انتشار یافته بود به چاپ رسید.

آخرین ماموریت رسمی مستغنی عضویت انجمن ادبی کابل بود. وی روز ۲۱ حوت ۱۳۱۲ هجری شمسی مطابق ۱۹۳۳ میلادی ۶۰ ساله بود که وفات یافت.

بخش ششم

سالهای نبرد داغ نوجویی وتقلید

در سال ۱۳۰۷ (۱۹۲۸ - ۱۹۲۹ میلادی حکومت امیر امان‌الله توسط حبیب‌الله کلکانی که از جانب بخشی از ملا کین وروحانیت متعصب و عناصر ناراضی دستگاه اداری سلطنتی واستعمار برتانیه حمایه می‌شد سقوط داده شد. حبیب‌الله برتمام مظاهر فرهنگی صلیب کفر گذاشت وتمام دروازه های آموزش و پرورش را به روی مردم بست در همان آغاز حکومت «حبیب‌الله» علمای مسلمان هند پشتیبانی از او راخلاف اسلام دانستند وآنعده علمای افغانستان را که طرفدار او بودند سخت انتقاد کردند.

به پاسخ انتقادات مذکور جریدهٔ حبیب‌الاسلام که ارگان نشراتی حکومت حبیب‌الله بود برنامهٔ اصلاحی دولت را بدین تفصیل نشر کرد: «مقررات حکومت سنیهٔ حالیه — رفع حجاب که آزاد گذاشته شده بود لغو وبه‌عوض مقرر گردید که هیچ زن بی محرم خود از خانه نبرآید مکتب هاییکه زبانهای اجنبی و کفاررا به اولاداسلام یاد میدادند لغو گردیدند دیگر مدرسه‌ها که بچه‌های

اهالی که شرعاً منزلهٔ دختر بالغه را دارند و آن مکتب ها درس‌هایکه از مفاد دینی و علم شرایع و احکام قرآنی بر آنها مرتب نیست، بلکه که در اعتقاد شان خلل های زیادی واصل می‌شود یاد میگرفتند.

بلی تعلیم هر فرد مسلم جایز است؛ مگر مقصد از علم احکام دین و اصول عبادات است نه علوم زیادهٔ لسان خارجهٔ کفر، یا نام و بلاد سلاطین ماضیهٔ کفر را یاد گرفتن که اینهمه مکتب ها لغو شد.

مدرسهٔ مستورات که دختر ها از خانه های خود بر آمده و در آنجا سبق میخواندند موقوف شد: قوانین و نظامات که به‌مانند ملک‌های غیره مانده شده بود لغو و عوض آن قضات مقرر و به تطبیق دادن احکام شرع شریف مقرر گردیدند. همچنین باقی مسایل جزئی و کلی بد که در این ده سال به نام ترقی رواج یافته بود از قبیل سلامهای رقم رقم، کلاه فرنگی، در پشی، موقوف کردن تعدد زوجات، تعیین سن ازدواج، ودوایر زیاد به نام تشکیلات ساختن که همه اسباب مصرف پول بیت المال به درک های صحیح (؟) و برای علما یکه اقامهٔ عبادت و موذنی و به جاآوردن فرایض دین را مینمایند که سابق موقوف بود تعیین شد. (۱)»

از روی «مقررات» فوق وضع مختنق حکومت ۹ ماههٔ حبیب الله کلکانی به وضاحت فهمیده می‌شود.

در آن مدت جراید «حبیب الاسلام» در کابل «رهبر اسلام» در مزار شریف «مؤید الاسلام» در کندهار «الایمان» در سرخرود «نهضت الحبیب» در خان آباد چاپ می‌شد به غیر

۱ـ انقلاب، مقالهٔ حبیب الاسلام به قلم غلام‌محی‌الدین انیس، سردبیر (منشی اداری) حبیب الله کلکانی سال اول، شمارهٔ اول (۹ حوت ۱۳۰۷).

از یکی دوجریده هدف عمدهٔ دیگر جرایدمذکور تبلیغ پابندی حکومت حبیب الله کلکانی ، اساسات دین اسلام وگزارش پروسهٔ استقرار سلطنت او بود . درجرایدمذکور گاه گاه اشعاری درمدح حبیب الله وبعضی رفقای نزدیکش به چاپ میرسید که باوجود آن درمجموع میتوان حکم کرد که چشمهٔ ادبیات نیز کاملاً کور بود .

دولت استعماری برتانیه به زودی یعنی ، هنوز یک سال تمام نشده حبیب الله کلکانی را با نادر تعویض کرد و بدانصورت تسلط خود را در افغانستان پایدار ترومطمئن گردانید. نادر باداشتن مقامهای اداری مهمی درحکومت امیرامان الله مانند وزارت حربیه وسفارت وغیره پیوسته میکوشید تا باهمدستی استعمار برتانیه امیر امان الله را براندازد وخود پادشاه افغانستان شود .

وی باری به تاریخ چهار اپریل سال ۱۹۲٤ (حمل ۱۳۰۳) در حالیکه سمت وزارت حربیهٔ افغانستان را داشت باهمفری وزیرمختاربرتانیه در افغانستان در بارهٔ مخالفت خویش با امیر امان الله ومحمود طرزی مذاکره کرد وعلت شورش ملای لنگ را نیز لغزش های امیر دانست .

درهمان زمان همفری درنامه یی به مقامات رهبری دولت خویش موضوع را گزارش داد و ازنادر به عنوان مرد چاه طلبی که می شود ازاو کارگرفت یاد کرد. گاهیکه نادر به جای محمود طرزی درپاریس وزیرمختار افغانستان مقرر شد اصرار ورزید تا برادرش شاه ولی نیز معاون او باشد اما امیرامان الله که از نهاد نادر وبرادرانش آگاه بود این پیشنهاد را نپذیرفت . نادر وزیر مختار افغانستان در پاریس و هاشم برادر دیگرش که وزیر مختار افغانستان در مسکو بود به زودی با هاجسن (Sir Richard Hodgson)

وزیر مختار برتانیه در مسکو ارتباط قایم کرد بد ملاقات نادر و هاجسن در پاریس صورت گرفت و نادر ضمن صحبت به وی اظهار داشت که سرحدات افغانستان وهند برتانوی دارای مناطق طبیعی وجغرافیایی نمیباشد. اوحاضر است تادریای کنر راسرحد دوکشور بشناسد ودرمقابل پشتیبانی دولت برتانیه راداشته باشد . بدینصورت وی میخواست خاك افغانستان راتا دریای کنر در بدل جلب پشتیبانی به آن دولت واگذارد . (۱)

در آن زمان که امیر امان الله در قندهار برای بازگیری سلطنت تلاش میورزید وچشم همکاری به نادر داشت، حتی کسانی راهم نزداوفرستاده بود نادرو برادرانش هاشم وشاه ولی دراثرمشورهٔ همفری ازراه گردیز وارد افغانستان شدند وبه پخش ابلاغیه یی که درهند چاپ کرده بودند پرداختند. در آن ابلاغیه ها از جانب نادربه قبایل سرحدی گفته شده بود که «... نه من ونه کدام یك ازخویشاوندانم آرزوی تاج و تخت افغانستان راداریم» بدینصورت نادرمدعی بود که جهت اعادهٔ سلطنت به امیرامان الله مجاهدت میورزد. مگر گاهی که برکابل دست یافت، به تاریخ ۲٤ میزان ۱۳۰۸ خویش راپادشاه افغانستان اعلام کرد . (۲)

نادر بنا برتعهدیکه دربرابر دولت برتانیه داشت باروشنفکران آزادیخواه در آویخت و سیاست استبدادی شومی را پیش گرفت که عبدالرحمان لودین، محی الدین انیس و دهها تن دیگر قربانی آن تعهد و آن سیاست شدند .

۱- ریاتالی ستیوارت، آتش در افغانستان (۱۹۱۴ - ۱۹۲۹) نیویارك ۱۹۷۳، ص ۵۰۳.
۲ - مفصل موع رادر«آتش در افغانستان» صفحات ۵۱۷، ۵۱۹، و۵۲۲ بخوانید.

درزمان پادشاهی نادر موازی با اختناق ودشمنی بامردم گامهایی درزمینهٔ اصلاحات روبنایی گذاشته شد که برای بینندهٔ نه چندان دقیق ستایش برانگیز بود. مگر تمام آن به اصطلاح اصلاحات در فرجام برای سرکوب کردن تمام جرانه های فرهنگ روشنگری و جلوگیری ازروحیه وخواست بورژواری ملی وبه سود فیودالیزم وتقاضاهای قرون وسطی صورت میگرفت.

طور مثال مروری برچگونگی تأسیس انجمن ادبی کابل بنماییم: انجمن ادبی کابل درسال ۱۳۱۰ هجری شمسی (مطابق ۱۹۳۱ میلادی) تأسیس شد. محققین متفق القول اند که انجمن ادبی کابل نخستین انجمنیست که از طرف دولت به ابتکار و علاقمندی شخص نادر گشایش یافته است، اما اسنادی در دست است بیانگر آنکه قبل از آن به ارادهٔ شعرا و نویسندگان هرات انجمن ادبی درآن ولایت پایه گذاری شد واز تأسیس آن به مرکز خبرداده شد. مقامات رسمی مرکز درراه افتتاح آن تاوقتی مشکل تراشی کردند که حق این ابتکار به مقام سلطنت تعلق گرفت و نخست انجمن ادبی کابل گویا به ارادهٔ شخص شاه به وجود آمد. دراین مورد درسرمقالهٔ «اتفاق اسلام» به چنین حقایق روشن برمیخوریم: «هراتی ها بایدشکر گذار باشند که اولین انجمن ادبی که درافغانستان تأسیس یافته انجمن ادبی هرات بود.» ودر همان سرمقاله در سطرهای بعد نوشته می شود: «موضوع انجمن ادبی هرات که به وزارت جلیلهٔ معارف اشعار شد آقای وزیر نوشته اند مقصود این انجمن را ندانسته ایم وحال اینکه از کلمهٔ انجمن ادبی مقصود خود پر ظاهر است...» ودرسطور پستر سرورجویا مدیر روزگار زندهٔ جریده که سرمقاله نیز به قلم او نوشته شده است به دلیل ناسازگاری حکومت با تأسیس انجمن ادبی درهرات چنین واقعبینانه اشاره میکند: «...این هم صحیح

است که انجمن های علمی وادبی درممالك شرقی زودتر محل مخاطره واقع می‌شوند. اینگونه محفل ها را با مور سیاسی مدخل داده موانعی پیش میکنند. چنانکه در جریدهٔ بهار مشهد خواندیم که انجمن ادبی خراسان بنا به بعضی معذورات که تعطیل بود حالا مجدداً تشکیل شده، اما آینده امید است پایهٔ علم وادب ثابت گردیده به مختصر سؤ نظر این جور موسسات شریفانه از بین دور نشود ... » (۱)

ابتکار شعر او نویسندگان هرات در بارو نوکرانش را به آن نکتهٔ مهم متوجه ساخت که هرگاه ادبیات به سمت معین به راه انداخته شود از آن می‌توان بهرهٔ وافی بر داشت از طریق تشکیل انجمن ها آسانتر میتوان به این هدف نایل شد به همان دلیل بود که انجمن ادبی هرات را تا آنوقت به رسمیت نشناختند که گویا به اراده وفرمان شاه ودر نظر داشت موازین در بار انجمن ادبی کابل را در همان سال تأسیس کردند مدیر انجمن مدتی محمدانور بسمل بود که به زودی بر کنار شد و شهزاده احمد علی درانی به جایش نشست ؛ مدت درازی محمد نوروز سرمنشی شاه ریاست انجمن را نیز به عهده داشت . غلام جیلانی اعظمی و زمانی شهزاده احمدعلی درانی معاون انجمن بودند و از اعضا که گاه به گاه به شمار آن افزوده شده یا از جمله کاهش یافته است از میرغلام محمدغبار قاری عبدالله ، عبدالعلی مستغنی ، محمد کریم نزیهی ، سرور جویا سرور گویا ،حفیظ الله ،وامین الله زمریالی می‌توان نام برد ، سید قاسم مترجم فرانسوی وعبدالباقی لطیفی سر کاتب تحریرات انجمن بود . (۲)

---

۱ ــ سرور جویا ، « کابل دارای انجمن شد» ، سر مقالهٔ اتفاق اسلام،شمارهٔ ۲۷ ، سه شنبه (۵ سرطان ۱۳۱۰ هـ ش).

۲ــ سالنامهٔ کابل ، (سال ۱۳۱۱ هجری شمسی) ص۱۰۹.

اصلاح و توحید سبك ادبیات ، اتخاذ اسلوب نگارش و روشن ساختن تاریخ مشاهیر رجال ومفاخر گذشته وطن تصحیح وتصدیق تألیف ویا تراجم آمادهٔ چاپ اهداف اساسی انجمن شمرده می شد . (۱)

انجمن ادبی کابل به نشر ماهنامه یی به نام «کابل» پرداخت. نخستین شمارهٔ ماهنامهٔ مذکور به تاریخ ۱۵ جوزای ۱۳۱۰ (مطابق ۵ جون ۱۹۳۱) به نگارندگی سرورجویا چاپ شد.

مجلهٔ ادبی «کابل» از نخستین شماره به تأیید تقلید قدما و گریز از واقعیت زمان در شعر پرداخت. مدیحه سرایی احیا شد وشعرا به صورت اجباری به بیراهه کشانده شدند. مجلهٔ کابل مثلاً موضوع آمدن نادر را به اقتراح میگذاشت وحتی نمونه هم مانند قصیدهٔ معروف فرخی :

چون پرند نیلگون بر روی پوشد مرغزار　　پرنیان هفت رنگ اندر سر آرد کوهسار

در اختیار سخنوران میگذاشت تا مبادا کسی در مداحی هم ابتکاری بکند. (۲)

قصاید مدحی شعرای پیشین پیوسته در مجله چاپ می‌شد مانند قصیدهٔ تملق آمیز معروف ظهیر فاریابی در مدح قزل ارسلان سلجوقی که از شرم آورترین مدایح به شمار میرود وچنین آغاز می یابد :

تا غمزهٔ تو تیر بلا در کمان نهد　　خوی تو رسم خیره کشی در جهان نهد

که در یکی از شماره ها چاپ شد ودر شمارهٔ بعدی به کوشش یکی از اعضای انجمن که با دربار پیوستگی داشت از روی نسخ متعدد متن انتقادی آن با شماری قصاید دیگر به همان وزن و قافیه که از چنگ های خطی یافته شده بود مکرر به چاپ رسید. (۳)

۱ـ همانجا همان صفحه .

۲ـ کابل، شماره، ۲ سال ۲ (اول اسد ۱۳۱۱ - ۲۲ نوامبر ۱۹۳۲)ص ۳۵ .

۳ـ کابل، شماره ۹ ، سال ۳ (اول حوت ۱۳۱۲ ـ ۹ فبروری ۱۹۳۴) ص ۴۹ .

به‌مناسبت های خاصی مانند جشن استقلال ویا تأسیس کدام موسسهٔ شعرا تشویق می‌شدند ، اشعاری بسرایند که مدح نادربخش خاص ومورد علاقهٔ انجمن دراشعارمذکور بود.

انجمن ادبی تلاش میورزید تا موضوعاتی مانند وصف بهار زمستان وغیره راجاگزین بیان مسایل اجتماعی وخواست های مردم در شعر سازد وبدین منظور مشاعره‌هایی طرح مینمود (۱) ازین قبیل مشاعره‌ها رامجلهٔ علمی وادبی «آیینهٔ عرفان» که ازریاست دارالتالیف وزارت معارف انتشارمی یافت نیزدایر میکرد. مانندمشاعره براساس غزلی از «صفا» که به‌این وزن وقافیه آغازمی یابد:

لاله‌راهم سینه وقف داغ سوزان بوده است

گوییاچون من اسیرخال جانان بوده است.

وبنا برخواهش هاشم شایق این غزل به‌مشاعره گذاشته‌شد وشعراهر کدام درو زن وقافیهٔ آن غزل های عاشقانه‌سروده اند که‌درمجلهٔ «آیینهٔ عرفان» پیهم به چاپ رسیده است. کسانیکه‌در مشاعرهٔ مذکورشرکت جسته اندا ینها اند: عزیزالله قتیل هاشم شایق ، شیخ محمد رضای سهیل ، محمد آصف مایل ، قاری عبدالله غلام حضرت شایق، بیتاب ،صلاح الدین سلجوقی، عبدالستار تنها معلم مکتب صنایع نفیسه، امیرمحمداثیرمعلم مکتب حبیبیه ، صفرعلی امنی متعلم دارالمعلمین. (۲) گذشته

۱ــ مجلهٔ کابل، شماره نهم سال چهارم،(اول حوت ۱۳۱۳ــ۲۰ فبروری۱۹۳۴) ازص۳۶تا ۴۲ وافتراح بهار درهمان شماره .

۲ــ هاشم شایق، «مصاحبه بودمسابقه‌شد»، آیینهٔ عرفان،شماره ۶ــ۷ــ۸سال۲ (سنبله،میزان وعقرب ۱۳۱۱)ازص۱۷۲تا۸۴ و«به‌سلسله مسابقه» آیینهٔ عرفان‌شماره۹ــ۱۰ــو۱۲سال۲ (قوس جدی دلووحوت ۱۳۱۱)ازص۹۰تا۹۳ .

از آن هاشم شایق درخانهٔ خویش محافل «بیدلخوانی» دایر مینمود که شماری ازشعرا هفتهٔ یکبار در آن محفل فراهم می آمدندو به بحث و تبصره برغزل های فانی بیدل میپرداختند واین اجتماعات نیز که علاقه به ارزش های کهن ادبی در آن فرمان میراند هرگونه نوجویی رادرمرز شعردر نطفه می کشت.

درچنان احوال شعرایکه تازه به شعرهدفمند اجتماعی علاقمند شده بودند وخون غرور مدح نکـــردن دررگ ها یشان دویده بودزود تسلیم نمی شدند وبعض شان تا آخر تسلیم نشدند و در پیکار با تقلید شعر گذشتگان واطاعت از ارزش های شعرسده های میانه برموضع شعررو شنگری ونوجویی پافشاری کردند؛ طور مثال شایق جمال، باوصف آنکه اشعاری درمدح نادر سروده است؛ مگرسنگردفاع ازشعراجتماعی رار ها نکردو به پشتیبانی «سبك جدید» دربرابرمدیحه پردازی برآمد چنانکه درسروده یی ازاوچنین میخوانیم :

تا کی ایدل وصف زلف خوبرویان میکنی
فکر مردم را چرا آخر پریشان میکنی
چند با مه نسبت رخسار جانان میکـــنی
از چه با خنجر برابر نیر مژگان میکنی
تا بکی تعریف آن لب های خندان میکنی
تا کجا توصیف گلهای گلستان میکنی
منع اخوان از نفاق و جهل مضمون خوش است
خامه است ناصح چو باشد حربهٔ دشمن کش است...
مدح ابنای زمان را ازطمع کردن خطاست
مرجع حمدو ثنا مخصوص ذات کبریاست
فکر بهبود وطن کار نکو شغل بجاست
سعی در کار ترقی فرض برما و شماست

هرقدر بامعنی بیگانه طبعت آشناست

یا به انداز مضامین خامه ات معجز نماست

در طریق شاعری سبك جدید آغاز کن

چشم اخوان وطن ازخواب غفلت باز کن (۱)

اکثرشعرای آن روز براتفاق قبایل مختلف باشندهٔ افغانستان تأکید کرده اند زیرا آنان شورش حبیب الله کلکانی را معلول بی اتفاقی ملت میدانستند واین اتحاد زیر درفش فرمانروایی نادرمی بایست صورت بگیرد. بدیهیست که چنین برداشتی از حادثهٔ مذکور کاملاً غیر علمی و غیرواقعی بودو صرف به سود سلطنت نادر نقش تبلیغی داشت.

محمدانور بسمل که ازمشروطه خواهان بود نیز درشعر «اتفاق» همان برداشت مروج را منعکس می سازد. (۲) ومی نویسد، که تا چنان تباهی تکرار نشود مردم باید به صورت یکپارچه از حکومت نادر پشتیبانی کنند. چنین دعوتی ازشاعر رزمنده یی مانند بسمل ناخوشایند بود.

نکتهٔ دیگردر شعر شایق جمال که نقل شد منع شعرای زمان است ازمدح سرایی واین خطری بود که درآن سالها شعررا تهدید میکرد. مدیحه پردازی درسالهای اخیر سلطنت امیرامان الله دوباره سربرآورده بود و بیشتر اشعار وصف مبالغه آمیزشخصیت امیررا منعکس می ساخت. بااستقرار نادربنا برخود خواهی اوودشمنی اش با بیداری وآگاهی توده های مردم مدیحه پردازی از پشتیبانی مقامات رسمی نیز برخوردار گردید وحریف خطرناکی برای شعر هدفمند اجتماعی شد.

۱- غلام حضرت شایق «اندرز به خویش»، کابل، شمارهٔ ۲ ، سال اول (۱۵ جوزا ۱۳۱۰- ۵ جون ۱۹۳۱) ص ۵.

۲- بسمل «اتفاق» کابل ، شمارهٔ اول سال اول، (۵ جوزا ۱۳۱۰ - ۵ جون ۱۹۳۱) ص ۳۵.

نکتهٔ سوم درشعر شایق طرح مسألهٔ «سبك جدید» است شعر «سبك جدید» به تعبیر شایق شعریست که وسیلهٔ بیداری مردم برای کار و ترقی و آبادی کشور قرار گیرد. اما این اصطلاح به زودی گسترهٔ فراختری میابد و از اصطلاح «شعر فنی» دورتر میرود. به بیان فشرده در شعریکه زیر عنوان «سبك جدید» در سالهای پستر رشد کرد دید طبقاتی شاعر و نویسنده مشخص تر انعکاس می یابد مثلاً به جای آرمان طبقهٔ بورژوازی ملی آهسته آهسته آرمان زحمتکشان در آن جای تجلی پیدا میکند. این چرخش عمده در سیر ادبیات است که آثار ادبی نیمهٔ اول سدهٔ بیستم را از آثار ادبی نیمهٔ دوم آن جدا می سازد.

بحث برشعر «سبك جدید» را میگذاریم به آینده. در اینجا جهت روشنتر شدن مسأله تنها بهره یی از یکی از اشعار آن روز نـوید را نقل میکنیم کـه در آن خواست های صفوف وسیعتر مردم تصویر شده و دشمنی با فیودالیزم در پهلوی دشمنی با استعمار و فرهنگ استعماری انعکاس یافته است:

«... ملت ما جمله از پیر و جوان — نیست بر یك راه و یك مسلك روان
تـا طـرفـدار فیودالیم مـا — بی ره و بیکار و بیحالیم ما
هر یکی خان و امیر خود سریم — هر یکی دارای تیغ و خنجریم
ما همی خوانیم قانون و نظام — مست و مخموریم بی ساقی و جام...
در جهالت گشته در دنیا علم — خوش بود صد بار زین هستی عدم
گر چنین خصلت بود با ما مدام — کار ما ختم است باقی والسلام
این سخن ها از برای عبرت است — نی ز روی کین و بغض و نفرت است
هست حرف نی رکیك و نیشدار — همچو طاووسی بود در جلد مار
مینماید گرچه چون جنگ و جدل — ظاهرش زهر است در باطن عسل
راست گفتن دایما ما را شعار — رو به رو گوییم همه آیینه وار

حرف من از درد و از سوز دل است — قلب من مایل به این آب گل است...
نیستم من محو کردار فرنگ — نیست در آیینه‌ام یك ذره زنگ
ملت من نیست در چشمم زبون — من به عشق خاك خود دارم جنون
لیك مذموم است نزد من ثنا — شخص مداح است پر مکر و دغا
مادحین ممدوح را احمق کنند — کار را بی نور و بی رونق کنند
قصه و افسانه و احباب خوش — میبرد اطفال را در خواب خوش
مقصد ما هست بیداری نه خواب — با تشدد کرده ام زین رو عتاب(۱)

انجمن ادبی کابل نبرد گاه طرفداران ترقی وارتجاع بود و اعضای آن نیز در دو صف برابر هم قرار داشتند. نیروی ترقی با پشتیبانی روشنفکرانی از خارج انجمن پافشاری پیروزمندانه میکرد تا بازگشت به ارزش های ادبی قرون وسطی به ساری ننشیند و واقعگرایی در مرز ادبیات زبون نشود روند تاریخ پشتیبان آنان بود مگر یك نکته قابل یاد آوریست که این مرزبندی در داخل انجمن بدان مایه مشخص و قاطع نبود شعرایی سنگر شانرا عوض میکردند و شعرایی به این یا آن صف تازه وارد می‌شدند. در پهلوی میر محمدعلی آزاد، هاشم شایق، سردار محمدعزیز قتیل و دیگران که در حصار ارزش های شعر کلاسیك اسیر بودند، محمدسرور صبا، محمد حیدر نیسان، شایق جمال و نوید بیشتر بر شعر به اصطلاح سبك جدید تأکید میورزیدند. قاری عبدالله و مستغنی هم مدیحه سرا بودند و هم تقاضاهای اجتماعی را در شعر بیان میکردند.

محمد سرور صبا که نتوانست از مدیحه سرایی به تمامی بر کنار بماند در موضع شعر رسالتمند پافشاری شایسته کرد و در میان آغازگران شعر سبك جدید

۱- نوید، «انتباه» کابل، شماره ۶، سال ۲، (اول قوس ۱۳۱۱-۲۳ نوامبر ۱۹۳۲) ص ۴۰.

جایی برای خودش باز نمود. وی در ترکیب بند از زبان حال شهدا، شعر معروف محمود طرزی را که بیت ترجیعش چنین بود :

شهیدان ظلم فرنگیم ما به خون وطن لاله رنگیم ما

به بهترین وجه پاسخ گفت. این شعر بیان حکایتیست از زبان خردمندی که روزی از اندوه زیاد راه صحرا پیش میگیرد و در مرغزاری به پیرمردی روبرو میشود پیرمرد او را به باغی میبرد که گورستان اجداد وی است و مرد خردمند ضمن گردش با پیرمرد این مطالب را برلوح مزاری میخواند :

در آندم که ازجور دهر کهن
اجانب در آمد به خاك وطن
ز دست ستمپرور دشمنان
به خون غوطه زد طفل و پیر و جوان
پسر بی پدر شد پدر بی پسر
زمین سوگوار آسمان نوحه گر
چو عهد خزان گلشن افسرده شد
گلستان شاداب پژمرده شد
زبس در وطن ظلم شد آشکار
بر آشفت یکدم صغار و کبار
به جان عدو آتش افروختند
تن شوم شانرا چو نی سوختند
تنی چند کاینجا به خاك اندریم
از آن مردمان وطنپروریم
به عشق وطن نقد دل باختیم
فدای وطن خویش را ساختیم

تپیدیم چون لاله در خون خویش

دل داغدار و تن ریش ریش

چو شد خاك از خون ما لاله زار

شد از غصه قلب شفق پر شرار

وطن پروران جوانیم ما

شهید کف دشمنانیم ما

گذشتیم در عشق کشور زمال

ز فرزند دلبند و اهل و عیال

به تن جامهٔ رزم آراستیم

ظفر از خدای جهان خواستیم

به دشمن نمودیم جنگ و ستیز

به بازوی عزم و به شمشیر تیز

که تا دشمنان را زبون ساختیم

از ین ملك مینو برون ساختیم

جوانان میدان جنگیم ما

شهیدره نام وننگیم ما ... (۱)

این شعر که در بارهٔ شهدای جنگ استقلال سروده شده مشحون از کینه با استعمار است شعر محمود طرزی بر خلاف پندار بعض محققان در بارهٔ شهدای افغانستان در پیکار با استعمار انگلیس سروده نشده بل که در نبرد آزادیخواهانهٔ خلق بلغاریا علیه امپراتوری اشغالگر عثمانی شکایت نامه ترکیهایست که توسط قشون آزادیخواه بلغاریا کشته شده اند از این نگاه شعر محمود طرزی دفاع از تجاوزکار است و اما

صبا در پاسخ خویش به محمود طرزی لغزش او را اصلاح میکند و گذشته از آن بر ضرورت مبرم مبارزه با استعمار حتی در شرایطی که کشور به استقلال سیاسی خویش نایل آمده است تأکید مینماید .

موضوع مبارزه با استعمار در شرایطی که نادر به صورت صریح باز یچهٔ آن بود وهم در زمان پادشاهی پسرش ظاهر در ادبیات ما چه در آن سالها وچه در سالهای بعد چون مشعلی بوده است که شعرای آگاه و وطن پرست آنرا فروزان نگاهداشته ودست به دست تا امروز آورده اند .

بدینصورت ازسال ۱۳۰۷ (۱۹۲۸-۱۹۲۹م) به بعد رشد بی محل مدیحه پردازی به مقابلهٔ سخت نوجویی و هدفمندی ادبیات رو به رو میشود. این نبرد اساساً در قلمرو شعر درمیگیرد و تقریباً تا مدت ده سال ادامه مییابد. شعرای ترقی پسند پیشستاز در مبارزه استواری نشان میدهند و با انعکاس دادن خواستهای طبقات و اقشار گسترده تر مردم پیروزی رسالتمندی ادبیات را بر مدیحه پردازی و تقلید مسلم می سازند .

در بازپسین سالهای دورهٔ مورد مطالعهٔ ما راه یافتن خواست ونیاز مردم ستمکش در ادبیات با روری ادبیات را سبب شد وجنبش داستان ونمایشنامه نویسی به راه افتاد که از نگاه موضوعات، شیوهٔ بیان وگزینش وترسیم کرکتر ها آغاز فصل نوی را در ادبیات اعلام مینمود .

نتیـــــجه

آغاز سدهٔ بیستم در سیر تاریخی ادبیات دری نقطهٔ عطفیست که دورهٔ روشنگری را از ادبیات قرون وسطی جدا میکند. دورهٔ جدید بدون شك بیشتر با نحوهٔ اندیشندگی ارتباط دارد که اززمینهٔ سیاسی و اقتصادی خاصی برخاسته است. مراد نحوهٔ اندیشندگی بورژوازیست که رویش مناسبات سرمایه‌داری در بطن جامعهٔ افغانی انگیزهٔ آن است ؛ مگر این چرخش درمسیر افکار و یا تلاش ارزشهای فکری خاص به سوی تسلط بر قلمرو آرأ اجتماعی که با تلاش طبقهٔ خاص به‌سوی کرسی قدرت موازی بود برمعاییر ادبی تیز تا آنجا که پیوستگی داشت مؤثر واقع شد . هدف ادبیات اجتماعی گردید وادبیات در نبرد زندگی یاری بخش مردم شناخته شد. پیوسته با هدف تازه ، محدودیت موضوعات که درادبیات قرون وسطی از مسلمات بود نیز شکست. واقعیت های اجتماعی دسته بندی شاعرانه وغیرشاعرانه را نفی کرد وهرچه انسان را نگران میداشت یا نشاط مندمی ساخت حق ورود درمرز شعر یافت وبنا بر آن موضوع آثار ادبی نظر به شکل آن بیشتر بهامند گردید و قالب‌های کلاسیك شعر دیگر حصارهای آهنین نبود. خواسته ونا خواسته شکست برمیداشت و نسیم نوآوری و نوجویی

را راه میداد. شعر و ادبیات از انحصار برآمد وهر کسی بدون از بر کردن چندهزار بیت به آزمایش دست زدوشعر گفت ودرصف شعرا ایستاد. مخصوصاً که زبان شعر ساده شد و دسترس بدان ذکای ممتازو آموزش وممارست فوق العاده نمیخواست.

مگر این گزیر به‌سوی افق‌های نوآنقدر بی تأمل وتوجه به قانونمندی تکامل هنرشاعری صورت گرفت که ارزش های نجیب شعردر گیرو دار نوآوری‌ها فراموش شد. تصویر سازی واستعاره تشبیه وبیان کنایی و سخن گفتن از زبان سیماها و مهمتر ازهمه جستجوی راه حل‌مسایل مبرم اجتماعی فراموش گردید. وشعرتا حد نظم پایین آمد. پاره‌یی ازاشعار دودهۀ اول قرن بیستم ازاین شمارانند.

باآنهمه‌این جنبش یک اصل مهم راتائید میکردوآن اینکه هنروادبیات ازواقعیت اجتماعی مایه بگیرد، برای دگرگون سازی یا نیروبخشی واقعیت اجتماعی به‌کاربرود.

نیاز زمان وتأثیرادبیات‌ملت‌های دیگرمخصوصاً ادبیات‌فرانسه‌از طریق ترجمه های ترکی وادبیات ترک اشکال نوادبی رابه‌ثمررسانند. شعرمنثورو داستان درادبیات دری جوانه زدکه هردوشکل‌مذکورتاپایان‌این دوره راه کمال پویید.

ده‌سال‌اصلاحات‌از۱۹۱۹تا۱۹۲۹اقشارمختلف بورژوازی‌وطبقات‌واقشار نزدیک به‌آن‌رابیدارکردو خواسته‌ها باتنوع بیشتروابعادبیشتردرادبیات‌منعکس گردید. مگرحالت سیاسی که از۱۹۲۹به بعد پدیدارگردید، برآن ضرورت تأکید میورزیدکه ادبیات بایداز بیابان داغ یک نبردتقریباًده پانزده ساله عبورکند. بدین معنی که سیاست اختناق دورۀ نادرشاه وآغاز پادشاهی

ظاهرشاه دوباره ادبیات را به سوی چهار دیواری دربار، به سوی انحصار و به سوی ارزش های کهنه می کشید ومفاهیم تازه سربرآورده را سرکوب میکرد. مگر شکست نصیب ارزش های کهنه و تاریخ زده گردید ومدیحه پردازی در مرز ادبیات خاکستر نشین شد. در مقابل، جنبش عظیم قصه نویسی با نگرش کمابیش ریالستیک آغاز گردید ونمایشنامه نویسی نو آغاز پرسوناژ های جدیدی از طبقات واقشار مختلف اجتماعی بر صحنه فرستاد و فورم شعر شکست و «شعر نو» به مفهومیکه در نیمهٔ دوم قرن بیستم تا مگذاری شد طلوع کرد.

از «ادبیات فنی» تا شعر «سبک جدید» واز آن تا «شعر نو» نقش پای ادبیات را میبینیم که از آستانهٔ کاخها به سوی کلبه ها راه پیموده است منتهی آنچه را که این تحقیق مختصر در مقطع زمانی نیم قرن نشان میدهد بخشی از این راه روشن است نه همهٔ آن.

و اما قابل توجه است که تا همین نیم راه به وضاحت دیده می‌شود که هرچه ادبیات از ما از محدودهٔ خفقان آور دربارها فاصله گرفته و به آرمان مردم نزدیکتر شده است، با مضامین تازه، قالب های تازه، سیما های تازه وسایل تصویر و تجسم تازه و حتی واژه ها وعبارتهای تازه غنی تر و پربارتر شده و با چنان هویت جدید از خط وسط سدهٔ بیستم به نیمهٔ دوم آن گذشته است.

فهرست مآخذ

الف)مآخذ به زبانهای دری وعربی :

۱ــ آزاد افغانستان . پشاور . سال اول،شماره ۲۱.

۲ــ آهنگ ، محمد کاظم . سیر ژورنالیزم در افغانستان . کابل دولتی مطبعه ، ۱۳۴۹ ش .

۳ــ ارمانجن ، ع . «قربانی بیگناه» . کابل ، ۶ : ۹ (۱۳۱۸ ش).

۴ــ «ازقصاید معروف ...» . کابل ، ۹ : ۳ (اول حوت ۱۳۱۲ ش).

۵ــ افغانستان . انجمن آریانا دایرة المعارف کابل : (۱۳۳۴) .

۶ــ افغانی ، سید جمال الدین . تتمته البیان فی تاریخ الافغان . مصر (۱۹۰۱) .

۷ــ افغانی . « یك نمونهٔ نو از کلام افغانی تخلص » . سراج الاخبار ۱۱ و۱۸ : ۷ (۲۵ جدی ۱۲۹۶ ش) .

۸ــ انتظار ، محمدهاشم . « شرح حال ملا قلندر » . آریانا ، ۱ :۱۳.

۹ــ «انجمن ادبی در کابل » . سالنامهٔ کابل ، ۱۳۱۱ ش .

۱۰ــ «انقلاب » . حبیب الاسلام ، ۱ :۱(۹ حوت ۱۳۰۷ش).

۱۱– « برف وسرما ... » . کابل ، ۹ : ٤ (اول حوت ۱۳۱۳ ش) .
۱۲– بسمل ، محمدانور . «اتفاق» کابل ، ۱ : ۱ (۱۵ جوزا ۱۳۱۰ ش) .
۱۳– بلاقی داس . تواریخ جلسهٔ شاهنشاهی . میود پرس ، ۱۸۷۸م .
۱٤– «بوسهٔ مادر» سراج الاخبار ، ٤ : ۱ (۳۰ عقرب ۱٦۹۰ ش) .
۱۵– «به سلسلهٔ مسابقه» . آیینهٔ عرفان . شماره های ۹–۱۰–۱۱ و ۱۲ سال ۲ (قوس ، جدی ، دلو و حوت ۱۳۱۱ ش) .
۱٦– بیدل ، عبدالقادر . کلیات . جلد اول (غزلیات) . کابل : (۱۳٤۱) .
۱۷– بینوا ، عبدالروف . «شمس النهار نخستین روزنامه در افغانستان» . آریانا ، ٤ : ۹ (۱۳۳۰ ش) .
۱۸– پروانه ، محمدشفیع . «از شعرای فراموش شده میرزا محمدجانخان» آریانا ، ۹ : ۷ (اول میزان ۱۳۲۸ ش) .
۱۹– تاج التواریخ . بمبی ۱۳۲۲ ه .
۲۰– تحفهٔ شاهنشهی . نسخهٔ خطی آرشیف ملی افغانستان (شمارهٔ معین ندارد) .
۲۱ – « ترجمهٔ شعر یکی از ظریف طبعان جرمنی » . سراج الاخبار ، ۲ : ۱ (۳۱ میزان ۱۲۹۰ ش) .
۲۲ – تیگو . ك . ل . پارسی سرایان کشمیر ، ۱۳٤۲ .
۲۳ – جویا ، سرور . «کابل دارای انجمن شد» اتفاق اسلام . شمارهٔ ۲۷ – ۱۵ سرطان ۱۳۱۰ ش .
۲٤ – حبیب ، دوکتور اسدالله . «ادبیات معاصر دری» ادب . ٤ : ۲٤ (جدی وحوت ۱۳۵۵ ش) .
۲۵ – حبیب ، دوکتور اسدالله . « تأثیر افکار سیدجمال الدین افغانی بر

ادبیات معاصر دری » عرفان : فوق العاده روز معلم (۳۱ ثور ۱۳۶۵ ش) .

۲۶ – حبیبی عبدالحی . «دیوان اشعار اعلیحضرت تیمورشاه» کابل ۳، : ۸(۱۳۱۸ ش) .

۲۷ – حسن ، م . «آه روز گارسیاه!» امان افغان، ۴۵ : ۵(۱۹ حوت ۱۳۰۳ ش) .

۲۸ – حسن ، م « احساس اندوهناك » امان افغان ، ۷ : ۶ (۲۳ ثور ۱۳۰۴ ش) .

۲۹ – حسن ، م . «شعرمنثور» امان افغان ، ۱ : ۶ (۱۱ جوزا ۱۳۰۴ ش) .

۳۰ – حفیظ الله . «من واو» کابل ، ۷ : ۲ (اول جدی ۱۳۱۱ ش) .

۳۱ – خافی ، یعقوب علی . پادشاهان متأخر افغانستان . کابل دولتی مطبعه میزان ، ۱۳۳۶ ش .

۳۲ – خسته ، خال محمد . «افغان» عرفان ، ۸ : ۲۰ (عقرب ۱۳۳۵) .

۳۳ – خسته، خال محمد . یادی از رفتگان .

۳۴ – خسته، دل ، محمدشریف . « انسان وطن خودرا دوست دارد» . امان افغان ، ۳۶ : ۵ (۲۸ دلو ۱۳۰۳ ش) .

۳۵ – خسته دل ؛ محمدشریف . «غزل» . امان افغان، ۳۶ : ۵ (۲۸ دلو ۱۳۰۳ ش) .

۳۶ – داوی ، عبدالهادی . « باز وطن » . کابل ، ۲ : ۲ (اول اسد ۱۳۱۱ش) .

۳۷ – داوی ، عبدالهادی . «بد نبود» . سراج الاخبار، ۱ : ۷(۲۴ اسد ۱۲۹۶ ش) .

۳۸ – داوی . عبدالهادی. « بلبل گرفتار» . سراج الاخبار، ۱۲ : ۶ (۵ دلو ۱۲۹۵ ش) .

۳۹ــ داوی ، عبدالهادی . دفترچه های خطی اشعار. مربوط کتابخانهٔ شخص شاعر.

۴۰ــ داوی، عبدالهادی. زیستنامه ــ ازولادت تا پنجاه سالگی . نسخهٔ خطی مربوط کتابخانهٔ شخص داوی.

۴۱ــ داوی، عبدالهادی . «عمر . . . وقت». سراج الاخبار، ۱۶: ۶ (۵ حمل ۱۲۹۶ ش) .

۴۲ــ درانی، شهزاده احمد علی. «صبح درپغمان». کابل، ۳: ۲(۱ سنبله ۱۳۱۱ ش) .

۴۳ــ درانی، شهزاده احمد علی. «ماه درپغمان». کابل، ۲ : ۲(اول اسد ۱۳۱۱ ش) .

۴۴ــ دودیانوس ، هوگ ژان . «ادبیات افغانستان درقرنهای ۱۹ و ۲۰». به ترجمهٔ شاه علی اکبرشهرستانی. ادب . شماره های ۳و۴ سال ۱۳۵۳ ش.

۴۵ــ راتب، احمد . «روزگار بیمروت پدرت بسوزد» . امان افغان ، ۳۸: ۵ (۵ حوت ۱۳۰۳ ش).

۴۶ــ راتب ، احمد . «روزگار هم ملتفت نمیشود» . امان افغان ، ۶ : ۶ (۱۹ ثور ۱۳۰۴ ش) .

۴۷ــ راشدی ، سید حسام الدین . تذکرة الشعرای کشمیر ، ۱۹۶۷ .

۴۸ــ رشتیا ، سیدقاسم . افغانستان در قرن ۱۹ . کابل ، مطبعهٔ عمومی ، ۱۳۲۹ش.

۴۹ــ رشتیا ، سیدقاسم . « برف میبارد » کابل ، ۱۱ : ۸ (دلو ۱۳۱۷ ش) .

۵۰ــ رستاقی، عبدالحکیم. چراغ انجمن .

۵۱ـ رشتیا سید قاسم. افغانستان در قرن ۱۹، مطبعهٔ عمومی کابل ۱۳۲۹.

۵۲ـ زهیر، پاینده محمد وسید یوسف علمی. تاریخ معارف افغانستان، کابل ۱۳۳۹ ش.

۵۳ـ ژوبل، محمد حیدر. نگاهی به ادبیات معاصر افغانستان. کابل، ۱۳۳۷ ش.

۵۴ـ ژوبل، محمد حیدر. تاریخ ادبیات افغانستان. کابل، ۱۳۳۶ ش.

۵۵ـ سامی، شمس الدین. قاموس الاعلام. استانبول، ۱۳۰۶ ش.

۵۶ـ شایق، غلام حضرت. «اندرز به خویش». کابل، ۲:۱ (۱۵ جوزا ۱۳۱۰ ش).

۵۷ـ شایق، غلام حضرت. «غزل به لهجهٔ ملی» سراج الاخبار، ۲۰:۷ (۵ جوزا ۱۲۹۶ ش).

۵۸ـ شایق، غلام حضرت. «لوحهٔ وفا». امان افغان. شماره های ۵۱ و ۵۲ـ سال ۹ (۲۵ عقرب ۱۳۰۷).

۵۹ـ شایق، هاشم. «مصاحبه بود مسابقه شد». آیینهٔ عرفان. شماره های ۶ـ۷ـ۸ سال ۲ (سنبله میزان و عقرب سال ۱۳۱۱ ش).

۶۰ـ شاه شجاع. دیوان. مطبع اسلامیه، لاهور.

۶۱ـ صدقی، محمد عثمان. سیر ادب در افغانستان، کابل، حمل، ۱۳۴۰ ش.

۶۲ـ طرزی، محمود. «آغاز سال ششم». سراج الاخبار، ۱:۶ (۲۴ اسد ۱۲۹۵ ش).

۶۳ـ طرزی، محمود. «ادبیات ملی». سراج الاخبار، ۲۲:۶ (۳ جوزا ـ ۱۲۹۶ ش).

۶۴ـ طرزی، محمود. «اتحاد». سراج الاخبار، ۱۳:۱ (۱۵ حمل ۱۲۹۱ ش).

٦٥ ــ طرزی ، محمود . «ادبیات ملی» . سراج الاخبار ، ۸: ۷ (۹ قوس ۱۲۹٦ ش) .

٦٦ ــ طرزی ، محمود . «بگذشت ورفت» : سراج الاخبار ، ٤ : ۱ (۳۰ عقرب ۱۲۹۰ ش) .

٦٧ ــ طرزی ، محمود . « بهار وعشق » . سراج الاخبار ، ۲۱ : ۱ (۸ اسد ۲۹۱ ۱ ش) .

٦٨ ــ طرزی ، محمود . « پراگنده » . کابل ، ۱۳۳۳ ه .

٦٩ ــ طرزی، محمود . «تنهایی» . سراج الاخبار، ۱٦ : (۱ جدی ۱۲۹۰ ش) .

۷۰ ــ طرزی ، محمود «حسب حال ما بین شعر طرز جدید وشعر طرز عتیق» سراج الاخبار ۱۷ : ۱ (۱۱ جوزا ۱۲۹۱ ش) .

۷۱ ــ طرزی ، محمود روضهٔ حکم . کابل ، ۱۳۳۱ ه .

۷۲ ــ طرزی ، محمود . «سلسلهٔ مشاهیر افغانستان ــ علاوهٔ معلومات بر ترجمهٔ احوال سید جمال الدین افغانی» سراج الاخبار ، ۵ : ٦ (۱۲۹۵ ش) .

۷۳ ــ طرزی ، محمود «سیاحت نامهٔ لاپونیا» سراج الاخبار . از شماره ۱٤ تا ۲۰ سال ٦ (۵ حوت ۱۲۹۵ تا ۲ جوزای ۱۲۹٦ ش) .

۷٤ ــ طرزی ، محمود . سیاحت درسه قطعهٔ روی زمین . کابل ، ۱۳۳۳ ه .

۷۵ ــ طرزی ، محمود «شبنم» سراج الاخبار ۱۳ : ۱ (۱۵ حمل ۱۲۹۱ ش) .

۷٦ ــ طرزی ، محمود . «شعر ــ موسیقی» سراج الاخبار ، ۱۲ : ۱ (۱ حمل ۱۲۹۱ ش) .

۷۷ ــ طرزی ، محمود . محمود نامه (ادب در فن) . کابل ، ۱۳۳۳ ه .

۷۸ ــ طرزی ، محمود «مقالهٔ افتتاحیهٔ سال پنجم سراج الاخبار افغانیه» سراج الاخبار ، ۱ : ۵ (٤ سنبله ۱۲۹٤ ش) .

۷۹ ـ طرزی ، محمود : « مکتب » سراج الاخبار ، ۱۹ : ۵ (۱۳ جوزا ۱۲۹۵ ش) .
۸۰ ـ عزیزی ، میرسیف الدین . نصایح الصبیان . کابل ، ۱۳۰۳ ه .
۸۱ ـ غ . «تنهایی و مهتاب» انیس . ۲۰ : .(۷ دلو ۱۳۰۶ ش) .
۸۲ ـ غبار ، م . «من و ماه» کابل ، ۲ : ۲ (۱ سنبله ۱۳۱۲ ش).
۸۳ ـ غبار ، میرغلام محمد . افغانستان در مسیر تاریخ . کابل ، ۱۳۴۶ .
۸۴ ـ غلام سرور . «چرا شفق اینقدر خونین است» امان افغان ، ۸ : ۶ (۳۰ ثور ۱۳۰۴ ش) .
۸۵ ـ غلامی کوهستانی . جنگنامه . مطبعهٔ دولتی ؛ میزان ، ۱۳۳۶ .
۸۶ ـ فخر زمانی قزوین ، میرزا محمدنبی . تذکرهٔ میخانه . تهران ، ۱۳۴۰
۸۷ ـ فردوسی . شاهنامه ، جلد ششم . مسکو ، ۱۹۶۷ .
۸۸ ـ کریمی ؛ احمدالله . «نهر» کابل ، ۸۳ : ۷ (دلو ۱۳۱۶ ش) .
۸۹ ـ کشمیری ، حمید . اکبرنامه . کابل ، ۱۳۳۰ .
۹۰ ـ کهزاد و دیگران تاریخ ادبیات افغانستان برای صنفوف ۱۲ لیسه ها کابل ، ۱۳۳۳
۹۱ ـ کوهی . «دختر روستایی» انیس . ۱۵ : (۱۳۰۶ ش) .
۹۲ ـ کهگدای ، حافظ نورمحمد . «عاجز افغان یا افغان عاجز» کابل (۱۳۱۳ ش)
۹۳ ـ کهگدای ، حافظ نورمحمد . «اسناد و یادداشتهای تاریخی» آریانا ۱۰ـ۱۱ـ۱۲ : ۱ (۱۳۲۲ ش) .
۹۴ ـ گویا ، محمدسرور . «آثار نزدیکان» کابل ، ۱۱ : ۳ـ .
۹۵ ـ گویا ، محمد سرور . «دیوان میرهوتک افغان» کابل ، ۱۰ : ۳ .

۹۶– لودین ، عبدالرحمان . «کارستان علم وفن» سراج الاخبار ، ۶:۵ (۲۱ میزان ۱۲۹۵ش).

۹۷– ماياکوفسکی . «چگونه میتوان شعر ساخت» زمان ویژهٔ هنرشاعری کتاب دوم ، زیر نظر مصطفی رحیمی .

۹۸–«مجازات اشرار ...» امان افغان ، ۶:۹ (۶ جوزا– ۴ . ۱۳ ش) .

۹۹– محمدزایی ، مرتضی احمد . «جشن استقلال افغانستان در بولیویا» ترجمهٔ نبی امان افغان ، ۸:۴۷ (۹ حوت ۱۳۰۶ ش) .

۱۰۰– مستغنی ، عبدالعلی . قصاید کابل مطبعهٔ دفاع ، ۱۳۴۲ش .

۱۰۱– مستغنی ، عبدالعلی . گلزار اشعار . کابل مطبعهٔ دفاع ، ۱۳۵۳ش.

۱۰۲– مستغنی ، عبدالعلی . «گلزار مستغنی» امان افغان . شماره های ۱۸ ، ۱۹ و ۲۰ سال ۴ (۱۳۰۲ ش) .

۱۰۳– «منتخاب نفیسه» کابل ، ۲:۲ (اول اسد ۱۳۱۱ ش) .

۱۰۴– میرزا یعقوب علی . پادشاهان متأخر افغانستان . کابل ، ۱۳۳۲

۱۰۵– مهرین شوشتری ، عباس . تاریخ زبان وادبیات ایران درخارج از ایران . ایران ، ۱۳۵۲ .

۱۰۶–نصر آبادی ، میرزا محمدطاهر . تذکرهٔ نصر آبادی تهران ، ۱۳۱۷ .

۱۰۷– «نظامنامهٔ اساسی دولت علیه افغانستان» طلوع افغان ، ۱۸ سرطان ۱۳۰۲ش.

۱۰۸– نوید ، غلام احمد . «انتباه» کابل ، ۶: ۲ (۱ قوس ۱۳۱۱ش) .

۱۰۹– نیر ، محمدانور . «تجارت افغانستان در قرن ۱۹» آریانا ۲:۲۵ (حمل و ثور ۱۳۴۶ ش) .

۱۱۰–وساء ، محمدرسول . «ما در تیره روز» . کابل ، ۱:۹ (حمل ۱۳۱۸ش) .

۱۱۱ ـ وکیلی فوفلزایی ، عزیزالدین . تیمورشاه درانی . کابل ، ۱۳۳۳ ه
۱۱۲ ـ هدایت ، رضاقلی. ریاض العارفین .

ب) مآخذ به زبان‌های اروپایی

روسی :

۱ـ ادبیات شرق در سده‌های میانه، جلد دوم ، پوهنتون مسکو : ۱۹۷۱.
۲ـ بابا خواجه یف . تاریخ اقتصادی و اجتماعی افغانستان در پایان قرن ۱۹ . تاشکند: ۱۹۷۵ .
۳ـ براگینسکی : ای . س . درباره مسایل دوره بندی تاریخ ادبیات فارسی ، از مقاله های هیئت نماینده گان اتحاد شوروی در بیست و پنجمین کنگرهٔ بین المللی خاور شناسان. مسکو : ۱۹۶ .
٤ـ گراسیموا. گ ، گیرس . ادبیات افغانستان .مسکو : ۱۹٦۳ .
۵ـ مسایل دوره بندی تاریخ ادبیات مردمان شرق . مسکو : ۱۹٦۷ .
٦ـ مسایل تیوریکی ادبیات شرق . مسکو : ۱۹٦۹ .

انگلیسی :

۱ـ ریاتالی ستیوارت . آتش در افغانستان (۱۹۱٤ ـ ۱۹۲۹) . نیویارك : ۱۹۷۳ .
۲ـ فیشر . افغانستان وموضوع آسیای مرکزی . لندن : ۱۸۷۸ .
۳ گراسملك ، جورج . افغانستان با یك مطالعهٔ جدید انار بر : ۱۹٦۹ .
٤ـ لویـی دوپره . افغانستان پوهنتون پرستن . نیوجرسی : ۱۹۷۳
۵ـ موهن لان . حیات امیردوست محمد . لندن : ۱۸٤٦ .
٦ـ هماتن . تاریخ افغانستان . لندن : ۱۹۱٦ .

درستنامه

نادرست	درست	صفحه	سطر
آغا	آغاز	٤	٨
محد	محمد	١٤	١٠
( )	(٢)	١٤	١٠
ملک لشعرای	ملک الشعرای	١٤	١٨
هارآنها	هاراآنها	١٧	٢١
ملک لشعر	ملک الشعرای	١٩	١
ارشد د	ارشد	٢٠	١
آزادمیخواهانه	آزادیخواهانه	٢٥	١١
ز)	و)	٣٦	١٦
غزنی	غربی را	٥٨	٤
به‌تحرك	به تحریک	٥٨	٣
پیشین	پشین	٦٧	٢٠
بأسیس	تأسیس	٧٧	٢١
افتراح	اقتراح	١٢٥	١٩
افتراح	اقتراح	١٢٦	١و٤

(یکم)

PROPERTY OF ACKU 2861

نا درست	درست	صفحه	سطر
به نبود	بد نبود	۳۹	۵
گین	گبن	۱۹	۲۰
ضای	فضای	۱۰۲	۱۳
شعو	شعر	۱۰٤	٤
ا ـ ی ـ ن ۵۵	ا ـ ی ـ ن ـ ه	۱۱٤	۲۰
مجله	مجلد	۱۵٦	۵
(ه)	ه	۱۵٦	۵
گلز گل‌ار	گل گلزار	۱٦۸	۱
بورژواری‌لی	بورژوازی ملی	۱۷۵	۵

ACKU

چاپ اول
تیراژ: ۱۵۰۰ نسخه
مطبعهٔ وزارت تحصیلات عالی و مسلکی ج. د. ۱۰

ACKU